

توطئه‌ی بزرگ

کتاب دوم

اسرار نوار قرنطینه

مایکل سیرز - آلبرت کان

برگردان: ماکان

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

تیر ۱۳۸۶

فهرست

۳	مقدمه
۵	پیشگفتار
بخش هشتم - جهاد سفید	
۷	۱ - سرانجام متلاطم
۹	۲ - مهاجرت سفید
۱۳	۳ - جنتلمنی از روال
۱۷	۴ - طرح هوفمان
۲۰	منابع بخش هشتم:
بخش نهم - حرفه‌ی شگفت انگیز یک تروریست	
۲۲	۱ - بازگشت سیدنی ریلی
۲۵	۲ - شغلی مانند هر شغل دیگر!
۲۹	۳ - یکشنبه در چکرز
۳۱	۴ - دادگاه مسکو ۱۹۲۴
۴۱	منابع بخش نهم:
بخش دهم - بسوی مرز فنلاند	
۴۳	۱ - آنتی بلشویسم در برادوی
۴۵	۲ - مأموریت بی.یک
۴۸	۳ - صدهای سیاه در دیترویت
۵۱	۴ - پایان کار سیدنی ریلی
۵۷	منابع بخش دهم:
۵۸	بخش یازدهم - اورتوری با طبل جنگ
۶۳	منابع بخش یازدهم:

بخش دوازدهم - میلیونرها و خرابکاران

- ۶۴ ۱ - ملاقاتی در پاریس
۶۷ ۲ - طرح حمله
۷۰ ۳ - نگاهی به پشت صحنه
۷۲ ۴ - پایان جهان
۷۵ منابع بخش دوازدهم:

بخش سیزدهم - سه محاکمه

- ۷۶ ۱ - محاکمهی حزب صنعتی
۷۸ ۲ - محاکمهی منشویکها
۸۰ ۳ - محاکمهی مهندسان ویکرز
۸۵ منابع بخش سیزدهم:

بخش چهاردهم - پایان یک دوران

- ۹۱ منابع بخش چهاردهم:

مقدمه

کتابی را که در دست دارید، نخستین بار در سال ۱۳۶۲ خورشیدی توسط حزب کارایران (توفان) ترجمه و انتشار یافت. این اثر ارزشمند به آرش حزب ما، رفیق بابا پور سعادت که هستی و اراده‌ی خود را در پیکان رهائی توده‌ها نهاد، تقدیم گردید. این کتاب سندی است زنده از رویدادهای سیاسی - اجتماعی شوروی از آغاز انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵).

نخستین جلد کتاب توطئه‌ی بزرگ، انقلاب و ضد انقلاب بعد از مدت کوتاهی نایاب گردید و بنابر درخواست مکرر بسیاری از رهروان طبقه‌ی کارگر و پژوهشگران بی غرض، چاپ مجدد آن در دستور شعبه انتشارات حزب قرار گرفت.

اکنون که شرایط تجدید چاپ کتاب یکم و همین طور چاپ کتاب دوم، "اسرار خط قرنطینه" فراهم گردید، به انتشار این سند تاریخی و ارزشمند مبادرت می ورزیم به این امید که بزودی جلد سوم، "ستون پنجم روسیه" و جلد چهارم از "مونیک تا سانفرانسیسکو" را همراه با دو جلد اول و دوم در یک مجموعه‌ی کامل انتشار دهیم تا سهم خود را در تنویر افکار و معرفی این تریبون حقیقت، در شرایطی که سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی و رویزیونیست‌های رنگارنگ، آنی از تحریف و دروغ و پرده پوشی حقایق در مورد انقلاب کبیر اکتبر، ساختمان سوسیالیسم و نقش آموزگاران جنبش کارگری جهانی فروگذار نمی کنند، ادا کرده باشیم. بی شک در هیچ زمانی از تاریخ جنبش کمونیستی تا این حد که امروزه شاهد آنیم، کمونیسم مورد هجوم قرار نگرفته است. صفت مشخصه‌ی حمله به کمونیسم در این دوران، حمله به رفیق استالین است. خروارها کتاب و رساله که همگی آنها فاقد کمترین استدلال علمی‌اند و در بهترین حالت خود تکرار همان حرف‌های تروتسکی و خروشچف میباشند، انتشار یافته تا این رهبر بزرگ جنبش کمونیستی را که بیش از سه دهه پرچم ظفرنمون پرولتاریای جهان را به عالی‌ترین وجهی در اهتزاز داشته، بی اعتبار سازند.

اما ویژگی این کتاب در این است که خواننده را در معرض آن آگاهی‌هایی قرار میدهد که سرمایه داری جهانی و عمال آن سالهاست با صرف نیرو و صنایع مالی عظیم سعی در اختفای آن دارند. از این روست که پس از انتشار این کتاب یکی از نویسندگان آن (آلبرت ای. کان) توسط همین محافل در آمریکا ترور میشود و بدین طریق جان عزیز خویش را برای دفاع از حقیقت از دست میدهد.

نویسندگان این کتاب توفیق یافته‌اند با بیانی جذاب و دلنشین، تصاویری زنده و طبیعی از رویدادها و وقایع این دوره در برابر خواننده قرار دهند. استفاده از این شیوه‌ی بیان، کتاب "توطئه‌ی بزرگ" را از بسیاری تاریخ نگارهای خشک و بی روح که اکثراً با آن سر و کار داریم، متمایز می گرداند. دید منطقی و سالم نویسندگان این کتاب نشان دهنده‌ی آن است که چگونه میتوان بدون قالب سازی مصنوعی و بدون این که در مورد پدیده‌ها تنها به صورت "سیاه مطلق" و "سفید مطلق" قضاوت کرد. با روشی عینی و سیستماتیک به پژوهش پرداخته و سره را از ناسره باز شناخت.

ترجمه‌ی جلد اول و دوم کتاب توطئه‌ی بزرگ توسط رفیق ماکان در سالهای ۶۲ و ۶۵ خورشیدی صورت گرفت و جلد سوم و چهارم این کتاب به همت رفیق الف - نسیم در سال ۱۳۸۵ خورشیدی انجام یافته است و حزب ما نهایت سپاسگزاری و قدردانی را از این رفقا دارد و دستشان را به گرمی می فشارد. این کتابها ابتدا به صورت جداگانه در کتابخانه‌ی سایت حزب نصب خواهند شد و سپس به صورت یک جلد کامل چاپ و در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

حزب کار ایران (توفان)

شعبه انتشارت

دسامبر ۲۰۰۶ - آذر ۱۳۸۵

پیشگفتار

۱۳۶۲

کتابی که دومین جلد آن از نظر خوانندگان می گذرد ، سندی است زنده از رویدادهای سیاسی- اجتماعی در شوروی از آغاز انقلاب کبیر اکتبر (۱۹۱۷) تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵) ، که برای اولین بار در سال ۱۹۴۶ در آمریکا به چاپ رسیده است .

مایکل سیرز و آلبرت کان پژوهشگران تیز هوش و فرزانه ، با بررسی مدارک رسمی منتشره از جانب دولت های شوروی ، آمریکا ، انگلستان ... و مرور در روزنامه ها ، کتابها و نوشته های آن دوران ، سرگذشت یک دوره از حساس ترین و سرنوشت ساز ترین دوران حیات بشر را ، به شیوه ای دلنشین به نگارش درآورده اند .

کاوش موشکافانه ، روش سیستماتیک و بیان جذاب ویژگی های کتاب " توطئه بزرگ " می باشند. خواننده اما اجبار به پذیرش همه پندارهای این کتاب ندارد ، آن چه ضروری است قضاوت در مورد پدیده ها در چهارچوب زمان ، مکان و شرایط رخداد آن هاست . یک خواننده ای آگاه خود پژوهشگری است که از کلیشه برداری- این بیماری مزمن روشنفکران که ناشی از روحیه ی تقلید و نه نوآوری در جامعه ما است، به شدت گریزان است .

انتشار این تریبون حقیقت در این زمان که سرمایه داری جهانی و کارگزارانش آنی از تحریف و پرده پوشی حقایق در مورد نقش رهبران و آموزگاران جنبش کارگری جهانی فرو گزار نمی کنند ، وظیفه ای است به تعویق افتاده .

این کتاب اما یک پاسخ نامه نیست بلکه یک تاریخ است ، مگر نه این که تاریخ خود بهترین پاسخی نا راستی هاست ؟

"توطئه ی بزرگ " چهار کتاب را در برمی گیرد :

کتاب یکم (انقلاب و ضد انقلاب) : رویدادهای انقلاب اکتبر ، دخالت متفقین در روسیه ی شوروی و جنگ های داخلی .

کتاب دوم (اسرار خط قرنطینه) : دسیسه های درون و برون مرزی تزاریست ها پس از شکست متفقین در روسیه ، تدارکات امپریالیست ها برای حمله ی نظامی جدید به روسیه و ظهور نازیسم .

کتاب سوم (ستون پنجم روسیه) : فعالیت‌های اپوزیسیون درون حزب
بلشویک (ترتسکی ، بوخارین ...) و مبارزه‌ی حزب با آن .
کتاب چهارم (از مونیخ تا سانفرانسیسکو) : جنگ دوم جهانی ، ضد
کمونیسم در آمریکا و شکست فاشیسم .
در برگردانی این کتاب کوشش شده بیشترین امانت به کار برده شود . در
مورد نام‌های ویژه و اصطلاحات و اشاره‌های نامأنوس، که در این کتاب به
وفور یافت می‌شود، تلاش شده تا حد امکان توضیح به عمل آورده شود.

بخش هشتم - جهاد سفید

۱ - سرانجام متلاطم

نخستین دوره‌ی جنگ علیه روسیه شوروی به نتیجه‌ای کم و بیش برابر برای دو طرف انجامید. دولت شوروی بخش اعظم قلمروی خود را باز یافت اما به بهای انزوائی که از سوی دولت‌های دیگر به آن تحمیل گردید. دول مزبور از طریق نوار قرنطینه‌ای مرکب از رژیم‌های وابسته، روسیه شوروی را احاطه و دست آن را به هر گونه روابط اقتصادی و سیاسی عادی با جهان خارج بسته بودند. یک ششم خشکی کره زمین، این یک ششم شورائی زمین، به طور رسمی موجودیت نداشت چرا که به رسمیت شناخته نشده بود.

دولت شوروی در درون با وادی ویران اقتصادی: کارخانه‌های درهم کوبیده شده، معادن آب گرفته، کشاورزی مضمحل، ترابری درهم شکسته، بیماری، قحطی و بیسوادی تقریباً همگانی روبرو بود. ویرانه‌های ناشی از هفت سال جنگ ناگسسته، انقلاب، ضد انقلاب و تجاوز بیگانه بر میراث ورشکسته‌ی رژیم فئودالی تزارها افزوده شده بود. جهان بیرون اما، هنوز در جستجوی صلح بود و آن را نمی‌یافت. دولتمرد انگلیسی بانر لاو (Bonner Law) در ارتباط با شرایط جهان در طی چهار سال پس از امضای قرارداد صلح ورسای به مجلس عوام انگلیس اطلاع داد که آتش جنگ هنوز در بیست و سه نقطه‌ی جهان شعله ور است. ژاپن نواحی از چین را در اشغال داشت و جنبش استقلال طلبانه‌ی کره را با قساوت تمام سرکوب می‌نمود. نفرات نظامی انگلیسی به سرکوب شورش‌های توده‌ای در ایرلند، افغانستان، مصر و هند مشغول بودند. فرانسوی‌ها با طوایف "درووز" (Drusen) در سوریه که برغم میل آنها به مسلسل‌های ساخت کارخانه‌ی مترو ویکرز مسلح بودند، در حالت جنگ علنی به سر می‌بردند. ستاد فرماندهی آلمان نیز در پس پرده‌ی جمهوری وایمار به توطئه برای محو عناصر دمکرات آلمانی و احیای آلمان امپریالیستی مشغول بود.

توطئه‌ها و ضد توطئه‌های عناصر فاشیست، ناسیونالیست، میلیتاریست، و سلطنت طلب کلیه‌ی کشورهای اروپا را در بر گرفته بود. عناصر مزبور می‌کوشیدند اهداف خود را در زیر پوشش "آنتی بلشویسم" به مرحله‌ی اجرا درآورند.

توصیف وضعیت اروپا را، نخستین روزهای پس از جنگ، در یادداشتی محرمانه که در آن زمان توسط وزارت خارجه‌ی انگلیس تدوین شده بود میتوان ملاحظه کرد:

« اروپا در حال حاضر به سه پیکره‌ی اصلی تجزیه شده است: پیروزمندان، شکست خوردگان و روسیه. منبع آن احساس نا شناخته‌ای که اروپای غربی را به ضعف مزاج دچار ساخته به گونه‌ای غیر قابل چشم پوشی، در ناپدید شدن روسیه به مثابه‌ی یک نیرو، نهفته است. نیروئی که در گذشته، در توافق‌های بین المللی اروپائی، بر روی آن حساب میشده است. این است هراس آورترین ابهامات ما. کلیه‌ی دشمنان اخیر ما از آن چه از دست داده‌اند سر خورده‌اند. تمام متفقین ما در هراس از دست دادن هر آن چه بدست آورده‌اند، می باشند. نیمی از اروپا در خشمی خوفناک و نیمی دیگر به طرزی خطرناک در هراس است. ترس و بیم زاینده‌ی تحریکات، تسلیحات، اتحادهای مخفیانه و بد رفتاری به اقلیت‌ها می باشد. اینها نیز به نوبه‌ی خود مولد کینه‌ها و نفرت‌های شدید تری است که میل به انتقام را تحریک میکند. از این جا ترس و بیم شدت گرفته و عواقب آن رواج بیشتری می یابد.

اگر چه آلمان کنونی از عمل کردی تعرض آمیز ناتوان است اما دیری نخواهد پائید که با نیروی بالقوه‌ی نظامی که داراست، به صورت عامل نظامی نیرومندی سر بر افرازد. بسیاری از آلمانی‌ها هستند که جداً در آرزوی استفاده از این نیرو- پس از احیای آن- بر علیه امپراتوری بریتانیا می باشند. »

مادام که وزارت امور خارجه‌ی انگلیس با خشنودی، نوسازی تسلیحاتی آلمان را می نگریست و توجه خود را به روسیه به مثابه‌ی "هراس آورترین ابهامات" معطوف می داشت در آن سوی اقیانوس اطلس، ایالات متحده غرقه در جنون و هرج و مرج دوران پس از ویلسون، رویای "انزوای باشکوه" را در برابر خود میدید. توهم بزرگ آمریکا در آن زمان در عبارت "بازگشت به وضع عادی" خلاصه میشد. به گفته‌ی والتر لیپمن، که در آن دوران برای نشریه‌ی نیویورک ورلد قلم می زد، "وضع عادی" شامل اعتقادات زیر می شد:

« که سرنوشت آمریکا به هیچ وجه قابل ملاحظه به سرنوشت اروپا پیوسته نیست، که اروپا باید نان خود را خود به تنور بچسباند. که ما میتوانیم به اروپا کالا بفروشیم بدون آن که از آن چیزی بخریم. و این که اگر این وضعیت مورد پسند اروپا نیست می توانند خود را کنار بکشند ولی بهتر است این کار را نکنند. »

والتر لیپمن نتیجه می‌گیرد که:

« از میان ترس و واهمه و از میان این اغتشاش‌ها نوعی جنون زاده شده که به ظهور ارتش‌ها، تعرفه‌های دیوانه وار، زد و بندها و انواع ناسیونالیسم بیمارگونه از فاشیسم گرفته تا نهضت کوکلوس کلان، (جنبش نژاد پرستانه‌ی افراطی و وحشیانه‌ی ایالات متحده - م) و غیره انجامید.»

علیرغم این تلاطمات، کوفتگی‌ها و آنارشی اقتصادی که اروپا را در خود فرو برده بود، طرح نقشه‌ها برای تهاجم نظامی جدیدی به اتحاد شوروی هم چنان دنبال گشته و با دقت تمام به وسیله‌ی ستادهای فرماندهی لهستان، فنلاند، رومانی، یوگسلاوی، فرانسه، آلمان و انگلستان مطالعه می‌گردید. تبلیغات جنون آسای ضد شوروی نیز هم چنان ادامه داشت. چهار سال بعد از جنگ عظیمی که می‌بایستی به تمام جنگ‌ها پایان میداد، کلیه‌ی شرایط برای برپائی دومین جنگ جهانی، با شعار "آنتی بلشویسم" بر علیه دموکراسی جهانی آماده بود.

۲ - مهاجرت سفید

با تلاشی ارتش‌های سفید کالچاک، یودنیچ، دنیکین، ورانگل و سمیونف بنای عظیم و کهنه‌ی تزاری برای همیشه فرو ریخت و با این فرو ریختگی آن عناصر چرکین وحشیگری، بربریت و ارتجاع را که طی زمان‌های طولانی در دامان خود پناه داده بود، به اطراف و اکناف جهان پراکند. ماجراجویان بیرحم، اشراف فاسد، تروریست‌های حرفه‌ای، نظامیان راهزن، پلیس مخفی‌های مخوف و کلیه‌ی نیروهای فئودال منش و ضد دموکراتیکی که قبلاً ضد انقلاب سفید را تشکیل میدادند، اکنون مانند گندابی متعفن و متلاطم از روسیه به بیرون سرازیر شدند.

جریانی که به جانب خاور و باختر و جنوب، به اروپا و خاور دور و به سوی آمریکای شمالی و جنوبی سرازیر شد و به همراه خود سادیسم ژنرال‌های

گارد سفید، دکترین جنایت کارانه‌ی صدهای سیاه، نفرت تزاریسیم از دمکراسی، کینه‌ها، تبعیض‌ها و جنون‌های سیاه روسیه‌ی سلطنتی قدیم را به ارمغان آورد. "پروتکل صهیون" یا جعلیات ضد سامی که اوخرانا توسط آن کشتار یهودیان را تحریک کرده و مانند کتاب مقدسی برای صدهای سیاه درآمده بود که توسط آن کلیه‌ی مصائب و بلاهای جهان را با تز "توطئه‌ی بین المللی یهود" توضیح میدادند، اکنون به گونه‌ای علنی در لندن و نیویورک، پاریس و بوئنوس آیرس، شانگهای و مادرید انتشار می‌یافت.

هر کجا که این مهاجران سفید پای می‌گذاشتند، بذر ضد انقلاب جهانی و فاشیسم را بر زمین می‌پاشیدند.

تا قبل از سال ۱۹۲۳ نیم میلیون روس سفید در آلمان زندگی می‌کردند. بیش از ۴۰۰ هزار نفر به فرانسه و ۹۰ هزار نفر به لهستان مهاجرت کرده و ده‌ها هزار نفر دیگر در ایالات بالتیک و بالکان، در چین و ژاپن، در کانادا، ایالات متحده و آمریکای جنوبی سکونت گزیده بودند. تنها در شهر نیویورک سه هزار افسر سفید و خانواده‌شان مستقر بودند.

شمار مهاجران روسی بین یک و نیم تا دو میلیون تخمین زده می‌شود.^۱ تحت سرپرستی اتحادیه‌ی نظامی روسیه که ستادش در پاریس مستقر بود، یکان‌های مسلح سفید در سراسر اروپا، خاور دور و آمریکا برپا گردیدند. این یکان‌ها علناً اعلام می‌کردند که برای تهاجم جدیدی به روسیه شوروی آماده می‌شوند.

دولت فرانسه یک آموزشگاه دریائی برای تعلیم روس‌های سفید در بندر بیزرتا (Biserta) در شمال آفریقا تأسیس نمود؛ سی کشتی نیروی دریائی تزاری با ۶۰۰۰ افسر و نفرات به این بندر فرستاده شدند.

دولت یوگسلاوی نیز آکادمی‌های ویژه‌ای برای آموزش به افسران سابق ارتش تزار و پسران آنان تأسیس نمود.

بخش‌های بزرگی از ارتش بارون ورانگل به صورت دست نخورده به شبه جزیره‌ی بالکان انتقال یافت.

۱ - نباید پنداشت که کلیه‌ی پناهندگان، ضد انقلابی بوده‌اند. هزاران نفر از افرادی که از تحولی بنیادی که برایشان مفهوم نبود وحشت زده شده بودند، پریشان فکر و درمانده به خیل مهاجران می‌پیوستند. آنان با گذار از کشوری به کشور دیگر، نامیدانه برای کسب معاشی نا چیز در این جهان جدید و اعجاب آور تلاش میکردند. برخی راننده تاکسی، پیشخدمت کافه، خدمتکار، رامشگر کافه‌های شبانه، آشپز و راهنما گردیدند. بسیاری دیگر با گرسنگی در شهرهای هاربین (شهری در شمال خاوری چین)، شانگهای و پکن از پناهندگان سفید سرشار بود.

هجده هزار قزاق و نفرات سواره نظام به یوگسلاوی و هفده هزار گارد سفید به بلغارستان فرستاده شدند.

روس‌های سفید کلیه‌ی بخش‌های پلیس مخفی را در ایالت‌های ضد شوروی بالتیک و بالکان تحت اختیار کامل خود گرفته و جایگاه‌های حساس دولتی را اشغال نمودند.

تروریست روسی بوریس ساوینکف (Boris Sawinkow) نیز با مساعدت مارشال پیلسودسکی (Pilsudskis)، ارتش سفیدی مرکب از ۳۰ هزار نفر را در لهستان سامان داد.

آتامان سمیونوف (Ataman Semjonow) با بقایای ارتش‌های خود به خاک ژاپن گریخت. یکان‌های او از نو به صورت ارتشی سفید تحت نظر سر فرماندهی نظامی ژاپن، تجدید سازمان یافتند.

بارون ورانگل، ژنرال دنیکین و سیمون پتلیورای (Simon Petljura) پوگرومیست (طرفدار کشتار اقلیت‌ها) در پاریس مستقر شده و بیدرنگ به توطئه‌های گوناگون ضد شوروی سرگرم شدند.^۲

ژنرال کراسنوف (Krassnow) و هتمان سکوروپادسکی (Hetman Skoropadski) نیز که قبلاً با ارتش قیصر آلمان در اوکراین همکاری کرده بودند برای اقامت به برلین رهسپار شدند و در زیر بال سازمان جاسوسی نظامی آلمان جای گرفتند.^۳

در سال ۱۹۲۰ گروه کوچکی از مهاجران فوق العاده ثروتمند روسی که همگی از سرمایه‌گذاری‌های عظیم در فرانسه و سایر کشورهای خارجی برخوردار بودند، در پاریس گرد آمده و تشکیلاتی را پایه‌ریزی کردند که

۲ - در دسامبر سال ۱۹۴۵، ژنرال آنتون دنیکین به عنوان مقیم دائمی، با ویزائی که در پاریس توسط مقامات وزارت امور خارجه‌ی آمریکا صادر شده بود، به خاک آمریکا پذیرفته شد.

۳ - مشغله‌ی بعدی بسیاری از ژنرال‌هایی که ارتش‌های اشغالگر خارجی علیه روسیه شوروی را رهبری میکردند جالب توجه است. ژنرال‌های چک سیرووی (Sirovy) و گایدا (Gaida) به پراگ بازگشتند. اولی فرماندهی کل قوای چک گردید و دومی فرماندهی ستاد. در سال ۱۹۲۶ ژنرال گایدا در یک کودتای فاشیستی نا فرجام شرکت و به دنبال آن در توطئه‌های فاشیستی غرقه گردید. ژنرال سیرووی در سال ۱۹۳۸ نقش کوئیزلینگ نظامی چک را بازی نمود. (اشاره به کوئیزلینگ رئیس شورای دولتی نروژ که به هنگام جنگ جهانی دوم با اشغالگران نازی همکاری نمود. مترجم)

ژنرال ناکس به انگلستان بازگشت تا عضو محافظه کار مجلس عوام و مبلغ خشن ضد شوروی و بنیان گذار جریان "دوستان اسپانیای ناسیونالیست" (طرفدار فرانکو - م.) رهبران جنبش‌های ضد شوروی و فاشیستی دوران پس از جنگ اول؛ تبدیل گردیدند

میرفت نقش بزرگی را در دسیسه‌های بعدی علیه روسیه‌ی شوروی ایفا کند. این سازمان که نام تورگ پروم (Torgprom) یا "کمیته‌ی بازرگانی، مالی و صنعتی روسیه" را بر خود نهاده بود از بانکداران و صاحبان صنایع و بازرگانان سابق تزاری تشکیل میشد. برخی از اعضای آن عبارت بودند از: گ.ان. نوبل که از منافع عمده‌ای در میدان‌های نفتی باکو برخوردار بود؛ استپان لیانوزوف یا "راکفلر" روسی (Stepan Lianosow)، ولادیمیر ریابوشینسکی یکی از اعضای خانواده‌ی معروف تجار تزاری، ان. ک. دنیسوف (N. K. Denisow) که دارائی بی‌پایانش بیشتر در صنایع پولاد متمرکز بود، و سایر اقتصادگران سلطنت طلب روسیه که نامشان در مجامع صنعتی و مالی سراسر جهان شناخته شده بود.

مؤسسات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز در "تورگ پروم" با این افراد شریک بودند. اینان هنوز آرزوی دستیابی دوباره به سرمایه‌های از دست رفته و امتیازات نوین در روسیه را که تنها با سرنگونی رژیم شوروی می‌توانست عایدشان گردد، رها نکرده بودند.

به گفته‌ی دنیسوف، سرپرست سازمان، "تورگ پروم هدف خود را بر مبارزه علیه بلشویک‌ها در جبهه‌ی اقتصادی، به هر گونه و شکل ممکن" نهاده بود. آن گونه که نوبل مطرح میکرد، اعضای تورگ پروم "به رستاخیز هر چه زودتر سرزمین مادری و امکان کار در آن" علاقمند بودند.

عملیات ضد شوروی "تورگ پروم" به جبهه‌ی اقتصادی محدود نبود. یکی از اطلاعیه‌های رسمی منتشره از طرف آن اعلام میکرد که:

"کمیته‌ی بازرگانی و صنعتی به مبارزه‌ی بی‌امان علیه دولت شوروی، به روشنگری آراء همگانی در کشورهای متمدن درباره‌ی اهمیت و مفهوم واقعی رویدادهای روسیه و به تدارک برای قیام آینده به نام آزادی و حقیقت، ادامه خواهد داد."

۳ - جنتلمنی از روال

در ماه ژوئن سال ۱۹۲۱، گروهی از افسران، صاحبان صنایع و اشراف سابق تزاری کنفرانس بین المللی بر ضد شوروی را در رایشن هال (Reichenhall) در باواریای آلمان بر پا نمودند. کنفرانس مزبور که نمایندگان سازمان‌های ضد شوروی سراسر اروپا را دور خود گرد آورده بود، نقشه‌ی یک مبارزه‌ی تبلیغاتی ضد شوروی در سطح جهان را، طراحی نمود.

یک "شورای عالی سلطنت طلبان" توسط کنفرانس مزبور برگزیده شد. نقش این شورا عبارت بود از فعالیت برای "احیای سیستم سلطنتی، به رهبری فرد ارشد قانونی خاندان رومانوف و در انطباق با قوانین اساسی امپراتوری روسیه".

حزب نو خاسته‌ی ناسیونال سوسیالیست آلمان (حزب نازی) نیز فرستاده‌ای به این کنفرانس اعزام داشته بود. نام این فرستاده آلفرد روزنبرگ بود.... آلفرد روزنبرگ مردی جوان و رنگ پریده و استخوانی با لب‌های نازک، موهای تیره و حالتی فرسوده و گرفته بود. از تابستان سال ۱۹۱۹ رفت و آمد به سالن‌های آبجو خوری مونیخ را آغاز نموده بود.^۴ وی معمولاً در آبجو خوری آوگوستینر (Augustiner) و یا فرانزیسکانر برآوی (Franziskanerbräu) یافت می شد. ساعت‌ها به تنهایی سر میزی در گوشه‌ی سالن می نشست، گه گاه افرادی سر میز به وی می پیوستند و اگر چه با آنان به سردی برخورد میکرد ولی رفتارش شوری گرفته و چشم‌های تیره‌اش حیات می یافت و در صورت گچ گونه‌اش میدرخشید.

وی سپس با صدائی ضعیف ولی پر شور به صحبت می پرداخت. آلمانی و روسی را با سهولتی یکسان صحبت میکرد.

روزنبرگ فرزند زمینداری از ناحیه‌ی بالتیک بود که زمانی از املاک وسیع در نزدیکی بندر تزاری روال (Reval) برخوردار بود. پدرش ادعا میکرد که از اخلاف شوالیه‌های توتنی (از قبایل شمال آلمان قدیم - م.) است که در قرون وسطی به ایالت بالتیک تجاوز کرده بودند. روزنبرگ جوان با غرور تمام

۴ - آبجوخوری در آلمان، از لحاظ اجتماعی، حالتی شبیه قهوه خانه‌ها در ایران را دارند و محل اجتماع و تماس برای افراد گوناگون به شمار میروند. در این جا از آبجوخوری‌های مونیخ از این نظر یاد شده که نطفه‌ی تشکیلات فاشیستی آلمان در آنها شکل گرفته است - مترجم.

خود را یک آلمانی میدانست. وی قبل از انقلاب روسیه در پلی تکنیک مسکو در رشته‌ی معماری تحصیل میکرد. زمانی که بلشویک‌ها قدرت را بدست گرفتند از خاک شوروی گریخته و به صفوف تروریست‌های گارد سفید زیر فرماندهی ژنرال گراف رودیگر فون در گولتز (Graf Rüdiger von der Goltz)، که در نواحی بالتیک می جنگیدند، پیوست. در سال ۱۹۱۹ روزنبرگ در مونیخ آفتابی شد، در آن حال افکارش از نظریات ضد دمکراتیک و ضد یهودی صدهای سیاه تزاری انباشته شده بود.

گروه کوچکی از مهاجران گارد سفید و بارون‌های دارائی باخته‌ی بالتیک، برای شنیدن سخنرانی‌های خشن و سیه دلانه‌ی روزنبرگ بر علیه کمونیست‌ها و یهودی‌ها، گرد هم آئی‌های مرتب را در مونیخ آغاز نمودند. این شنوندگان معمولاً مرکب بودند از پرنس آوالوف- برمونت (Awalow - Bermond) دوست سابق راسپوتین^۵ و خشن‌ترین فرماندهی گارد سفید که زیر فرمان فن درگولتز، در ناحیه‌ی بالتیک فعالیت میکرد، بارون شئویبر- ریشر (Baron Scheuber - Richter) و آرنو فون شیکه دانتز (Arno von Schkedanz) دو اشرافی بیرحم و فاسد بالتیک و ایوان پولتاوتز اوسترانیتزا (Iwan Poltawetz - Ostranitza)، پوگرومیست اوکرائینی که وزیر ارتباطات در دولت وابسته به آلمان هتمان سکورو پادسکی در اوکراین بود. این افراد با صدهای سیاه و روزنبرگ در مورد پوسیدگی دمکراسی و نیز توطئه‌ی بین المللی یهودیان هم رأی بودند. تم دائمی سخنرانی‌های زهر آلود روزنبرگ این بود که "هر یهودی در باطن یک بلشویک است"!

از ژرفنای ذهن تاریک و معذب روزنبرگ و کینه‌ی بیمارگونه‌ی وی نسبت به یهودیان و دشمنی دیوانه وار وی نسبت به شوروی، به تدریج فلسفه‌ی جهانی ضد انقلاب شکل می گرفت، فلسفه‌ای که به تبلیغات تعصب آلود روسیه‌ی تزاری آغشته بود. روزنبرگ در "افسانه قرن بیستم" مینویسد:

« رهائی جهان از چنگال دمکراسی و بلشویسم فاسد یهودی بایستی از طریق آلمان و ایجاد دولتی جدید در آلمان شروع گردد. »

و اضافه میکند:

۵- راسپوتین: کشیش بدکاره‌ی دربار تزار که خود تزار و همسر و اطرافیانش را به طرزی عمیق تحت نفوذ داشت - مترجم.

« وظیفه‌ی بنیانگذار این دولت جدید ایجاد تشکیلاتی از افراد بر پایه‌ی خط مشی نظام توتنی است. نژاد آبر مردان آلمانی بایستی وظیفه‌ی تسخیر دنیا را دنبال کند؛ تاریخ جهان مفهوم خود را در شمال یافته و سپس توسط نژادی چشم آبی و مو بور که در چندین موج ، چهره‌ی روحانی جهان را شکل داده‌اند، تولد یافته است. »

نظریه‌ی جهاد مقدس علیه روسیه‌ی شوروی در کلیه‌ی نوشته‌های روزنبرگ غالب بود. وی در رویای آن روز مقدسی بود که ارتش‌های نیرومند "نظام توتنی" به داخل مرزهای روسیه هجوم آورده و بلشویک‌های "منفور" را داغان نمایند. وی اعلام میکرد که "جهت حرکت از باختر به خاور و از این به وایکسل (Weichsel) است. از باختر به خاور این عبارت بایستی از مسکو تا تومسک طنین انداز شود."

آلمان در دوران بحران وحشتناک پس از جنگ به سر میبرد، دوران بیکاری، تورم بی سابقه و گرسنگی توده‌ها. در پشت سر در جمهوری وایمار^۶ که به دنبال سرکوب خونین شوراهای کارگران و سربازان آلمانی با تبنانی سرفرماندهی نظامی آلمان تأسیس شده بود، گروهی دسیسه‌گر از میلیتاریست‌های پروس به نام یونکرها به همراه سرمایه‌داران صنعتی مخفیانه به تدارک برای تولد و گسترش مجدد آلمان سلطنتی سرگرم بودند. برنامه‌ی تسلیح دوباره‌ی آلمان در آینده، دور از انظار جهانیان با دقت تمام توسط صدها مهندس طراح و تکنیسین ویژه، زیر نظر سر فرماندهی نظامی آلمان و در آزمایشگاه مخفی تحقیقات و برنامه ریزی که توسط کمپانی بورسیگ (Borsig)^۷ در جنگلی در بیرون برلین ساخته شده بود، تنظیم می شد. از ظواهر امر چنین برمی آید که پس از جنگ، اداره‌ی اطلاعاتی نظامی آلمان بخش ۳- ب (III B) منحل شده باشد، اما واقعیت چیز دیگری بود. اداره‌ی مزبور از طریق وجوه سرسام آوری که به وسیله‌ی کمپانی‌های کروپ (Krupp)، هوگنبرگ (Hugenberg) و تیسن (Thyssen) در اختیار آن گذاشته شده بود، تجدید سازمان یافته و با حدت بسیار، زیر سرپرستی رئیس سابق ضد یهودیش سرهنگ والتر نیکلای فعالیت میکرد.

۶ - جمهوری وایمار: رژیم سیاسی آلمان از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۳ یعنی تا قبل از برپائی رژیم نازی‌ها و صدراعظمی هینلر، آخرین رئیس این دولت مارشال هیندنبورگ (Hindenberg) بود - مترجم .

۷ - بعدها با کمک مالی کمپانی بورسیگ عملیات ستون پنجم در شوروی تأمین میشد.

نقش‌های یک جنگ جدید از جانب آلمان با کلیه‌ی جزئیات آن به طور موشکافانه‌ای آماده می‌شد ... یکی از مشارکین مالی عمده در مبارزه برای نو سازی امپریالیسم آلمان، سرمایه دار صنعتی با نزاکت و پر انرژی به نام آرنولد رشبِرگ (Arnold Reebberg) بود. او آجودان شخصی سابق ولیعهد آلمان و دوست نزدیک اعضای سر فرماندهی نظامی سلطنتی آلمان، از سهامداران عمده‌ی تراست عظیم پتاسیم آلمان و یکی از مشوقین اصلی دارو دسته‌های مخفی ناسیونالیستی و ضد یهودی در آلمان بود. همین علایق او بود که وی را به سوی آلفرد روزنبرگ جلب کرد.

رشبرگ ترتیب ملاقاتی را با روزنبرگ داد و بیدرنگ علاقه‌ی شدیدی نسبت به این متعصب ضد انقلابی اهل روال پیدا کرد؛ سپس او را به یکی دیگر از افراد تحت حمایت خویش سرچماقدار سی ساله‌ی اتریشی و جاسوس رایش ور (Reichswehr) به نام آدولف هیتلر معرفی نمود.

رشبرگ مدت‌ها بود وجوهی را برای خرید یونیفورم‌ها و سایر مخارج حزب نازی هیتلر اختصاص داده بود. اکنون وی و دوستان ثروتمندش امتیاز روزنامه‌ی گمنامی به نام فولکیشر بئوباکتر (Völkischen Beobachter) را خریداری کرده و آن را به جنبش نازی متعلق نمودند.

این نشریه سپس ارگان رسمی حزب نازی گردید و هیتلر، آلفرد روزنبرگ را به سمت سر دبیری آن برگماشت.

در روز سال نو ۱۹۲۱، ده روز پس از آن که فولکیشر بئوباکتر به تملک نازی‌ها درآمد، مفاد اصلی سیاست خارجی حزب هیتلر در آن انتشار یافت:

« هنگامی که موقعیت لازم فرا رسد و طوفان مرزهای شرقی آلمان را فراگیرد، آن زمان، زمان گرد آوری صدها هزار مرد از جان گذشته است ... آنان که اراده کرده‌اند در هر امری جسارت خود را به آزمون بگذارند بایستی در برابر واکنش یهودیان غربی آمادگی داشته باشند ... این ها فریادهای خصم آلود خود را به حمایت از یهودیان شرقی که مورد حمله قرار گرفته‌اند بلند خواهند کرد ... آنچه مسلم است، این است که ارتش روسیه پس از یک تاننبرگ دوم از مرزهایش به عقب رانده خواهد شد. این امریست کاملاً مربوط به آلمان و به معنی آغاز تجدید بنای آن توسط ماست. »

این سر مقاله توسط آلفرد روزنبرگ نوشته شده بود. اندک اندک نازیسم از آمیزش تزاریسیم فئودالی و امپریالیسم آلمان قرن بیستم، شکل می گرفت.

۴ - طرح هوفمان

آلفرد روزنبرگ طراح ایدئولوژی سیاسی حزب نازی بود. استراتژی نظامی آن اما از طرف دوست دیگر رشبیرگ، ژنرال ماکس هوفمان تدوین میگردید.

ژنرال ماکس هوفمان بیشتر دوران جوانی خود را به عنوان وابسته‌ی آلمان در دربار تزار گذرانیده بود. طوری که در آن هنگام روسی را روان تر از آلمانی صحبت میکرد. در سال ۱۹۰۵، به عنوان سروان سی و پنج ساله‌ای که به تازگی در ستاد ژنرال فون شلیفن (Von Schlieffen) استخدام شده و به عنوان افسر رابط با ارتش ژاپن در جنگ ۱۹۰۵-۱۹۰۴ بین روسیه و ژاپن خدمت میکرد. وی هرگز آن چه را در دشت‌های منچوری مشاهده کرده بود از خاطر نبرد:

« جبهه به نظر بی انتها می رسید. یک نیروی مهاجم فشرده و کاملاً تعلیم دیده، ارتش مدافع بسیار بزرگ تری را که دارای منابع عظیم ولی کیفیتی بی رمق و فرماندهی ناشی بود، چنان می شکافت که گویی کاردی قالب پنیری را بشکافت. »

در آغاز نخستین جنگ جهانی، هوفمان رهبر عملیاتی سپاه هشتم آلمان مستقر در شرق پروس گردید تا در برابر ضربه‌ای پیش بینی شده از جانب روسیه، بایستد. اما استراتژی که اضمحلال ارتش تزاری در تاننبرگ (Tannenberg) را به همراه آورد، توسط مقامات نظامی نه به هیندنبورگ و لودندورف (Ludendorff) (ژنرال‌های معروف آلمان به هنگام نخستین جنگ جهانی . م) بلکه به هوفمان نسبت داده شد. پس از تاننبرگ، هوفمان فرماندهی قوای آلمان در جبهه شرق گردید. وی شاهد سقوط ارتش سلطنتی تزار بود. در برست لیتوفسک او بود که شرایط صلح آلمان را به فرستادگان دولت شوروی دیکته نمود . . .

هوفمان ارتش روسیه را در دو جنگ، به هنگام عمل دیده بود و در هر نوبت شاهد شکست وحشتناک آن بود. به عقیده‌ی وی ارتش سرخ همان ارتش قدیم روسیه بود که "به یک گروه لات استحاله شده است".

در آغاز بهار ۱۹۱۹، ژنرال ماکس هوفمان، با نقشه‌ای از پیش ساخته برای پیشروی به سوی مسکو با قوای آلمان در رأس، در کنفرانس صلح پاریس حضور یافت. این نقشه از نظر خود هوفمان دارای دو حسن بود: نه تنها "اروپا

را از جنگ بلشویسم می رهانید" بلکه به موازات آن ارتش امپراتوری آلمان را نجات بخشیده و از تجزیه‌ی آن جلوگیری می نمود. یک نسخه از طرح هوفمان که تغییراتی در آن داده شده بود، مورد تأیید مارشال فوش قرار گرفت .
در روز ۲۳ نوامبر ۱۹۱۹، ژنرال هوفمان طی مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی دیلی تلگراف اظهار داشت:

« در طی دو سال گذشته من به تدریج به این نتیجه رسیده‌ام که بلشویسم بزرگترین خطری است که طی قرن‌ها، اروپا را مورد تهدید قرار داده است... »

وی در خاطرات خود تحت عنوان "جنگ؛ موقعیت‌های از دست رفته" از قصور جهانیان نسبت به امر پیشروی به سمت مسکو طبق طرح اصلی نقشه‌ی وی، تاسف می خورد.
سفیر کبیر انگلیس لرد د، ابرنون (Lord D'Abernon) پس از ملاقاتی با هوفمان در برلین سال ۱۹۲۳، در دفتر یادداشت‌های سیاسی خود نوشت:

« تمام اعتقادات این شخص تابع این تصور کلی است که هیچ امری در جهان به خوبی پیش نخواهد رفت مگر این که قدرت‌های متمدن غرب متحد شده و دولت شوروی را بدار بیاویزند.... از او پرسیدم چنان چه احتمال اتحادی بین فرانسه، آلمان و انگلیس را برای حمله به روسیه پیش بینی میکند، جواب داد: "ضرورت، چنین اتحادی را ایجاب میکند و این باید حتما عملی گردد!" »

در سال‌های پس از جنگ، به دنبال شکست تجاوز نظامی علیه شوروی، هوفمان نسخه‌ی جدیدی از نقشه‌ی خود را تهیه و به صورت یادداشتی محرمانه، در ستادهای فرماندهی کشورهای اروپا توزیع نمود. یادداشت مزبور به سرعت علاقه‌ی مجامع در حال رشد طرفدار فاشیسم اروپا را به خود جلب نمود. مارشال فوش و فرماندهی ستاد وی پتن که هر دو دوستان نزدیک هوفمان بودند، از طرح جدید به گرمی استقبال نمودند. شخصیت‌های دیگری که طرح مزبور را تأیید کردند عبارت بودند از فرانتس فون پاین، ژنرال بارون کارل فون مانرهایم (Mannerheim)، دریا سالار هورثی و رئیس سازمان اطلاعات نیروی دریائی انگلیس، دریا سالار سربری دامویل (Admiral Sir Barry).
نقشه‌ی هوفمان در آخرین نسخه‌هایش، پشتیبانی بخش بزرگ و قدرتمند سرفرماندهی نظامی آلمان را کسب کرد، علیرغم آن که چرخش قابل توجه‌ای

نسبت به مکتب سنتی استراتژی نظامی و سیاسی بیسمارکی آلمان بشمار میرفت.^۸ طرح جدید هوفمان اتحادی با فرانسه، ایتالیا، انگلستان و لهستان را بر اساس خواستی مشترک که همانا مخالفت با روسیه شوروی بود، پیشنهاد میکرد. به گفته‌ی مفسر فرزانه‌ی امور اروپائی، ارنست هنری در کتابش "هیتلر بر فراز روسیه"، نقشه‌ی هوفمان بر این پایه بود:

تمرکز ارتش‌های جدید در وایکسل و دوینا (Dwina) به اسلوب ناپلئون؛ پیشروی برق آسا، تحت رهبری آلمان، به سوی دسته‌های در حال عقب نشینی بلشویک؛ اشغال لنینگراد و مسکو در عرض چند هفته؛ پاکسازی نهائی کشور تا نواحی اورال و به این ترتیب رهائی یک تمدن بی رمق از ارواح خبیثه، از طریق اشغال نیمی از قاره. تمامی قاره‌ی اروپا میرفت زیر رهبری آلمان بسیج شده و یورش بر علیه اتحاد شوروی را سامان دهد.

۸ - در ابتدا ژنرال هانس فن سیکت فرمانده رایش ور آلمان، با نقشه هوفمان مخالفت میکرد. سیکت در رویای جنگی انتقام جویانه با غرب بود. وی آرزو میکرد که در طی این جنگ بتواند از مواد خام و نیروی انسانی روسیه استفاده کند و اعتقاد داشت که میتواند با عناصر اپوزیسیون در درون ارتش سرخ و دولت شوروی به توافق‌هایی برسد. بعدها سیکت از نقشه‌ی هوفمان پشتیبانی کرد و خود نیز به نازی‌ها گروید.

منابع بخش هشتم:

عبارت "سرانجام متلاطم" که توسط نگارندگان برای عنوان قسمت اول این بخش به کار رفته از وینستون چرچیل به عاریت گرفته شده است. مطالبی که فضای نا مطمئن، آشفته و نا امن دوره‌ی پس از جنگ (نخست) را ترسیم میکند از مجموعه‌ای از بریده‌های جراید و تفسیر آن زمان آنهاست که توسط جرج سلدس (George Seldes) تحت عنوان پانورامای جهان (World Panorama) ۱۹۱۸-۱۹۳۵ چاپ نیویورک، ۱۹۳۵، تدوین شده است. نویسندگان هم چنین به روزنامه‌ها و مجلات زمان رویدادها رجوع نموده‌اند. یاد داشت روشنگرانه‌ی اداره‌ی امور خارجه‌ی انگلیس که در این بخش آورده شده است نخستین بار توسط روزنامه نگار و نمایشنامه نویس جان ال. بالدرستون (John L. Balderstone) رو گشته و سپس با جزئیات بیشتری در کتاب سلدس آورده شده است. مطالب در مورد سرگذشت شگفت آور و نا شناخته‌ی مهاجرت ارتش‌های شکست خورده‌ی سفید روسیه را می توان در کتاب جرج استوارت (George Stewarts) به نام "ارتش‌های سفید" (The White Armies of Russia) چاپ نیویورک ۱۹۳۳، و نیز در خاطرات بعضی افراد درگیر ماجرا چون ورائنگل، دنیکن، کراسنف و غیره یافت.

ماجرای کامل تورگ پروم، تشکیلات، کیفیت و ترکیب آن در کتاب "ویرانگران در دادگاه (Wreckers on Trial, A Record of the Trial of the Industrial Party, held in Moscow.....) سند محاکمه‌ی حزبی صنعتی منعقد در مسکو، نوامبر- دسامبر ۱۹۳۰" چاپ نیویورک ۱۹۳۱، آورده شده است. جالب ترین و کامل ترین شرح توسعه‌ی اولیه‌ی ایدئولوژی نازی و نقش آلفرد روزنبرگ و شرکای سفید روسی وی در کتاب "رهبر" (Der Führer) اثر کنراد هیدن (Konrad Heiden) چاپ بوستن ۱۹۴۴، یافت میشود. نویسندگان هم چنین از کتاب دیگر هیدن، "تاریخ ناسیونال سوسیالیسم" (A History of National Socialism) چاپ نیویورک ۱۹۳۵ و مدارک منتشره از طرف وزارت امور خارجه‌ی آمریکا بنام ناسیونال سوسیالیسم چاپ واشنگتن ۱۹۴۳، سود برده‌اند. نقشی که توسط ژنرال ماکس هوفمان در توطئه‌های سفیدهای روسی و امپریالیسم آلمان قبل از پیروزی نازیسم و در خدمت پیروزی آن داشت در کتاب "هیتلر بر فراز روسیه" (Hitler over Russia) اثر ارنست هنری (Ernst Henri) چاپ نیویورک ۱۹۳۶، به طور درخشانی تصویر شده است. نگارندگان هم چنین به کتاب‌های زیر مراجعه داشته‌اند: "جنگ موقعیتها" (The War of Lost Opportunities) اثر هوفمان چاپ نیویورک ۱۹۲۵

"خاطرات روزانه‌ی جنگ و سایر مقالات" (War Diaries and other Papers) چاپ لندن ، ۱۹۲۹

خاطرات معروف سیاسی سفیر کبیر لرد د. ابرنون (Lord D'Abernon)

"خاطرات روزانه‌ی یک سفیر کبیر ورسای تا راپالو (The Diary of an Ambassador: Versailles)" ، ۱۹۲۲ - ۱۹۲۰ چاپ نیویورک ، ۱۹۲۹ مطالب

گران بهای دیگر در مورد همکاری‌های اولیه‌ی نازیسم و مهاجرین سفید روسی را میتوان در کتاب "شبکه‌ی قهوه‌ای" (The Brown Network) چاپ نیویورک، ۱۹۳۶ ، یافت.

بخش نهم - حرفه‌ی شگفت انگیز یک تروریست

۱ - بازگشت سیدنی ریلی

برلین، دسامبر ۱۹۲۲، یک افسر نیروی دریائی آلمان به همراه یک افسر اطلاعاتی انگلیسی در حال گفتگو با زنی زیبا، جوان و شیک پوش در سالن شلوغ هتل معروف آدلون بودند. این زن پئیتا بوبادیللا (Pepita Bobadilla) و یا به عبارت دیگر خانم چمبرز (Chambers) ستاره‌ی نمایش‌های کمدی موزیکال لندن و بیوه‌ی نمایشنامه نویس موفق انگلیسی هدان چمبرز بود.

گفتگو به عملیات جاسوسی کشیده شد. فرد انگلیسی به شرح فعالیت‌های مافوق تصور مأموری انگلیسی در روسیه‌ی شوروی به نام آقای سی. آغاز نمود. مرد آلمانی از شهرت آقای سی. با اطلاع بود. آن دو با نقل حکایت‌هایی در مورد ماجراجوئی افسانه‌ای وی یک دیگر را سرگرم نمودند. سرانجام خانم چمبرز، که دیگر قادر به حفظ کنجکاوی خود نبود پرسید: این آقای سی. کیست؟ انگلیسی در جواب: کی نیست؟ به شما بگویم خانم چمبرز، این آقای سی. مردی است اسرار آمیز، اسرار آمیزترین مرد اروپا. راستی این را هم باید بگویم که نرخ سر او از هر موجود دیگری بالا تر است. بلشویک‌ها یک استان را در ازای زنده یا مرده‌ی وی تحویل میدهند. مردی است که در خطر زندگی میکند و در بسیاری موقعیت‌ها چشم و گوش ما در روسیه بوده است و بین خودمان بماند، اگر بلشویسم خطر بزرگ تری از این که هست نشده علتش وجود همین فرد میباشد.

خانم چمبرز مشتاق بود بیشتر درباره‌ی آقای سی. این مرد اسرار آمیز بشنود. همراه انگلیسی وی لبخندی زده گفت: من همین امروز بعد از ظهر وی را دیدم. او هم اکنون در همین هتل اقامت دارد. ...

همان شب خانم چمبرز برای اولین بار چشمش به آقای سی. افتاد و آن طور که بعدها نوشت، آقای سی. مردی با "سر و روی آراسته و خوش لباس، با چهره‌ای استخوانی و گرفته و حالتی تمسخر آمیز که می توانست تحقیر آمیز برداشت شود، بود، حالت مردی که نه یک بار بلکه بارها به چهره‌ی مرگ خندیده است". خانم چمبرز در همان نگاه اول به عشق این مرد گرفتار شد. این دو به یک دیگر معرفی شدند. آقای سی. آن شب در مورد "اوضاع اروپا، روسیه و چکا" و از همه مهم تر درباره‌ی "خطر بلشویسم" با خانم چمبرز

صحبت کرد. وی سپس نام واقعی خود را به خانم چمبرز اعتراف کرد: کاپیتان سیدنی جرج ریلی . . .

سیدنی ریلی به دنبال شکست مذبحخانه‌ی توطئه‌اش علیه شوروی در سال ۱۹۱۸، بار دیگر توسط وزیر جنگ انگلیس، وینستون چرچیل به روسیه فرستاده شد تا در امر سازماندهی دستگاه جاسوسی ژنرال دنیکن کمک کند. ریلی در ضمن به عنوان رابطی بین دنیکن و متحدین ضد شوروی اروپائی او عمل میکرد. در طی سال‌های ۱۹۱۹، و ۱۹۲۰، جاسوس انگلیسی با حرارات فراوان در پاریس، ورشو و پراگ فعالیت کرده و ارتش‌های ضد شوروی و آژانس‌های جاسوسی- خرابکاری را سازمان داد. بعدها وی به عنوان مأموری نیمه رسمی برای برخی مهاجران میلیونر تزاری از جمله دوست و صاحبکار قدیمش گراف چوبرسکی (Graf Schuberski) خدمت نمود. یکی از جاه طلبانه ترین نقشه‌هایی که ریلی به برپائی آن کمک نمود، تورگ پروم، کارتل سرمایه‌داران مهاجر تزاری و همکاران انگلیسی - فرانسوی آنان بود.

ریلی در نتیجه‌ی عملیات مالیش، ثروت شخصی قابل ملاحظه‌ای اندوخته و ریاست تعدادی شرکت‌ها را که در سابق با مؤسسات بزرگ بازرگانی روسی ارتباط داشتند، به دست گرفته بود. وی هم چنین از تماس‌های بین المللی مهمی برخوردار بود و دوستان شخصی‌اش افرادی چون وینستون چرچیل، ژنرال ماکس هوفمان و رئیس ستاد نظامی فنلاند، والنیوس (Wallenius) را شامل می شدند. در کینه‌ی تعصب آلود جاسوس انگلیسی نسبت به روسیه هیچ گونه کاهشی پیدا نشده بود. نابود سازی بلشویسم اکنون به هدف اساسی زندگی وی تبدیل میگردد. علاقه‌ی بی حد وی به ناپلئون بناپارت، به اصطلاح فاتح روسیه، او را به یکی از پر شورترین گرد آورندگان آثار و اشیاء زمان ناپلئون بدل ساخته بود. ارزش کلکیسون او به هزاران لیره‌ی استرلینگ میرسید. شخصیت دیکتاتور اهل گرس وی را مجذوب خویش ساخته بود، ریلی می گفت :

یک ستون توپخانه، بقایای انقلاب فرانسه را به زیر پا له کرد، قطعاً یک مأمور جاسوسی انگلیس با عوامل بسیاری که به نفع وی موجودند، قادر خواهد بود سالار مسکو گردد.

در روز ۱۸ مه ۱۹۲۳، خانم چمبرز به ازدواج کاپیتان سیدنی ریلی درآمد. کاپیتان جرج هیل، همدست قدیمی ریلی در روزهای مسکو، نقش شاهد این ازدواج را داشت.

و اما دیری نگذشت که خانم چمبرز نیز شریک دسیسه‌های افسانه‌ای شوهرش گردید. وی بعدها نوشت:

« رفته رفته با فعالیت‌هایی که در پس پرده‌ی سیاست‌های اروپائی جریان داشت آشنا گشتم. دریافتم که قلب هر پایتخت اروپائی با توطئه‌ی تبعیدیان بر علیه ظالمین کنونی کشورشان در تپش است، که در برلین و پاریس، در پراگ و لندن گروه‌های کوچک تبعیدی به طرح ریزی و توطئه مشغولند. هلسینکی در آن دوره از ضد انقلابیونی سرشار بود که توسط چندین دولت اروپائی حمایت مالی میشدند. سیدنی به طور شدیدی به این جنبش علاقه مند بود و وقت و انرژی بسیاری را به آن اختصاص میداد. »

روزی مردی مرموز برای ملاقات با سیدنی ریلی به آپارتمان وی در لندن آمد. در ابتدا خود را به عنوان "آقای وارنر" معرفی نمود. دارای استخوان‌های گونه برجسته و چشمانی سرد خاکستری و ریش بلند سیاهی بود که تقریباً تمام چهره‌ی وی را می پوشانید. تنومند بود و بازوان بلندش تقریباً به زانوانش میرسید. اعتبار نامه‌های او شامل گذرنامه‌ای انگلیسی، جوازی که در پاریس توسط رهبر سوسیال انقلابی‌ها، بوریس ساوینکف (Boris Sawinkow) نوشته و امضاء شده بود و هم چنین نامه‌ای از طرف یک شخصیت سیاسی معروف انگلیسی میگردید. ملاقات کننده به ریلی گفت که یک هفته در لندن برای مشورت با وزارت خارجه خواهد ماند.

"آقای وارنر" سپس هویت واقعی خود را آشکار نمود. نام حقیقی او در بکوف (Drebkoff) رهبر یکی از گروه‌های پنجگانه‌ای بود که دستگاه توطئه گری ضد شوروی ریلی را در روسیه در سال ۱۹۱۸، تشکیل میداد. اکنون وی رهبر سازمان زیر زمینی سفید در مسکو شده بود.

دربکوف به ریلی چنین گفت:

« کاپیتن ریلی شما سازمانی عالی در روسیه داشتید. اکنون ما سر نخ آن را دوباره بدست گرفته و آن را به کار انداخته‌ایم، کلیه‌ی مأموران قدیمیتان آنجا هستند. بالکوف را بیاد می آورید؟ او با ماست یکی از همین روزها این سرخ پوستان را در هم میکوبیم و دوران خوش گذشته را از نو آغاز خواهیم کرد. اما خودتان می دانید ما روس‌ها چگونه مردمانی هستیم. نقشه می ریزیم و می ریزیم، طرح پشت طرح تهیه می کنیم و سپس سر جزئیات بی اهمیت با هم به نزاع می پردازیم در حالی که موقعیت‌های طلایی یکی پس از دیگری از کنارمان می خزد و هیچ کاری انجام نمی گیرد. آه ! »

دربکوف موضوع ملاقاتش را از سر گرفت:

« کاپیتان ریلی، ما در روسیه به یک مرد احتیاج داریم. مردی که بتواند رهبری کند و انگیزه‌ی انجام کارها گردد، مردی که در دستوراتش چون و چرا نباشد. مردی که یک سالار و یا اگر دوست دارید یک دیکتاتور باشد. همان طور که موسولینی در ایتالیاست. و بالاخره مردی که قادر باشد با اراده‌ای آهنین به کشمکش‌های کهنه‌ای که دوستان ما را در آنجا از هم جدا ساخته، پایان دهد و از ما سلاحی بسازد که قلب ظالمین کنونی روسیه را از هم بشکافد. ! »

ریلی پرسید:

« و اما ساوینکف؟ او که اکنون در پاریس است درست همان مردیست که خواهانش هستید. مردی واقعا بزرگ با شخصیتی بزرگ. کسی که از کودکی برای رهبری و سازماندهی ساخته شده است. ! »

خانم ریلی که این گفتگو را در خاطراتش منعکس نموده می نویسد:

« از لحن صدای سیدنی می توانستم بخوانم که با سپردن امور به دست ساوینکف، آن رهبر روسی که با چنین صمیمیتی ستایشش میکرد، به چه از خود گذشتگی دست میزند. »

۲ - شغلی مانند هر شغل دیگر!

بوریس ساوینکف که از سال ۱۹۲۴، از سوی سیاست بازان داوونینگ استریت (مقر نخست وزیری انگلستان در لندن . م) و که د،اورسه (Quai d' Orsay) (مقر وزارت امور خارجه‌ی فرانسه در پاریس. م) به عنوان دیکتاتور آینده‌ی روسیه انگاشته می شد، از بسیاری جهات یکی از قابل توجه ترین شخصیت‌هایی بود که از میان تلاطمات و هرج و مرج ناشی از سقوط روسیه‌ی قدیم، سر بلند کرده بودند. کوچک اندام و رنگ پریده با سر کم مو و صدائی آرام بود. معمولا به گونه‌ای بی نقص ملبس و دارای کت فراک و چکمه‌های چرمی

بود و با این هیئت، به قول سامرست موام (نویسنده‌ی معروف انگلیسی. م.) بیشتر "به یک رئیس بانک شبیه بود تا یک تروریست معروف و یا ضد انقلابی خشن". وی صاحب استعداد‌های بسیار و گوناگون بود. وینستون چرچیل که برای اولین بار توسط سیدنی ریلی با این شخص آشنا شده بود، بعدها در کتاب خود "معاصران بزرگ" از تروریست روسی به عنوان تجلی "خرد یک سیاستمدار، کیفیات یک فرمانده، شجاعت یک قهرمان و استقامت یک شهید" یاد نمود. و اضافه کرد که "تمام زندگی ساوینکف در توطئه گذشته است". ساوینکف به هنگام جوانی، در روسیه‌ی تزاری، یکی از اعضای رهبری حزب سوسیال انقلابی بود و به همراه چهار نفر دیگر از رهبران، "سازمان نبرد" حزب را که کمیته‌ی مخصوص تروریسم با مسئولیت تدارکاتی برای قتل مأموران تزاری بود، هدایت می‌کرد. دوک اعظم سرگی عموی تزار و نیز وزیر کشور و. ک. پلهوه (W. K. Plehwe) از مأموران تزاری بودند که توسط "سازمان نبرد"، طی سال‌های نخستین دهه‌ی ۱۹۰۰، به قتل رسیدند.^۹

پس از اولین شکست، در ارتباط با سرنگونی تزاریسم در سال ۱۹۰۵، ساوینکف به نوعی ناامیدی در مورد زندگی انقلابی رسید و خود را وقف کارهای ادبی نمود. وی شرح زندگی مهیجی به نام "اسب رنگ پریده" نوشت که در آن نقش خود را در قتل پلهوه و دوک اعظم سرگی توصیف می‌کرد. وی توضیح میداد که چگونه با تغییر چهره، خود به صورت یک مأمور انگلیسی، با گذرنامه‌ی قلابی انگلیسی در جیب و "سه کیلو گرم دینامیت در زیر میز" روزها از پس روزها، به امید گذار کالسکه‌ی دوک اعظم، در منزلی کوچک، مشرف به یک خیابان به انتظار نشسته است.

۹ - رهبر سازمان نبرد شخصی بود به نام یونو آسف (Jewno Asew) که یکی از خارق العاده ترین مأموران و تحریک گران تاریخ بود. این فرد جاسوس که در خدمت پلیس مخفی تزار بود، علیرغم این که به تناوب به انقلابیون و تروریست‌ها خیانت میکرد، در حقیقت طرح‌های قتل دوک اعظم سرگی و سایر مقامات تزاری را نیز میریخت علاقه‌ی وی تنها به پول بود؛ او به انجام این قتل‌ها مدد میرساند چرا که می دانست انجام موفقیت آمیز آنها وی را قادر میسازد که هزینه‌ی بیشتری را از حزب اس. ار. طلب کند. طبیعی است که وی پلیس مخفی تزاری را از نقشی که در این قتل‌ها بازی میکرد، بی خبر می گذاشت.

رهبر سوسیال انقلابی دیگری که به طور نزدیک با ساوینکف و آسف کار میکرد، ویکتور چرنف بود. چرنف نیز مانند ساوینکف بعدها در عملیات ضد شوروی فعال گردید. وی در سال ۱۹۴۰ به آمریکا رفت و در پخش تبلیغات ضد شوروی تخصص یافت. درباره‌ی فعالیت‌های چرنف به بخش ۲۳ کتاب مراجعه نمایید.

سال‌ها بعد، در دوران جنگ جهانی اول، هنگامی که داستان نویسنده انگلیسی سامرست موام، توسط سرویس مخفی انگلیس به روسیه فرستاده شد تا با ساوینکف تماس برقرار کند،^{۱۰} از تروریست روسی پرسید آیا اجرای چنین قتل‌هایی احتیاج به شجاعت فوق‌العاده دارد؟. ساوینکف در پاسخ گفت: باور کنید به هیچ وجه، این هم شغلی است مانند هر شغل دیگر. انسان به آن عادت میکند.

در ژوئن ۱۹۱۷، بوریس ساوینکف، قاتل و داستان‌نویس حرفه‌ای، بنا به توصیه‌ی متفقین توسط کرنسکی به سمت کمیسر سیاسی ارتش هفتم در جبهه‌ی گالیسیا (Galizischen Front) گماشته شد. نفرات این ارتش در حال شورش علیه دولت موقت بودند و این نظر در میان بود که روش‌های قلدر منشانه‌ی ساوینکف برای رو در روئی با این موقعیت میتواند موثر باشد. ساوینکف به آشوب خاتمه داد و گزارش شده که در یک موقعیت به دست خود، نمایندگان یکی از شوراهای بلشویکی سربازان را اعدام نمود. ...

با اصرار ساوینکف، کرنسکی ژنرال کرنیلف را به فرماندهی کل ارتش‌های روسیه گماشت. خود ساوینکف به معاونت وزارت جنگ منتصب شد در حالی که مدتی بود به عنوان مأمور مخفی دولت فرانسه فعالیت میکرد و در حال توطئه برای سرنگونی دولت کرنسکی و استقرار یک دیکتاتوری نظامی تحت رهبری کرنیلف بود.

پس از انقلاب بلشویکی، ساوینکف شورش ضد شوروی را در یاروسلاو رهبری نمود. این شورش تحت حمایت مالی مخفیانه‌ی فرانسویان بوده و با کودتای نا فرجام سیدنی ریلی در مسکو تطابق زمانی داده شده بود. نیروهای ساوینکف توسط ارتش سرخ درهم کوبیده شدند و خود وی به زحمت توانست جان سالم از مهلکه بدر برد. پس از گریز از روسیه، ساوینکف مقام خود را به عنوان یکی از نمایندگان سیاسی روس‌های سفید تثبیت کرد. همان گونه که وینستون چرچیل در باره‌ی ساوینکف در کتاب خود "معاصران بزرگ" مینویسد:

« با در دست داشتن مسئولیت کلیه‌ی روابط با متفقین و با ایالات بسیار مهم بالتیک، مرزی که در آن زمان "نوار قرنطینه"ی غرب را

۱۰ - سامرست موام در پیش‌گفتار کتاب خود "آشندون یا مأمور انگلیسی" مأموریت خود را در روسیه چنین توصیف میکند: "در سال ۱۹۱۷ به روسیه رفتم. مرا برای جلوگیری از انقلاب بلشویکی و نگاه داشتن روسیه در حال جنگ فرستاده بودند." و میافزاید: "خواننده البته ملاحظه میکند که کوشش‌های من در این زمینه به موفقیت نینجامید."

تشکیل میداد، پوچی گرای سابق کفایت خود را چه از جهت فرماندهی و چه از جهت توطئه چینی به نمایش گزارد. »

در سال ۱۹۲۰، ساوینکف به لهستان مهاجرت نمود و در آنجا، با کمک دوست شفیقش مارشال پیلسودسکی، ۳۰ هزار افسر و نفرات را به دور خود جمع کرده، آنها را تسلیح و به تعلیم آنها برای تدارک سوء قصد دیگری علیه روسیه شوروی پرداخت.

به دنبال آن، ساوینکف ستاد خود را به پراگ منتقل کرد و در آنجا با فعالیت نزدیک با ژنرال فاشیست چک، گایدا، سازمانی تشکیل داد که به نام "گاردهای سبز" شناخته میشد و عمدتاً از افسران سابق تزاری و تروریست‌های ضد انقلابی ترکیب شده بود.

گاردهای سبز یک رشته حملات را به مرز شوروی سازمان دادند و در این راه مزارع را غارت کرده و سوزاندند. کارگران و دهقانان را قتل عام و مأموران محلی شوروی را کشتند. ساوینکف در این فعالیت‌ها همکاری نزدیک چندین سرویس مخفی کشورهای اروپائی را با خود داشت. یکی از دستیاران ساوینکف، تروریستی سوسیال انقلابی بنام فومیچوف (Fomitschow) شعبه‌ای از دستگاه توطئه چینی تروریستی ساوینکف را در ویلنا (Wilna) پایتخت سابق لیتوانی که در سال ۱۹۲۰ توسط لهستانی‌ها تصرف شده بود، بر پا نمود. گروه فومیچف با همکاری ضد اطلاعات لهستان به تشکیل هسته‌های مخفی در خاک شوروی، برای فعالیت‌های جاسوسی و همکاری با گروه‌های دیگر تروریستی دست زد. این گروه‌های تروریستی مجهز به اسلحه، پول و مدارک جعلی، توسط مقامات لهستانی به روسیه فرستاده میشدند.

فومیچف بعدها در روزنامه‌ی ایزوسیتا در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۴، عملیاتی را که توسط گروه وی صورت میگرفت به این صورت توصیف نمود:

« هنگامی که این جاسوسان و گروه‌ها پس از انجام جنایت‌هایی که به آنها محول شده بود، باز میگشتند من مسئولیت حفظ رابطه‌ی بین آنان و مقامات لهستانی را به عهده داشتم؛ چه این من بودم که مدارک رבוته شده و وسائل جاسوسی را بین آنان رد و بدل میکردم. دسته‌های سرگی پاولوفسکی (Pawlowski)، تروبنیکوف (Trubnikow)، مونیش (Monchtsch)، دانیل، ایوانف و سایر دسته‌های کوچک تر و هم چنین دیگر جاسوسان و تروریست‌هایی که به طور فردی عمل میکردند، به این شکل به روسیه فرستاده میشدند. از میان سایر نکات این را به یاد

می آورم که چگونه سرهنگ سووشفسکی (Sweschewski) در سال ۱۹۲۲ با نقشه‌ای برای قتل لنین به روسیه فرستاده شد.»

روش‌های خشن ساوینکف، شخصیت آهن ربائی و استعدادهای فوق‌العاده‌ی وی برای سازماندهی به مذاق آن مهاجران روسی سفید و دولتمردان اروپائی ضد شوروی که هنوز رویای سرنگونی دولت شوروی را در سر داشتند خوش می‌آمد. معه‌ذا همین افراد در مواردی، به گونه‌ای ملایم از سابقه‌ی ساوینکف آزرده خاطر میشدند. در سال ۱۹۱۹، هنگامی که وینستون چرچیل در پاریس با نخست وزیر سابق تزاری سازانف (Sazonow) مشغول مذاکره بود، سخن از ساوینکف به میان آمد. چرچیل بعدها این برخورد را در کتاب "معاصران بزرگ" چنین روایت نمود:

« چرچیل: وضعتان با ساوینکف چطور است؟
نخست وزیر سابق تزار دستهایش را با حالتی نارضایت‌مندانانه تکان داد و گفت:
او یک قاتل است! خودم از این که با وی کار میکنم در عجبم! اما چه میشود کرد؟ وی مردی است با کفایت بسیار و سرشار از قریحه و قاطعیت. هیچ کس به خوبی او یافت نمیشود! »

۳ - یکشنبه در چکرز

در سال ۱۹۲۲، قحطی نواحی وسیعی از روسیه را در خود گرفته بود و فروپاشی دولت شوروی اجتناب ناپذیر به نظر میرسید. دولتمردان اروپا، مهاجران روسی سفید و اپوزیسیون سیاسی داخلی روسیه به شدت سرگرم انعقاد قراردادهای سری و طرح کابینه‌های جدید برای روسیه بودند. کابینه‌هایی که آمادگی داشته باشند در لحظه‌ی مقرر زمام امور را بیدرنگ به دست گیرند. مذاکرات شدیدی در مورد دیکتاتوری احتمالی روسیه در جریان بود. در این میان کاپیتن سیدنی ریلی، ساوینکف را نیز به نزد چرچیل آورد.
چرچیل مدتها بود تحت تاثیر کاراکتر این "قاتل و شخصیت ادبی"، آن طور که خود از وی یاد میکرد، قرار گرفته بود. او که با ریلی در مورد ساوینکف به عنوان مردی که میتوان به او "رهبری کارهای بزرگی را محول کرد" هم عقیده

بود، تصمیم گرفت وی را به نخست وزیر انگلیس، للوید جرج معرفی نماید، کنفرانسی محرمانه در چکرز، آسایشگاه نخست وزیر در بیرون شهر، ترتیب داده شد.

چرچیل و ساوینکف، در رکاب یک دیگر به سوی چکرز رهسپار شدند. چرچیل در "معاصران بزرگ" می آورد:

« یکشنبه بود، نخست وزیر همراه با چند شخصیت کلیسایی توسط یک گروه خواننده‌ی ولش (Walis - اهل ویلز انگلستان. م.) که از زادگاه خود برای اجرای آوازهای دسته جمعی نزد وی آمده بودند، احاطه شده بود. مدت چند ساعت ترانه‌های ولش به زیباترین وجهی به اجرا درآمد. پس از آن گفتگوهایمان را آغاز کردیم.

با وجود این للوید جرج تمایل و شتاب چندانی برای واداشتن دولت انگلیس به حمایت از بوریس ساوینکف نداشت. وی عقیده داشت که "زمان سختی‌ها سپری شده است" و این که تجربه‌ی بلشویکی برای کنترل سوسیالیستی صنایع البته به شکست می انجامد. "رهبران بلشویک در مقابله با مسئولیت‌های دولتی در شکل واقعی آن" یا از تئوری‌های مارکسیستی خود دست شسته و یا مانند "روبسپیر و سن ژوست"^{۱۱} با یک دیگر به جدال برخاسته و عاقبت از قدرت به زیر خواهند افتاد.

و اما در مورد "تهدید جهانی کمونیسم" که آن قدر چرچیل و اینتلیجنت سرویس انگلیس را منقلب کرده بود، للوید جرج به سادگی آن را انکار نمود. ...

بوریس ساوینکف با رفتار سنگین و رسمی خود، پس از آن که للوید جرج سخنانش را به پایان رساند چنین گفت:

آقای نخست وزیر اجازه می فرمایید اشاره کنم که پس از سقوط امپراتوری رم نیز قرون وسطا آغاز گردید!»

۱۱ - روبسپیر و سن ژوست اعضاء دولت انقلابی پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ بودند که بعدها از در مخالفت با یک دیگر درآمدند. مترجم

۴ - دادگاه مسکو ۱۹۲۴

مرگ لنین در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، امیدهای تازه‌ای در دل ریلی پرورانید. مأموران وی در روسیه گزارش دادند که عناصر اپوزیسیون مساعی خود را برای رسیدن به قدرت تشدید نموده‌اند. در درون حزب بلشویک اختلافات حادی بروز کرده و امکان استفاده از شکاف موجود در سطح قدرت به چشم می‌خورد. از نقطه نظر ریلی، این لحظه‌ی استراتژیکی مهمی برای وارد آوردن ضربه بود.

وی به این اندیشه رسید که نقشه‌های قدیمیش برای احیای تزاریسیم از دور خارج شده و روسیه‌ی کنونی از تزاریسیم فاصله گرفته است. ریلی اکنون اعتقاد داشت که یک دیکتاتوری متکی بر دهقانان ثروتمند (کولاک‌ها) و نیروهای گوناگون سیاسی و ارتش متخاصم با دولت شوروی میبایستی بر پا شود. او متقاعد شده بود که بوریس ساوینکف آن مرد ایده آلی است که میتواند رژیم از نوع رژیم موسولینی در ایتالیا را به روسیه عرصه نماید. جاسوس انگلیسی در اروپا از پایتختی به پایتخت دیگر رفته و برای متقاعد ساختن سرویس‌های ضد اطلاعاتی و ستادهای فرماندهی در جهت حمایت از ساوینکف تلاش نمود.

یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هایی که در این ایام به مبارزات ضد شوروی کشیده میشد سر هنری ویلهلم آگوست دیتردینگ رئیس تراست عظیم بین‌المللی نفتی رویال داچ شل و شوالیه‌ی امپراطوری انگلیس بود. تقدیر بر آن بود که دیتردینگ به صورت بزرگ‌ترین حامی مالی و سخنگوی سرمایه‌های بزرگ در نبرد ضد بلشویکی ظاهر شود.

در اثر کوشش‌های ریلی، سلطان نفتی انگلیس به تورگ پروم، سازمان میلیونرهای مهاجر تزاری علاقمند گردید. وی با گستاخی تمام امتیاز چند عدد از مهم‌ترین حوزه‌های نفتی روسیه را به طور کتبی از لیانوزوف (Lianosow) و مانتاشف (Mantaschew) در پاریس خریداری کرد. هنگامی که در سال ۱۹۲۴ از کسب کنترل نفت شوروی از طریق فشارهای دیپلماتیک عاجز ماند، خود را "سالار" نفت روسیه اعلام و رژیم شوروی را غیر قانونی و خارج از دایره‌ی تمدن اعلام نمود. سر هنری دیتردینگ (Sir Henri Deterding) با منابع عظیم ثروت و نفوذش و با مأموران مخفی بی‌شمارش به روسیه شوروی اعلان جنگ داد و این اعلان جنگ را با هدف آشکار کسب تسلط بر چاه‌های غنی نفت قفقاز صورت داد.

دخالته دیتردینگ بعد نوینی به مبارزه‌ی سیدنی ریلی بخشید. جاسوس انگلیسی به فوریت طرحی عملی برای حمله به روسیه شوروی تنظیم و آن را به اعضای علاقمند در ستادهای نظامی اروپائی تحویل داد. این طرح که چیزی شبیه طرح هوفمان بود هم عملیات سیاسی و هم عملیات نظامی را در بر میگرفت.

طرح ریلی از لحاظ سیاسی یک ضد انقلاب را در روسیه که توسط عناصر مخفی اپوزیسیون و در رابطه با تروریست‌های ساوینکف آغاز میشد، در نظر داشت. قرار بر آن بود که بمحض موفقیت این ضد انقلاب، مرحله‌ی نظامی آن آغاز گردد. لندن و پاریس رسماً دولت شوروی را محکوم و بوریس ساوینکف را به عنوان دیکتاتور روسیه برسمیت بشناسند، ارتش‌های سفید مستقر در یوگسلاوی و رومانی مرز شوروی را در نوردند، لهستان بسوی کیف پیشروی کند و فنلاند راه لنینگراد را مسدود نماید. شورش مسلحانه‌ای در قفقاز به رهبری منشویک گرجی، نوی ژوردانیا (Noi Jordania) بر پا شده^{۱۲} و قفقاز از باقی روسیه جدا و به عنوان فدراسیون "مستقل" سراسری قفقاز تحت حمایت انگلیس- فرانسه درآید و سپس چاه‌ها و شاه لوله‌های نفتی به صاحبان سابق و شرکای خارجی‌شان باز گردد.

طرح مزبور پذیرش و تأیید رهبران ضد بلشویک فرانسوی، لهستانی، فنلاندی و رومانیائی را کسب نمود. وزارت امور خارجه‌ی انگلیس به طور جدی به نقشه‌ی تجزیه‌ی قفقاز از روسیه علاقمند بود. دیکتاتور فاشیست ایتالیا، بنیتو موسولینی، بوریس ساوینکف را برای کنفرانسی ویژه به نزد خود در رم فرا خواند. موسولینی خواستار ملاقات "دیکتاتور روسیه" بود. وی همکاری با مأموران ساوینکف را، در جریان تدارک حمله، از طریق اعطای گذرنامه‌های ایتالیائی برای تسهیل مسافرت آنان به داخل و خارج روسیه، پیشنهاد نمود. ایل دوچه (Duce) (لقب موسولینی به معنای رهبر.م) بعلاوه موافقت نمود تا نمایندگان سیاسی فاشیست و نیز پلیس مخفی او، هر گونه همکاری لازم را با ساوینکف بعمل آورند.

به گفته‌ی ریلی "یک توطئه‌ی بزرگ ضد انقلابی در حال تکمیل بود." روز ۱۰ اوت ۱۹۲۳، بوریس ساوینکف پس از گفتگوی طولانی و نهائی خویش با ریلی، مجهز به گذرنامه‌ای ایتالیائی بسوی روسیه رهسپار شد. وی

۱۲ - در سال ۱۹۱۸، نوی ژوردانیا رژیم وابسته به آلمان در قفقاز را رهبری میکرد. در سال ۱۹۱۹، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها را بیرون رانده و ژوردانیا رهبر فدراسیون سراسری قفقاز که تحت کنترل انگلستان قرار داشت، گردید. در سال ۱۹۲۴، ستاد او در پاریس مستقر شده و دولت فرانسه مبلغ چهار میلیون فرانک را در اختیار او قرار داد.

معدودی دستیار مورد اعتماد و افسران گاردهای سفید خود را به همراه داشت. ساوینکف موظف بود، به محض گذشتن از مرز شوروی به تدارک نهائی برای شورش عمومی بپردازد. کلیه‌ی پیشگیری‌ها برای جلوگیری از کشف هویت واقعی ساوینکف و یا به خطر افتادن جان او، به عمل آورده شده بود. قرار بر این بود که وی به محض ورود به خاک شوروی، نمایندگان جنبش زیر زمینی سفید را که پست‌هایی به عنوان مقامات شوروی در شهرهای مرزی به دست آورده بودند، ملاقات نماید.

روزها سپری شد و هیچ‌گونه پیامی از ساوینکف بدست نرسید. در پاریس ریلی با بی صبری و دلهره‌ای فزاینده در انتظار بود. او قبل از این که بیک فرا برسد، قادر به هیچ‌گونه عملی نبود. یک هفته گذشت، دو هفته
در روز ۲۸ اوت شورش طرح شده، در قفقاز به وقوع پیوست. سحرگاه آن روز یک دسته‌ی مسلح از افراد نوی ژوردانیا به شهر هنوز در خواب چیاتوری (Tsehiatory) در گرجستان حمله برده و مقامات محلی شوروی را کشتند و شهر را در سلطه‌ی خود گرفتند. عملیات ترور و آدمکشی و بمب گذاری در سراسر قفقاز به اجرا درآمد. تلاش‌ها برای تصرف میدان‌های نفتی به کار گرفته شد.

روز بعد ریلی از آن چه بر سر ساوینکف آمده بود اطلاع حاصل کرد. ۲۹ اوت ۱۹۲۴ روزنامه‌ی شوروی ایزوستیا اعلام کرد که "تروریست سابق و ضد انقلابی کنونی، بوریس ساوینکف پس از اقدام به گذشتن از مرز شوروی توسط مقامات شوروی دستگیر شده است.

هنگامی که ساوینکف و یارانش از مرز لهستان وارد شوروی میشدند، در آنجا به گروهی که گمان میبردند از همدستانشان باشند برخورد کرده و توسط آنان به خانه‌ای در مینسک برده میشوند. مدت چندی از ورودشان به خانه‌ی مزبور نمی‌گذرد که یک افسر مسلح شوروی ظاهر شده و اعلام میکند که خانه تحت محاصره است. ساوینکف و همکارانش در دام افتاده بودند. شورش در قفقاز نیز به همین ترتیب به ناکامی می‌انجامد. اهالی کوهستان که ضد انقلابیون رویشان به عنوان متحد حساب کرده بودند، به دفاع از رژیم شوروی برمی‌خیزند.

کوه نشینان دوش به دوش کارگران نفتی، راه‌های آهن و میدان‌های نفتی را تا ورود نفرات نظامی شوروی در دست خود می‌گیرند، جنگ‌های پراکنده برای مدت چند هفته ادامه می‌یابد اما از همان آغاز آشکار است که مقامات شوروی ابتکار عملیات را در دست دارند. روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۴، نیویورک تایمز گزارش میدهد که شورش قفقاز "از پاریس توسط سرمایه داران مالی نیرومند" و "صاحبان سابق چاه‌های نفت باکو هدایت و تأمین مالی شده است". چند روز

بعد باقیمانده‌ی ارتش ضد انقلابی ژوردانیا توسط یکان‌های شوروی محاصره و بازداشت میشوند.

اگر چه دستگیری ساوینکف و سرکوبی شورش قفقاز موجب نومیدی فراوانی برای ریلی و دوستانش گردید، اما محاکمه‌ی علنی وی که کمی بعد در مسکو برگزار گردید شدیدترین ضربه‌ای بود که تا آن هنگام به آنان وارد شده بود. برای شخصیت‌های بسیار معروفی که در توطئه‌ی ساوینکف دست داشتند مایه‌ی وحشت و شگفتی بسیار بود زمانی که وی به شرح کامل جزئیات این توطئه مبادرت نمود. ساوینکف با حالتی آرام و موقر، در برابر دادگاه شوروی اقرار نمود که در جریان گذار خویش از مرز شوروی همواره این احساس را داشته که پا در دام مینهد. وی به افسر شوروی که وی را دستگیر کرده بود، گفته بود:

« کار خوبی کردید مرا به تور انداختید، واقعیت این است که خود من به وجود این دام مظنون بودم، اما تصمیم گرفتم به هر صورت به روسیه بیایم. بهتان میگویم چرا... تصمیم گرفته‌ام مبارزه‌ام را بر علیه شما متوقف کنم! »

ساوینکف اظهار داشت که چشم و گوش وی در مورد بیهودگی و کثافات جنبش ضد شوروی باز شده است. وی در برابر دادگاه خود را به مثابه‌ی میهن پرست صادق اما منحرفی معرفی نمود که او‌هامش در مورد شخصیت و هدف‌های شرکایش بتدریج محو گردیده است.

وی چنین افزود:

« رفته رفته با وحشت بسیار متقاعد میشدم که اینان نه به فکر سرزمین مادری خود و نه به فکر مردم بلکه تنها به فکر منافع طبقاتی خود میباشند! »

ساوینکف به دادگاه گفت که در گذشته، در سال ۱۹۱۸، این نولنس (Noulens) سفیر کبیر فرانسه بوده که سازمان مخفی تروریستی وی در روسیه را تأمین مالی میکرده است. نولنس به ساوینکف دستور شروع طغیان یاروسلاو را در اوائل ژوئیه ۱۹۱۸ ابلاغ کرده و به وی قول حمایت فعال را به شکل ورود نفرات نظامی فرانسه داده است. طغیان مزبور طبق نقشه انجام شده بدون آن که حمایت مزبور تحقق بیابد.

رئیس دادگاه: هزینه‌ی عملیات را از کجا تأمین می‌کردید و مبلغ آن چقدر بوده است؟
ساوینکف:

« بیاد می‌آورم که در آن زمان که کاملاً درمانده شده و نمیدانستم از کجا پول تهیه کنم، یک نفر حاوی چک، بدون این که درخواستی از کسی کرده باشم، به نزد ما آمده و مبلغی بیش از ۲۰ هزار روبل (زمان) کرنسکی را در اختیار ما قرار داد. این پول در آن هنگام سازمان ما را نجات داد. پرداخت کنندگان اظهار داشتند که میل دارند این پول به قصد جنگ‌های تروریستی به کار گرفته شود. آنها می‌دانستند و من این حقیقت را مخفی نمی‌کنم که ترور برای من وسیله‌ای برای مبارزه بود. به این جهت پول را با تکیه بر این امر که بایستی عمدتاً با هدف‌های تروریستی خرج شود، پرداختند. »

ساوینکف اضافه کرد که سال‌های بعد برای او به عنوان یک میهن پرست روسی، آشکار شد که عناصر ضد شوروی در خارج از جنبش وی را نه بخاطر نفس جنبش بلکه بخاطر دستیابی به چاه‌های نفت و سایر ذخایر غنی معدنی روسیه حمایت می‌کرده‌اند. ساوینکف درباره‌ی مشاوران انگلیسی خود گفت:

« آنها لاینقطع با من درباره‌ی مطلوب بودن تأسیس یک فدراسیون مستقل در جنوب خاوری مرکب از نواحی شمال و سراسر قفقاز سخن میگفتند و این که ایجاد این فدراسیون تنها آغاز کار بوده و آذربایجان و گرجستان نیز به آن اضافه خواهد گردید. این جا بود که بوی نفت به مشام انسان میرسید. »

وی زد و بند خود با وینستون چرچیل را نیز به این شکل توصیف نمود:

« چرچیل یک بار نقشه‌ی جنوب روسیه را که در آن مواضع دنیکیین و ارتش شما با پرچم‌های کوچکی مشخص شده بود، به من نشان داد. بیادم هست که چگونه غرق در حیرت شدم هنگامی که وی پرچم‌های دنیکیین را به من نشان داده و گفت: این است ارتش من! من جوابی ندادم و در جای خود خشکم زد. وقتی داشتم از اطاق خارج میشدم فکر میکردم که اگر رسوائی در این جا بپا کنم و در را به روی خود ببندم، سربازان ما در روسیه بدون چکمه خواهند شد. »

رئیس دادگاه: به چه منظور انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها شما را با این چکمه‌ها، نارنجک‌ها، مسلسل‌ها و غیره مجهز می‌کردند؟
ساوینکف:

« آنان به طور رسمی دارای مقاصد نیکی بودند، ما متفقین وفاداری بودیم اما شما خائن بودید و غیره. در پشت پرده اما، این هدف‌ها، در حداقل آن، این بود که چاه نفت چیز بسیار خوبی است و در حداکثر عبارت بود از این که بگذار روس‌ها به سر و روی یک دیگر بپرند، هر چه کمتر از آنها زنده بماند بهتر خواهد بود و روسیه ضعیف‌تر خواهد گردید. »

اعترافات هیجان آور ساوینکف دو روز به طول انجامید، او درباره‌ی حرفه‌ی خود به عنوان یک توطئه‌گر سخن راند، از دولتمردان و سرمایه‌داران مالی معروف انگستان، فرانسه و سایر کشورهای اروپائی که با وی همکاری کرده بودند، نام برد و گفت که بدون اطلاع ابزار دست آنان گردیده است.

« مانند این بود که در قفسی شیشه‌ای زندگی می‌کردم، هیچ چیز دیگری به جز توطئه‌ی خود نمی‌توانستم ببینم..... من توده‌ها را نمی‌شناختم گرچه آنان را از ته دل دوست داشتم و حاضر بودم جان خود را برای آنان فدا کنم. اما منافع آنان - امیال حقیقی آنان - آیا می‌توانستم کوچک‌ترین اطلاعی از آن داشته باشم؟. »

وی سپس اظهار داشت که از سال ۱۹۲۳ شروع به درک "اهمیت عظیم جهانی" انقلاب بلشویکی نموده و میل عمیقی برای بازگشت به روسیه "برای دیدن با چشم خود و شنیدن با گوش خود" در وی پیدا شده است.
فکر می‌کردم:

« ممکن است هر چه در مطبوعات خارجی خوانده‌ام تماماً دروغ بوده باشد. فکر می‌کردم که امکان ندارد افرادی که هیچ‌کس نتواند بر آنان چیره شود، هیچ‌گونه خدمتی برای خلق روسیه بعمل نیاورده باشند. »

دادگاه شوروی بوریس ساوینکف را به عنوان خائن به کشور به مرگ محکوم نموده اما به خاطر شهادت کامل و بی پرده‌ای که ارائه نموده بود، این محکومیت را به ده سال زندان تغییر داد.^{۱۳} به محض این که خبر دستگیری ساوینکف و نیز خبر وحشتناک تر اعتراف وی به پاریس رسید، سیدنی ریلی برای مشورت با مافوق‌های خود به لندن بازگشت. هشت سپتامبر ۱۹۲۴ بیانیه‌ای طولانی و فوق‌العاده‌ای از ریلی در روزنامه‌ی مورنینگ پست، ارگان توری ضد بلشویکی انگلیسی انتشار یافت. وی اعلام میکرد که محاکمه‌ی علنی ساوینکف در مسکو در حقیقت هرگز انجام نشده است. ریلی با یقین بسیار بیان میکرد که ساوینکف به هنگام عبور از مرز شوروی مورد اصابت گلوله قرار گرفته و دادگاه مربوطه یک چشم بندی بزرگ است:

« ساوینکف به هنگام گذار از مرز روسیه کشته شده و یک محاکمه‌ی قلبی با شرکت یکی از مأموران چکا به عنوان هنرپیشه اصلی توسط چکا در مسکو و در پشت درهای بسته ترتیب داده شده است.^{۱۴} »

ریلی با شور تمام از سرسختی ساوینکف به عنوان توطئه‌گر ضد شوروی یاد نمود:

۱۳ - مقامات شوروی رفتاری بسیار ملاحظه‌کارانه را درباره‌ی ساوینکف در زندان داشتند. وی از امتیازات خاصی برخوردار بود. به کلیه‌ی کتاب‌هایی که میل داشت دسترسی داشت و تسهیلات برای امر نگارش برایش فراهم شده بود. اما تنها میل وی به آزادی بود. روز ۷ مه ۱۹۲۵ عریضه‌ای طولانی به فلیکس دزیرژینسکی (Dzierzynski)، رئیس چکا نوشت "یا مرا تیرباران کنید و یا به من فرصت کار کردن را بدهید. من بر علیه شما بوده‌ام ولی اکنون با شما هستم من نمیتوانم این هستی نیمه‌کاره نه با شما، نه بر علیه شما را تحمل کنم و تنها در زندان نشسته به صورت یکی از ساکنان آن درآیم." ساوینکف درخواست عفو نمود و گفت هر کاری که دولت از وی بخواهد انجام خواهد داد. درخواست وی پذیرفته نشد و اندکی بعد وی با پرتاب خود از طبقه‌ی چهارم قصد خودکشی نمود.

۱۴ - این اولین از بسیار "توضیحات" افراطی بود که توسط دشمنان اتحاد شوروی در خلال سال‌های پس از انقلاب با هدف بی اعتبار ساختن اعترافات توطئه‌گران خارجی و خائنین روسی در دادگاه‌های قضائی شوروی به عمل می‌آمد. این "توضیحات" به هنگام باصطلاح "محاکمات مسکو" در سال‌های ۳۸-۱۹۳۶ به اوج خود رسید. (به کتاب سوم مراجعه شود)

« من اعلام می کنم که یکی از نزدیکترین دوستان و وفادارترین دنباله روان وی بوده ام و وظیفه‌ی مقدس اعاده‌ی حیثیت از وی را به عهده‌ی خود میدانم. من یکی از معدود افرادی بودم که از قصد وی دایر بر نفوذ به داخل شوروی خبردار بوده‌اند ... تا روز قبل از عزیمت وی به سوی مرز شوروی همواره همراه وی بوده و مورد اعتماد کامل وی قرار داشتم. طرح جزئیات نقشه‌های وی با مشارکت من انجام می‌گرفت. »

بیانیه‌ی ریلی با درخواستی از سر دبیر مورنینگ پست پایان می‌یافت:

« حضرت آقا، از شما که ارگانتان همواره پیامبرگونه قهرمان ضد بلشویسم و ضد کمونیسم بوده است، درخواست می‌نمایم که به من در امر اعاده‌ی حیثیت از بوریس ساوینکف مساعدت کنید. »

در همان هنگام ریلی نامه‌ای مخفیانه را، با کلماتی که با دقت تمام انتخاب شده بودند برای وینستون چرچیل ارسال داشت:

« مصیبتی که بر ساوینکف گذشت بدون شک دردناک‌ترین برداشت را در شما به وجود آورد. نه من و نه هیچ یک از دوستان نزدیک و همکاران وی قادر نشدیم هیچ گونه خبر موثقی درباره‌ی سرنوشت وی به دست آوریم. باور ما بر این است که وی قربانی ناجوانمردانه‌ترین و گستاخانه‌ترین دسیسه‌هایی گردیده که چکا تا کنون برپا نموده است. نظر ما در نامه‌ای که همین امروز به مورنینگ پست می‌فرستم، بیان شده است.... با شناخت از نیات خیر خواهانه‌ی شما به خود اجازه می‌دهم نسخه‌ای از آن را برای مزید اطلاع شما ضمیمه نمایم. »

با ارادات خالصانه به شما آقای چرچیل

سیدنی ریلی

دیری نگذشت که اصالت بدون چون و چرای محاکمه‌ی ساوینکف به اثبات رسید و ریلی مجبور گردید بار دیگر نامه‌ای به مورنینگ پست ارسال نماید. نامه‌ی مزبور بدین مضمون بود:

« گزارش‌های موشکافانه و در بسیاری موارد شورت هند (تند نویسی - در جریان محاکمات توسط منشی دادگاه) دادگاه ساوینکف همراه با شهادت شهود عینی بی طرف و موثق، خیانت ساوینکف را بدون آن که بتوان کوچک ترین تردیدی به آن داشت ثابت نمود. او نه تنها به دوستان، سازمان و آمال خود خیانت کرد بلکه به طور تمام و کمال در خدمت دشمنان سابقش قرار گرفت. وی برای بزرگ ترین ضربت به جنبش ضد بلشویکی و تدارک یک پیروزی عظیم سیاسی، چه برای استفاده‌ی درونی و چه برونی، دست همکاری به سوی دستگیرکنندگان دراز نمود.

ساوینکف با این عمل، نام خود را برای همیشه از دفتر افتخارات جنبش ضد کمونیستی محو نمود. دوستان و پیروان سابق او از سقوط وحشتناک و ننگین وی افسوس میخوردند ولی از میان آنان کسانی که تحت هیچ گونه شرایطی به همکاری با دشمنان بشریت تن در نخواستند داد، هم چنان بدون تزلزل باقی خواهند ماند و خودکشی رهبر سابقشان محرک جدیدی برای آنان است تا صفوف خود را محکم کرده و به کار ادامه دهند.

ارادتمند سیدنی ریلی»

اندکی بعد، سیدنی ریلی یاد داشتی محرمانه از وینستون چرچیل دریافت کرد:

«چارت ول منر

وست هم ، کنت

۱۵ سپتامبر ۱۹۲۴

آقای ریلی عزیز

نامه‌ی شما نظر مرا بسیار جلب کرد. وقایع در سمتی سیر کرد که از همان اول انتظارش را داشتم. فکر نمیکنم بایستی قضاوتی چنین خشن در مورد ساوینکف داشته باشید. وی در موقعیت وحشتناکی قرار گرفته بود و تنها آنانی که توانسته‌اند با موفقیت چنین آزمایش تلخی را بگذرانند حق سرزنش وی را دارند بهر حال مایلیم قبل از تغییر عقیده در مورد ساوینکف منتظر پایان ماجرا بمانم.

با سلام های صادقانه

دابلو . اس . چرچیل»

چاپ اعترافات و شهادت‌های ساوینکف مایه‌ی درد سر فراوان برای آنانی بود که در انگلستان از دعاوی وی حمایت کرده بودند. در گرما گرم این رسوائی‌ها، ریلی با شتاب به ایالات متحده رهسپار شد. چرچیل نیز به طور موقت در اقامتگاه خارج از شهر خود در کنت گوشه‌گیری اختیار نمود. وزارت امور خارجه‌ی انگلیس نیز سکوتی معقولانه را پیشه کرد.

در اواخر اکتبر ۱۹۲۴، چند روز قبل از انتخابات عمومی در انگلستان، روزنامه‌ی دیلی میل متعلق به کنسرن راتمر (Rothermere - Konzern) ناگهان با خطوط درشت اعلام کرد که اسکاتلند یارد (پلیس جنائی انگلستان - م.) توطئه‌ای شیطانی از جانب شوروی را بر علیه انگلستان کشف کرده است.

دیلی میل "نامه‌ی معروف زینویف" را که گویا شامل رهنمودهای زینویف رهبر کمینترن برای کمونیست‌های انگلیس جهت نبرد علیه توری‌ها، در انتخابات آتی بود، به عنوان مدرک مستند این توطئه، درج کرده بود.

این نامه که پاسخ توری‌ها به اعترافات ساوینکف بود اثر خود را بجای گذاشت. توری‌ها در انتخابات با پلاتفرم خشن ضد بلشویکی خود پیروز شدند.

چند سال بعد، سر ویندهم چایلدرز (Sir Wyndham Childs) از اسکاتلند یارد اظهار داشت که در حقیقت هرگز نامه‌ای از زینویف در میان نبوده است. مدرک مزبور جعلی و مأموران گوناگون خارجی در تهیه‌ی آن دست داشته‌اند. نامه‌ی مزبور ابتدا از دفتر سرهنگ والتر نیکلای رئیس سابق ضد اطلاعات نظامی امپراتوری آلمان که هم اکنون همکاری نزدیک با حزب نازی داشت، بیرون آمده بود. تحت سرپرستی نیکلای، یک گارد سفید اهل بالتیک بنام بارون اوئکسکویل (Uexkuell) که بعدها سرپرستی مطبوعات نازی را به عهده گرفت، دفتر ویژه‌ای برای جعل مدارک ضد شوروی و توزیع هر چه وسیع‌تر و تبلیغ هر چه موثرتر آنها در پایتخت آلمان تأسیس نمود.

گفته شده است که ارائه‌ی نامه‌ی جعلی زینویف به وزارت امور خارجه و در نتیجه درج آن در دیلی میل توسط جرج بل مأمور اسرار آمیز بین المللی صورت گرفته است. نام بل در لیست حقوق بگیران سرمایه دار بزرگ نفتی انگلیسی - هلندی سر هنری دیتردینگ قرار داشت.

منابع بخش نهم:

مطالب مربوط به فعالیت‌های سیدنی ریلی و همسر وی، از جمله مکالمه و نامه‌های آورده شده در این بخش از خاطرات خانم ریلی است که از بخش دوم کتاب جاسوس بزرگ (رجوع کنید به منابع بخش سوم) گرفته شده است. خاطرات خانم ریلی شرحی از توطئه‌ی ضد شوروی است که خود پس از ازدواج با سیدنی ریلی در آن درگیر شده و تا مدتی پس از مرگ وی به آن ادامه داد. در نقل و توصیف شخصیت و حرفه‌ی بوریس ساوینکف به کتاب خود وی "خاطرات یک تروریست (Memoirs of a Terrorist) - چاپ نیویورک ۱۹۳۱" و "آسف، جاسوس (Aseff, The Spy) اثر بوریس نیکلایفسکی چاپ نیویورک ۱۹۳۴" و هم چنین طرح‌های بیوگرافیک زنده و طبیعی که چرچیل در کتاب خود "معاصران بزرگ چاپ نیویورک ۱۹۳۷" به تحریر آورده است، روی آورده ایم.

احساس و نظرات سامرست موام (Somerset Maugham) در مورد ساوینکف در مقاله‌ی وی "عجیب‌ترین مردی که هرگز شناخته‌ام" (The Strangest Man I Ever Knew) منتشره در مجله‌ی رد بوک (Red Book Magazine)، اکتبر ۱۹۴۴، آمده است. توصیف دستیار ساوینکف، فومیچف در مورد تشکیلات هسته‌های تروریستی ضد شوروی که وی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۴ به ایزوستیا ارسال داشته و در شماره‌ی ۲ اکتبر ۱۹۲۴ مجله انترناشیونال پرس کورسپوندنس (International Press Correspondence)، چاپ انگلیس جلد ۴ شماره ۷۰، وین، نقل گردیده، گرفته شده است.

برای مطالعه‌ی شرحی کامل و روشنگرانه در مورد جنگی که در آن دوران، توسط منافع نفتی بین‌المللی، علیه دولت شوروی برپا شده بود به کتاب "نیرومندترین مرد جهان (The Most Powerful Man) - چاپ نیویورک" رجوع نمایید. در کتاب رابرت، بیوگرافی سرهنگری دیتردینگ، نظر خاصی به جهاد وی بر علیه روسیه‌ی شوروی معطوف شده است. در این کتاب نفوذ دیتردینگ در جریان رویدادهای معروفی چون نامه‌ی زینویف و غیره به خوبی ترسیم شده است. مطالب اضافی درباره‌ی رفتار منافع نفتی در قبال روسیه‌ی شوروی در کتاب "نفت، تاثیر آن بر سیاست" (Oil, Its Influence on Politics) چاپ لندن ۱۹۲۲ اثر فرنسیس دیلزی (Francis Delaisi) و کتاب "سیاست‌های نفتی، لندن ۱۹۲۴" (The Politics of Oil)، از ار. پیج (R. Page) یافت میشوند.

در گزارش‌های روزنامه‌های لندن: تایمز، مورنینگ پست، دیلی میل و نیویورک تایمز مذاکرات مربوط به کنفرانس‌های اقتصادی جنوا و لاهه در خلال سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۴ نقل شده است. یک تصویر داخلی از دسیسه‌های منافع نفتی در طی این دوره در کتاب جرج هیلز (George Hills) "ساعت مخوف (Dreaded Hour) - چاپ لندن ۱۹۳۶" آورده شده است. شرح کامل شورش نوی ژوردانیا در قفقاز شامل نقل قول‌های سری از مکالمات توطئه‌گران که توسط مقامات شوروی دریافت شده، می‌تواند در شماره ۹ اکتبر ۱۹۲۴ مجله انترناشیونال پرس کورسپوندنس (جلد چهار شماره ۲۷) یافت شود. گزارش جالبی از محاکمه‌ی بوریس ساوینکف و اعترافات هیجان‌آور وی در دادگاه در شماره ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۴، هم‌چنین مجله‌ی مزبور جلد ۴ شماره ۶۵ درج شده است.

بخش دهم - بسوی مرز فنلاند

۱ - آنتی بلشویسم در برآدوی

در یک روز پائیزی سال ۱۹۲۴، نمایندگانی از سفیدها برای استقبال از کشتی نیو آمستردام که حامل کاپیتن سیدنی ریلی و همسرش به مقصد آمریکا بود، در اسکله‌ی بندر گرد آمده بودند.

به "قهرمان جهاد ضد بلشویکی" با دسته‌های گل، شامپانی و خطابه‌های شورانگیز خوش آمد گفته شد. بزودی ریلی به زندگی در ایالات متحده خو گرفت. در آن هنگام اعطای وام به روسیه بحث روز را تشکیل می داد. تعدادی از بازرگانان سرشناس آمریکائی از این امر پشتیبانی می کردند. دولت شوروی که از سوئی اشتیاق فراوان برای برقراری روابط دوستانه با آمریکا و از سوی دیگر نیاز شدید به سرمایه و ماشین آلات برای نوسازی اقتصاد ویران خود داشت، حاضر به دادن امتیازهایی برای دریافت این وام بود.

خانم ریلی بعدها نوشت:

« آینده‌ی شوروی در رابطه با دریافت این وام درخشان بود. اما سیدنی اراده کرده بود که از تحقق این امر جلوگیری بعمل آورد. بخش بزرگی از فعالیت او در آمریکا در جهت اختلال در امر اعطای وام قرار داشت. »

دیری نگذشت که ریلی کلیه‌ی کوشش‌های خود را در امر مبارزه بر علیه‌ی اعطای وام مزبور متمرکز نمود. دفتری خصوصی در جنوب برآدوی (خیابان معروفی در نیویورک - م.) باز کرد که بزودی به صورت مرکز عملیاتی توطئه‌گران سفید در سراسر ایالات متحده درآمد. بخش عمده‌ای از نشریات تبلیغاتی ضد شوروی از دفتر ریلی صادر و به کلیه‌ی نقاط ایالات متحده به آدرس سردبیران، نویسندگان، استادان، سیاستمداران و بازرگانان صاحب نفوذ آمریکا پست می گردید.

ریلی مسافرت‌هایی سراسری را جهت ایراد سخنرانی‌های عمومی در مورد "تهدید بلشویسم و خطر آن برای تمدن و بازرگانی جهانی" به عهده گرفت. وی

"گفتگوهای محرمانه‌ای" را با گروه‌های کوچک و برگزیده از مردان "وال استریت" و صاحبان صنایع ثروتمند در برخی شهرهای آمریکا ترتیب داد. خانم ریلی می‌نویسد:

« سیدنی هم از طریق سخنرانی و هم توسط مقاله‌هایی در رسانه‌ها بر ضد اعطای وام به بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. لازم به توضیح نیست که وی با کشفی پس از کشف دیگر و درکی پس از درک دیگر به پیروزی کامل دست یافت. اعطای وام به شوروی هرگز عملی نگردید. »^{۱۵}

فعالیت ریلی در آمریکا تنها به خرابکاری در امر اعطای وام به شوروی محدود نمی‌شد. تلاش عمده وی در جهت ایجاد شاخه‌ی آمریکائی اتحادیه بین المللی ضدبلشویکی بود، اتحادیه‌ای که قبلا در اروپا و روسیه بال و پر گسترانیده بود و شاخه‌های مختلف آن مدتی بود کار خود را در برلین، لندن، پاریس و رم و نیز در طول "نوار قرنطینه" مرکب از ایالات بالتیک و بالکان، آغاز نموده بودند. در خاور دور نیز شاخه‌ای از این سازمان که توسط ژاپن حمایت مالی شده و تحت سرپرستی تروریست معروف قزاق آتامان سمیونف قرار داشت، در شاربین (Charbin) منچوری مستقر شده بود. در آمریکا اما دستگاهی سازمان یافته به این شکل وجود نداشت اگر چه مواد اولیه‌ی عالی برای ایجاد آن موجود بود ...

دوستان روسی ریلی به شتاب تمام وی را به صاحب نفوذترین و ثروتمندترین افراد در آمریکا که امکان پرداخت مساعدت‌های مالی عظیم در جهت گردانیدن جنبش ضد شوروی وی را داشتند، معرفی نمودند. ریلی در نامه‌ای محرمانه که در آن سال به یکی از مأمورانش در اروپا نوشت اظهار کرد:

۱۵ - ریلی نمی‌توانست امتیاز کامل این پیروزی را به خود اختصاص دهد. اشخاص دیگری در آمریکا یافت می‌شدند که نه کمتر از او در جهت جلوگیری از این وام نیرو مصرف می‌نمودند. یکی از این افراد هربرت هوور (Herbert Hoover) وزیر بازرگانی آمریکا بود که در دشمنی با بلشویک‌ها گوی سبقت را از همه می‌ربود. این شخص در ۳۱ مارس ۱۹۲۱ به ماکسیم لیتوینوف (Maxim Litwinow) اطلاع داد که:

« مسئله‌ی بازرگانی با روسیه تا زمانی که این کشور تحت رهبری بلشویک‌ها قرار دارد، بیشتر امری سیاسی است تا اقتصادی. »

« تا آنجا که مسئله‌ی مالی مطرح است، بازار برای فعالیت‌ی این چنین تنها و تنها در اینجا فراهم است. اما کسی که برای به دست آوردن پول به اینجا می‌آید بایستی دارای نقشه‌های مشخص و عملی بوده و دارای برهان قاطع در مورد این مسئله باشد که اقلیت مربوطه در مدت زمانی قابل قبول خود را تجدید سازمان داده و کار و کاسبی را از سرخواهد گرفت. »

این "اقلیت مربوطه" که ریلی به زبان رمز به آن اشاره می‌کرد همان جنبش ضد شوروی در روسیه بود. "تجدید سازمان و از سرگرفتن کار و کاسبی" نیز اشاره به سرنگونی دولت شوروی بود. ریلی اضافه می‌کرد:

« بر اساس این امر، امکان این هست که به عنوان مثال به بزرگترین سازنده‌ی اتومبیلی نزدیک شد که به کسب امتیاز (در روسیه) علاقمند باشد. به شرط آن که اثبات کافی برای تحقق این حق امتیاز (نه فقط در حرف) در برابر وی گزارده شود. چنان چه علاقه‌ی وی به این امر جلب شود، میتوان ادعا کرد که مسئله‌ی پول نیز حل شده است. »

بنابر "خاطرات ریلی" نوشته‌ی خانم ریلی، شوهر وی در این جا به هنری فورد اشاره میکند.

۲ - مأموریت بی. یک

رهبری جنبش مهاجرین سفید شوروی در آمریکا با افسر سابق تزاری، ستوان بوریس براسول (Boris Brasul) مأمور اوخرانا بود که قبلاً به عنوان دادستان در دادگاه عالی سنت پترزبورگ خدمت کرده بود. وی در سال ۱۹۱۶ به عنوان نماینده‌ی روسیه در کنفرانس متفقین در نیویورک، به آمریکا آمده و به عنوان افسر ویژه‌ی تزاری در آمریکا باقی مانده بود.

براسول مردی کوچک اندام، رنگ پریده و عصبی با رفتاری زنانه و دارای پیشانی شیب دار، بینی برجسته و چشمانی تیره بود. به عنوان مبلغ پُرکار

و با جدیت ضد یهود شهرت داشته وی در سال ۱۹۱۳ نقش کلیدی را در محاکمه‌ی بیلیس (Beilis) ایفا نموده بود.

پلیس مخفی تزاری کوشش داشت در جریان این محاکمه ثابت کند که یهودیان به قتل‌ی مذهبی دست زده و پسر بچه‌ای مسیحی را در شهر کیف برای استفاده از خورش کشته‌اند.^{۱۶}

پس از انقلاب، براسول نخستین سازمان توطئه چینی سفید را در ایالات متحده برپا نمود. این سازمان به نام اتحادیه‌ی افسران نیروی زمینی و دریائی تزاری خوانده می‌شد و به طور عمده از اعضای سابق صدهای سیاه که در سال ۱۹۱۸ به آمریکا مهاجرت کرده بودند تشکیل می‌شد. دارو دسته‌ی براسول در تماس نزدیکی با وزارت امور خارجه‌ی آمریکا قرار داشته و بسیاری از داده‌هایی که این وزارت خانه را در مورد مستند بودن "مدارک سیسون" (Sisson Dokumente)^{۱۷} متقاعد ساخته بود، از طریق آنان تهیه شده بود. براسول با ادعای خبرگی در امور روسیه موفق گردید برای خود در سرویس مخفی ایالات متحده، مقامی دست و پا کند. یکی از نخستین فعالیت‌های او به عنوان مأمور بی. یک آمریکا، گماشتن ناتالی دو بوگوری، دختر یکی از ژنرال‌های سابق تزاری، به ترجمه‌ی انگلیسی "پیش قراردادهای ریش سفیدان

۱۶ - براسول به روزنامه نگاری که پس از ورودش به ایالات متحده با او مصاحبه‌ای به عمل آورد چنین گفت:

« من دومین سر بازجوی بزرگ روسیه بودم و طرق کشف قتل را در سراسر اروپا، در سوئیس، آلمان، فرانسه و انگلستان بنا به دستور دولتمان مطالعه کرده و در این زمینه خبره شده بودم. »
روزنامه نگار آمریکائی از وی پرسید که آیا به این امر که یهودیان به قربانی کردن مذهبی افراد دست می زنند، اعتقاد دارد؟ گفت: "چرا نه؟". خبرنگار مزبور بعدها احساس خود را به هنگام مصاحبه چنین بیان نمود:

« هنگامی که رو در روی این روسی طرفدار صدهای سیاه قرار گرفته و به سخنان او گوش دادم، به خود لرزیدم که در قرن بیستم شخصی با چنین خونسردی از سببیت قرون وسطائی مزدوران تزاری صحبت نماید. »

۱۷ - این "مدارک" سیسن که به اصطلاح ثابت می کرد که لنین و سایر رهبران شوروی از سرفرمانده نظامی آلمان پول دریافت می کردند، پس از انقلاب بلشویکی توسط وزارت امور خارجه‌ی آمریکا منتشر و در آن کشور پخش گردید. مدارک مزبور که در ابتدا توسط سفیدها برای فروش ارائه گردیده بود، از سوی سرویس مخفی انگلیس به عنوان اسناد جعلی مردود شناخته شد. ادگار سیسن یکی از مأموران وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، این مدارک را خریداری کرده با خود به واشینگتن برد. اما سرانجام جعلی بودن آنها آشکار گردید.

صهیون" بود؛ جعلیات معروف ضد یهودی که در روسیه‌ی امپراتوری توسط پلیس مخفی تزاری به عنوان محرکی برای قتل عام یهودیان به کار گرفته میشد و اکنون نیز توسط تزار است مهاجر آلفرد رزنبرگ در مونیخ منتشر می‌گشت. براسول ترجمه‌ی این پروتکل‌ها را به عنوان مدارک رسمی که "انقلاب روسیه را توضیح می‌دهد"، در پرونده‌های سرویس مخفی آمریکا گنجانید. این شخص برای تأمین حمایت آمریکائی‌ها از سفیدها و متقاعد نمودن آنان به این که انقلاب بلشویکی نیز بخشی از "توطئه‌ی بین‌المللی یهود" می‌باشد، به پخش "پروتکل‌های صهیون" در سراسر آمریکا پرداخت. وی این جعلیات تزاری را با نوشته‌های ضد یهودی خود همراه نمود. در اوایل ۱۹۲۱، کتابی تحت عنوان "دنیا بر سر دو راهی" به قلم براسول در بوستن منتشر گردید. کتاب مزبور بر آن بود که انقلاب روسیه بر اثر تحریک، حمایت و رهبری یهودیان صورت گرفته است و این که سرنگونی تزار و تحولات بین‌المللی بخشی از "جنبش مشئومی (بدیمنی) است که یهودیان جهان و آقای ویلسون را با هم متحد نموده است". کمی پیش از آغاز ژوئیه ۱۹۲۱، براسول در نامه‌ای که به یک مهاجر سفید دیگر در ایالات متحده یعنی ژنرال گراف و. چیرپ-سپیرودویچ (Graf W. Tscherep - Spiridowitsch) نوشت به خود می‌بالید که:

« در طی سال گذشته سه کتاب نوشته‌ام که ضررش به یهودیان از ده قتل عام بیشتر بوده است. »

چیرپ-سپیرودویچ نیز به سهم خود مبلغ ضد یهودی بزرگی بود. وی به علاوه از جانب سرمایه دار معروفی در آمریکا نیز حمایت مالی میشد. نام این سرمایه دار هنری فورد بود. بوریس براسول که خود نیز در تماس نزدیکی با مأموران کمپانی فورد قرار داشت، رونوشت‌هایی از پروتکل‌ها را در اختیار این میلیارد اتومبیل ساز قرار داد...^{۱۸}

۱۸ - شرح جزئیات فعالیت‌های مخفی براسول در ایالات متحده در بخش ۲۳ کتاب آمده است.

۳ - صدهای سیاه در دیترویت

اتحادی عجیب و شیطانی در آمریکا، ما بین مهاجران فنودال منش تزاری و سرمایه دار صنعتی آمریکائی که یکی از مدرن ترین شیوه‌های تولید را در جهان برپا کرده بود، برقرار گردید..... در پایان جنگ، هنری فورد به صورت فردی ترشرو و افسرده درآمده بود. طرح ساده لوحانه‌ی "کشتی صلح" که وی در زمان جنگ به اروپا فرستاده بود به شکستی فاحش انجامیده و در نتیجه اتومبیل ساز مورد استهزای عموم قرار گرفته بود.

ناکامی وی در اخذ وامی از وال استریت به منظور گسترش تجارتش به تلخ کامی‌اش افزوده بود. فورد به همان اندازه که در امور فنی دارای قریحه بود به همان اندازه نیز از فرهنگ بی بهره بود و همین امر باعث شد که گوش شنوا برای سفیدهایی داشته باشد که به نزد وی آمده و یهودیان را مسبب شکست‌های وی جلوه می دادند. فورد پس از بررسی دقیقی از پروتکل مزبور به این نتیجه رسید که تنها افراد نامبرده هستند، که در مورد انگیزه مشکلات وی دارای توضیح‌اند. وی سپس تصمیم گرفت با چاپ این جعلیات ضد سامی در روزنامه‌ی خود "دیر بورن ایندی پندنت" (Dearborn Independent) به آنها جنبه‌ای فراگیر بخشد.

نتیجه این که کارخانه‌ی موتور سازی فورد در دیترویت مأوائی گردید برای اشراف روسی، تروریست‌های گارد سفید، پوگرومیست‌های (طرفداران قتل عام) صده سیاه و مأموران سابق پلیس مخفی تزاری که پس از انقلاب به آمریکا گریخته بودند. این افراد فورد را متقاعد نمودند که دولت آمریکا خود در خطر یک "توطئه‌ی یهودی" انقلابی قرار داشته و این که گروه‌ها و افراد لیبرال آمریکائی در حقیقت "جبهه‌های یهود" می باشند. در سایه‌ی نظارت‌های خبره وار این افراد و نیز احترام و حمایت ناشی از ثروت و موقعیت فورد، سازمانی عظیم و پیچیده برای جاسوسی در کار لیبرال‌های آمریکائی، پیشبرد پروژه‌های ارتجاعی ضد شوروی و جمع آوری یلوه‌های ضد یهودی و پخش تبلیغات یهود آزار در ایالات متحده، تاسیس گردید.

مرکز عملیات این سازمان در کمپانی فورد موتورز واقع بود. اعضای آن دارای شماره‌های کد ویژه‌ای بودند. منشی خصوصی فورد ۱۲۱ ایکس خوانده می شد و دابلیو. جی. کامرون (W. J. Cameron) سردبیر دیر بورن ایندی پندنت ۱۲۲ ایکس. ناتالی دبوگوری (Natalie de Bogory) دستیار براسول، که پروتکل‌ها را به انگلیسی ترجمه نموده بود، مأمور ۲۹ اچ. بود.

سازمان فورد در تمامی زوایای زندگی آمریکا رخنه نمود. اکنون دیگر اعضای آن در روزنامه‌های بزرگ، دانشگاه‌های معروف، شرکت‌های معروف و حتی آژانس‌های دولتی آمریکا فعال بودند. دکتر هریس هاوتن (Harris Houghton)، عضو سابق سرویس خبر چینی نظامی آمریکا، به اصطلاح "سرویس آگاهی فورد" یعنی بخشی ویژه از دستگاه توطئه چینی مزبور را رهبری می‌کرد. شماره‌ی کد دکتر هاوتن ۱۰۳ ای. بود. عمل کرد عمده‌ی سرویس آگاهی فورد تأمین اطلاعات مخفی در مورد لیبرال‌های سرشناس آمریکائی به منظور تبلیغات ضد شوروی و ضد یهودی بود. در میان افراد کاوش شده‌ای که نامشان در لیست سیاه قرار داشت نام وودرو ویلسون، سرهنگ ریموند رابینز، پدر روحانی جان هینس (John Haynes)، هلمز (Holmes)، هاین کلر (Heien Keller) و قضات جاستیس هیوز (Hughes) و براندیس (Brandeis) به چشم می‌خورد. بر طبق گزارش‌های مخفیانه‌ی سرویس آگاهی، افراد مزبور و بسیاری دیگر در "توطئه‌ی یهود" برای تلاشی دولت آمریکا به کار گرفته شده بودند.

یافته‌های سرویس آگاهی در روزنامه‌ی فورد، دیربودن ایندی پندنت هم زمان با چاپ دنباله دار پروتکل‌های صهیون درج می‌گردید. این یک نمونه از این تفسیرهاست که در مورد ویلسون آورده شده است:

« آقای ویلسون به هنگام ریاست جمهوری به یهودیان بسیار نزدیک بود. دستگاه اداری وی همان گونه که همه آگاهند، به طور عمده از یهودیان تشکیل شده بود. آقای ویلسون به عنوان یک روحانی پرسپی‌ترین (بخشی از کلیسای پروتستان - م.)، گه گاه در خطابه‌های عمومی‌اش گذری به شیوه‌ی تفکر مسیحی پیدا می‌کرد و (از این رو) همواره توسط سانسورچی‌های یهودیش کنترل شدید می‌شد. »

حکایتی در مورد ویلیام هاوارد تفت در دیربودن ایندی پندنت با این پارگراف خاتمه می‌یافت:

« این است داستان تلاش ویلیام هاوارد تفت برای مقابله در برابر یهودیان و شکست وی توسط آنان. شاید بی‌جا نباشد بدانیم که او نیز به صورت یکی از آن "جبهه‌های مسیحی با اصل و نسبی" درآمد که یهودیان در دفاع از خود مورد استفاده قرار می‌دادند. »

مأموران مخصوص سازمان فورد به اطراف و اکناف جهان گسیل شدند. آنان هزاران کیلومتر را در جهت جمع آوری جعلیات و اتهامات جدید بر علیه یهودیان پیمودند. یکی از این مأموران گارد سفید بنام رودینف (Rodionow) بود که برای به دست آوردن مطالب تبلیغی ضد سامی از جامعه‌ی روس‌های سفید در ژاپن به آن دیار روانه شد.

رودینف پیش از خروج از ایالات متحده، تلگرافی به این شرح به چارلز دابلیو اسمیت یکی از اعضای عالیرتبه‌ی سازمان فورد ارسال نمود. شرایط من به شرح زیر است:

« در جریان شش ماهی که مواد مورد توافق را به طور اخص برایتان می فرستم، ماهانه مبلغ هزار و پانصد دلار آمریکائی قابل پرداخت در بانک یوکوهاما را حواله خواهید کرد. وجه مربوط به مطالب قبلاً فرستاده شده را نیز پرداخت خواهید نمود.

رودینف »

نورمن هپ گود (Norman Hapgood) روزنامه نگار معروف آمریکائی و بعدها وزیر مختار آمریکا در دانمارک، در توصیف شرایطی که در کمپانی فورد موتور ایجاد شده بود نوشت:

« در فضائی که مأموران فورد کار می کردند بحث واقعاً بر سر قتل عام یهودیان در این کشور دور میزد. در حقیقت همان بیماری که در روسیه‌ی زمان صدهای سیاه وجود داشت دقیقاً در دوایر فورد ظهور نموده بود..... این از لحاظ سیاسی به این مفهوم بود که تاریخ در حال تکرار خویش است. در حالی که براسول در این کشور رهبری روس‌های ترک دیار کرده‌ای را داشت که در حال کوشش در راه نشانیدن مجدد رومانف‌ها به تخت سلطنت بودند، پیگردهای فورد نیز در سیر منطقی حوادث دنباله‌ی همان جنگ‌های صلیبی بود که جباران اروپا در طی قرون، به طور مکرر برافروخته بودند تا از این راه شور مذهبی نا آگانه‌ی توده‌ها را در راه منافع شخصی خویش برانگیزند. »

سلطان اتومبیل آمریکا، هنری فورد نیز همانند هنری دیتردینگ در انگلستان و فریتس تیسن (Fritz Thyssen) در آلمان، خود را با آنتی بلشویسم و پدیده‌ی رو به گسترش فاشیسم هم هویت نموده بود. بنابر گزارش روزنامه‌ی

نیویورک تایمز ۸ فوریه ۱۹۲۳، آور، (Auer) معاون روزنامه‌ی "بایریشن لند تاگ" (Bayrischen Landtages)، به طور آشکار اعلام کرد که:

« "بایریشن لند تاگ" دیر زمانی است که در مورد حمایت مالی سرمایه‌دار ضد سامی آمریکائی، هنری فورد از جنبش هیتلر آگاهی یافته است. علاقه‌ی آقای فورد به جنبش ضد یهودی باواریا از یک سال پیش، یعنی از زمانی که یکی از مأمورانش با دیتریش اِکارت (Dietrich Eckart)، آلمان پرست بد نام تماس برقرار نموده، آغاز گردید مأمور مربوطه به آمریکا بازگشت و بلافاصله پول‌های آقای فورد به مونیخ سرازیر گردید. آقای هیتلر آشکارا از حمایت آقای فورد اظهار مباهات کرده و آقای فورد را نه فقط به عنوان شخصیتی بزرگ بلکه به عنوان یک ضد سامی بزرگ ستایش می نماید. »

در دفتری کوچک در خیابان گرنلیوس مونیخ، که مرکز عملیات هیتلر را تشکیل می داد، تصویری منفرد و قاب شده به دیوار آویخته شده بود: تصویر هنری فورد.

۴ - پایان کار سیدنی ریلی

اندکی پس از ورود به ایالات متحده، سیدنی ریلی به همکاری نزدیکی با مأموران دستگاه ضد سامی و ضد شوروی فورد پرداخت و با دستیاری آنان "فهرستی کامل از نام افرادی که در آمریکا به طور مخفیانه، برای آرمان بلشویکی فعالیت می کردند" تهیه نمود.^{۱۹}

۱۹ - این لیست در واقع نام هر آمریکائی سرشناسی که کوچکترین نکته‌ی مثبتی در مورد روسیه شوروی گفته بود، را در بر می گرفت و همین باعث گردید که در سال‌های بعد الگوی مطلوبی برای فاشیست‌های آمریکائی و عمال نازی گردد. مُبلغ ضد یهود الیزابت دیلینگ در تدوین کتاب "شبکه‌ی سرخ" خود از این فهرست سود بسیار برد. جرج سیلوستر فیئرک (George Sylvester Viereck)، کلنل امرسون (Emerson)، اسکار پفاوس (Oscar Pfau) و سایر عمال نازی و ستون پنجم آنان در آمریکا نیز از این داده‌ها در کارهای تبلیغاتی خویش استفاده نمودند.

در نتیجه‌ی کوشش‌های ریلی، تماس‌هایی مابین جنبش‌های ضد یهود و ضد دموکراتیک در ایالات متحده از یک سو و شاخه‌های سازمان بین‌المللی ضد بلشویک در اروپا و آسیا، از سوی دیگر، برقرار گردید. به این ترتیب تا قبل از بهار سال ۱۹۲۵، چهار چوب لازم برای ایجاد یک مرکز جاسوسی و تبلیغاتی فاشیستی در لباس "آنتی بلشویسم"، فراهم شده بود..... علاوه بر این، ریلی تماس نزدیک خود را با مأمورانش در اروپا حفظ نمود. همه روزه نامه‌هایی از روال، هلسینکی، رم، برلین و سایر مراکز دسیسه‌ی ضد شوروی به دست وی می‌رسید. بسیاری از این نامه‌ها که به آدرس دفتر وی در برآدوی فرستاده میشد با حروف رمز و یا مرکب نامرئی بر پشت نامه‌های عادی تجارتي نوشته می‌شدند.

هرگونه تغییر و تحول در جنبش ضد شوروی در اروپا به طرزی موشکافانه درین مکاتبات منعکس می‌گشت. سقوط ساوینکف، موقتاً تضعیف روحیه‌ی بخش بزرگی از این جنبش را به‌مراه آورد. گاردهای سبز به شکل دسته‌های کوچک نامرتبتي از تروریست‌ها و راهزنان حرفه‌ای درآمده بودند. حسادت‌ها و سوء ظن‌های متقابل نیز نقش خود را در پراکندگی تشکیلاتی گروه‌های ضد شوروی به جای می‌گذاشت. به نظر می‌رسید که ضد انقلاب عظیم می‌بایستی برای مدتی به تعویق انداخته شود. خانم ریلی می‌نویسد:

« سیدنی به درستی می‌دید که ضد انقلاب بایستی در روسیه آغاز شود و این که فعالیت وی در خارج تنها به یک دشمنی خارجی غیر فعال نسبت به شوروی می‌انجامد. چندین بار از جانب سازمان‌های مسکو به وی نزدیک شدند، همان‌گونه که در بکف در لندن نزد وی آمده بود، معهدا وی با احتیاط کامل حرکت می‌کرد... »

در اوایل بهار آن سال، ریلی نامه‌ای با مهر پستی روال، استونی دریافت کرد که وی را شدیداً به هیجان آورد. نامه که به رمز نوشته شده بود از دوست قدیمی او فرمانده "ای. ای." بود که به هنگام جنگ جهانی، همراه وی، در اینتلیجنت سرویس انگلیس خدمت کرده و اکنون به سرویس کنسولی انگلیس در یکی از ایالات بالتیک وابسته شده بود. نامه که به تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۲۵ نوشته شده بود، به این صورت آغاز می‌شد:

« سیدنی عزیز.

در پاریس زن و شوهری به نام کراسنوشتانوف (Krasnoschtanows) از جانب من به ملاقاتت خواهند آمد و به تو

خواهند گفت که حامل پیامی از کالیفرنیا هستند و یاد داشتی حاوی یک بیت شعر از عمر خیام، که به یاد خواهی داشت، به تو ارائه خواهند کرد. چنان چه مایلی بیشتر در جریان کار آنان قرار بگیری، از شان بخواه پیش تو بمانند. ولی چنان چه جریان مطلوب نظرت نباشد خواهی گفت "خیلی متشکرم، خدا حافظ."»

منظور از کراشتوشتف، در رمزی که به وسیله‌ی فرمانده "ای.ریلی" استفاده می‌شد، مأموری ضد شوروی به نام شولتز و همسرش بود، "کالیفرنیا" به معنی اتحاد شوروی و "بیت شعر از عمر خیام" به مفهوم پیامی ویژه به صورت رمز بود. نامه‌ی فرمانده "ای.ریلی" به این صورت ادامه می‌یافت:

«اما در مورد مشغله‌ی این افراد. آنان نمایندگان تراستی هستند که بلاشک در آینده تاثیر عظیمی بر بازارهای اروپائی و آمریکائی خواهند داشت. آنان رونق کسب و کارشان در دو سال آینده را به طور کامل تضمین نمی‌کنند ولی امکان این هست که شرایطی بر قرار شود که در آینده‌ای نزدیک، نیروی محرکه‌ی مطلوب برای آنان ایجاد شود. فعالیت مربوطه معیاری وسیع دارد و صحبت بسیار در مورد آن بی مورد است ...»

فرمانده "ای.ریلی" اضافه می‌کرد که یک "گروه آلمانی" به مشارکت در این "معامله" بسیار علاقمند است و این که یک "گروه فرانسوی" و یک "گروه انگلیسی" نیز به طور فعال در این معامله درگیرند. سپس با اشاره دیگری به "تراست" مربوطه، که به گفته‌ی او در روسیه فعالیت داشت، ادامه می‌داد که:

«در حال حاضر از افشای نام مردی که در راس این تراست قرار دارد خود داری می‌شود، تنها این را می‌توانم بگویم که برخی از شخصیت‌های اصلی، اعضای گروه‌های اپوزیسیون می‌باشند. در نتیجه خودت کاملاً به ضرورت مخفی کاری پی میبری... من این طرح را برای جایگزینی طرح‌های قبلی که به شکل مصیبت باری با شکست روبرو شدند، ارائه می‌دهم.»

در روز ۱۶ اوت ۱۹۲۶، سیدنی ریلی و همسرش نیویورک را ترک کرده و ماه بعد به پاریس رسیدند. ریلی بلافاصله برای تماس با شولتز، - مردی که

فرمانده "ای." درباره‌اش نوشته بود - اقدام نمود. آنان به طور خلاصه وضعیت داخلی روسیه را، از زمان مرگ لنین، با وی در میان گذاشتند. جنبش اپوزیسیون منسوب به لئو ترتسکی به صورت دستگاه زیر زمینی گسترده‌ای که نظر سرنگونی رژیم استالین را داشت، استحاله یافته بود.

ریلی بزودی به اهمیت تحولات جدید پی برده و مشتاق تماس با رهبران این فراکسیون ضد استالین گردید. پیام‌هایی از طریق مأموران مخفی رد و بدل گردید و سرانجام قرار براین شد که او یکی از نمایندگان مهم این جنبش را در شوروی ملاقات نماید. ریلی به قصد ملاقات رئیس ستاد ارتش فنلاند که یکی از دوستان صمیمی وی و عضو اتحادیه‌ی ضد بلشویک بود به هلسینکی رهسپار شد. شخص اخیر موظف بود ترتیبات لازم را برای عبور ریلی از مرز شوروی، بدهد. اندکی بعد، ریلی به همسرش که در پاریس مانده بود چنین نوشت:

« حقیقتاً جریانی کاملاً نوین، نیرومند و با ارزش در روسیه به راه افتاده است. »

یک هفته بعد، در ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۵، در یادداشتی شتابزده، که از ویبورگ فنلاند برای همسرش فرستاد، چنین نوشت:

« مطلقاً ضروری است که برای سه روز به پتروگراد و مسکو رهسپار شوم. همین امشب حرکت می‌کنم و روز سه‌شنبه صبح به اینجا باز خواهم گشت. می‌خواهم بدانی که چنانچه این سفر اهمیتی حیاتی در بر نداشت و در ضمن به بی‌خطری آن اطمینان نداشتیم، به آن اقدام نمی‌کردم. این نامه را به خاطر آن موقعیت هر چند نامحتملی می‌نویسم که در آن پیش‌آمدی ناگوار برای من رخ دهد. چنانچه این امر اتفاق افتاد به هیچ‌گونه اقدامی دست نزن، هر چند که اقدام مربوطه ممکن است کمک کوچکی به من باشد ولی می‌تواند در عین حال زنگ خطری برای بلشی‌ها (شکل تحقیر آمیز کلمه‌ی بلشویک - م.) بوده و اشکالی در امر اختفای هویت من ایجاد نماید. چنانچه برحسب تصادف در روسیه دستگیر شوم، این تنها بر اساس اتهامی کوچک و بی‌اهمیت خواهد بود و دوستان جدید آن قدر صاحب نفوذ هستند که آزادی مرا تأمین کنند. »

این آخرین نامه‌ای بود که توسط کاپیتن سیدنی ریلی مأمور اینتلیجنت سرویس انگلیس نوشته می شد ... پس از گذشت چندین هفته، خانم ریلی که هنوز کوچک ترین نامه‌ای از شوهرش دریافت نکرده بود، با ماری شولتز همدست ریلی در پاریس تماس گرفت. او بعدها این مذاکره‌ی خود را در خاطراتش آورد:

« هنگامی که شوهر شما به اینجا آمد، وضعیت دقیق اوضاع را، تا آنجا که به سازمان ما مربوط می شد، برایش شرح دادم. ما برخی از مقامات عمده بلشویکی در مسکو را در کنار خود داریم. این مقامات شور سرنگونی رژیم کنونی را در سر دارند، در صورتی که سلامتی خود آنان مورد تهدید قرار نگیرد. »

خانم شولتز در ادامه گفت:

« کاپیتن ریلی در ابتدا در مورد این مسئله حالتی مظنون داشته و اظهار داشت که کمک خارجی در راه یک حادثه آفرینی جدید بر علیه روسیه شوروی تنها در صورتی امکان پذیر است که گروه‌های توطئه گر داخل کشور از قدرتی واقعی برخوردار باشند. من به وی اطمینان دادم که سازمان ما در روسیه نیرومند، صاحب نفوذ و از بافتی محکم برخوردار است. »

خانم شولتز سپس در مورد این که چگونه ملاقاتی بین ریلی و نمایندگان دستگاه توطئه‌ی روسی در ویبورگ فنلاند ترتیب داده شد، صحبت نمود:

« کاپیتن از شناخت این افراد بسیار خشنود شد، خصوصاً در مورد رهبرشان (ترتسکی)، مقامی بسیار عالی رتبه که در زیر پوشش مقام رسمی‌اش یکی از پر کین ترین دشمنان رژیم کنونی بشمار می‌رود. »

روز بعد ریلی و توطئه گران روسی همراه محافظان فنلاندی که برای این وظیفه ارسال شده بودند، به سوی مرز شوروی رهسپار شدند. خانم شولتز نقل کرد:

« من به سهم خود تا سر مرز مشایعتشان کردم تا برایشان آرزوی موفقیت نمایم. آنها تا رسیدن شامگاه درون یک سنگر بتنی فنلاندی، در کنار رودخانه‌ای در انتظار ماندند. برای مدتی طولانی در انتظار ایستادیم. فنلاندی‌ها با نگرانی به صدای مرزبانان سرخ گوش می دادند، همه چیز اما آرام به نظر میرسید. سرانجام یکی از فنلاندی‌ها با احتیاط به داخل آب وارد شد و با حالت نیمه شناور، عرض رودخانه را پیمود. شوهر شما نیز وی را دنبال کرد ... »

این آخرین باری بود که شولتز، کاپیتن ریلی را می دید. خانم شولتز در پایان سخنانش، بریده‌ای از روزنامه‌ی ایزوستیا را به خانم ریلی داد. مضمون آن چنین بود:

«در شب ۲۹ - ۲۸ سپتامبر، چهار قاچاقچی قصد عبور از مرز فنلاند را داشتند که در نتیجه دو نفرشان کشته شده، یکی از آنان که سربازی فنلاندی است دستگیر و زندانی و نفر چهارم که جراحتش عمیق بود، بعداً درگذشت ... »

جزئیات امر، آن گونه که بعدها منتشر گردید به این صورت بود: ریلی موفق میشود از مرز شوروی گذشته و با برخی از اعضای اپوزیسیون ضد استالینی ملاقات و گفتگو نماید. به هنگام بازگشت در حوالی مرز فنلاند، او و گارد محافظش ناگهان با یک واحد از نگهبانان مرزی شوروی برخورد می کند. ریلی و سایرین سعی به فرار می کنند و در نتیجه مرزبانان آنان را به گلوله می بندند. گلوله‌ای به پیشانی ریلی می خورد و او را در جا به قتل می رساند. چندین روز می گذرد تا این که سرانجام مقامات شوروی به هویت "قاچاقچی" معدوم پی می برند. پس از این شناسائی، مرگ کاپیتن سیدنی جرج ریلی از اینتلیجنس سرویس انگلیس به طور رسمی اعلام می گردد. روزنامه‌ی تایمز لندن یاد بودی دو خطی را به این مضمون انتشار می دهد:

« در روز ۲۸ سپتامبر، سیدنی جرج ریلی توسط واحدهای گ.پ.او، در روستای آلکول روسیه به قتل رسید. »

منابع بخش دهم:

فاکت‌های مربوط به عملیات ضد شوروی کاپیتن سیدنی ریلی و آخرین مأموریت سری او در روسیه‌ی شوروی از کتاب "جاسوس بزرگ بریتانیا، سخنان ریلی به قلم خود وی و به اهتمام همسرش" (Britain's Master Spy,) (Sidney Reilly's) استخراج شده است. مطالب در مورد فعالیت‌های ضد سامی و ضد دموکراتیک هنری فورد در اولین سال‌های دهه ۱۹۲۰ به طور عمده از سری مقالات هیجان آور نورمن هاپ‌گود (Norman Hapgood) تحت عنوان "عمق ماجرای جنون ضد یهودی هنری فورد" (The Inside Story of Henry Ford's Jew Mania) که در شماره‌های ژوئن تا نوامبر هرتز اینترناشنال (Hearst's International) سال ۱۹۲۲ چاپ شده، گرفته شده است. آرشیوهای مجله‌ی هنری فورد، "دیر بورن ایندی پندنت" از تبلیغات ضد سامی و ضد دموکراتیک سرشار است.

شرح دسیسه‌هایی که بوریس براسول در اوائل سال‌های ۱۹۲۰ در آنها دست داشت نیز در مقالات نورمن هاپ‌گود آمده است. توصیف چگونگی پخش تبلیغاتی که توسط بوریس براسول در ایالات متحده صورت می‌گرفته به طوری مبسوط در کتاب‌های خود وی چون "دنیا بر سر چند راهی" (The World at the Crossroads) چاپ ماینارد & کمپانی، سامال، بوستون، ۱۹۲۱، درج شده است.

گزارش جالبی از مبدأ و سرگذشت "پروتکل‌های ریش سفیدان صهیون" (Geschichte der Protokolle der Weisen von Zion) که توسط براسول در آمریکا توزیع گردید. در کتاب کنراد هیدن (Konrad Heiden) "رهبر" (Der Führer) چاپ لکسینگتون پرس، نیویورک ۱۹۴۴، آورده شده است.

بخش یازدهم - اورتوری^{۲۰} با طبل جنگ

توفانی سهمگین در ورای آرامش ظاهری دهه‌ی بیست غلیان می کرد. انقلاب روسیه قلوب خلق‌های سرزمین‌های وسیع مستعمره و نیمه مستعمره را از امیدهای جدید مالا مال نموده بود. ظهور علائق ملی در این سرزمین‌ها میرفت تا ساختار سنگین امپریالیسم مستعمراتی را درهم فرو ریزد ...

توفان مزبور سرانجام در بهار ۱۹۲۶ سر به غرش نهاد. انقلاب در چین به وقوع پیوسته و جبهه‌ی متحد گومین دان و نیروهای کمونیست، دیکتاتوری فاسد و وابسته به امپریالیسم، پکن را سرنگون و چین آزاد را تأسیس نمودند. این رویداد با انفجار تبلیغاتی ضد شوروی وحشت زده و نا امیدانه‌ای در سراسر آسیا و دنیای غرب طنین افکن گردید. انقلاب چین که تظاهر خیزش میلیون‌ها انسان رنج‌دیده بر علیه ستم داخلی و خارجی بود، به عنوان برآمد مستقیم "توطئه‌ی مسکو" مورد حملات وحشیانه قرار گرفت.

امپراتور ژاپن بیدرنگ تمایل خود را برای ایفای نقش "سدی در برابر بلشویسم" در آسیا آشکار ساخت. ژاپن با تشویق قدرت‌های غربی، خود را برای تجاوز و سرنگونی انقلاب در چین آماده می ساخت. نخست وزیر ژاپن، ژنرال تاناکا یاد داشت معروف خود را که هدف‌های آتی امپریالیسم ژاپن را خلاصه می کرد، به امپراتور تسلیم نمود:^{۲۱}

« بمنظور تسخیر جهان، موظفیم ابتدا چین را به تصرف درآوریم؛ کشورهای دیگر آسیائی مجاور دریا‌های جنوب از ترس در برابر ما تسلیم خواهند شد. آن گاه جهانیان آگاهی خواهند یافت که آسیای خاوری از آن ماست هنگامی که چین با تمام منابع خود در اختیار ما قرار گرفت، به تصرف هند، مجمع الجزایر، آسیای صغیر، آسیای مرکزی و حتی اروپا اقدام خواهیم کرد. لکن اولین قدم

۲۰ - اورتور؛ پیش درآمد ارکستر، یک اپرا و یا باله. مترجم.

۲۱ - یاد داشت تاناکا که بعدها به عنوان "نبرد من" ژاپنی (اشاره به کتاب نبرد من نوشته‌ی هیتلر - م.) معروف شد در سال ۱۹۲۷ نگاشته شده و پس از آن که به وسیله‌ی هوئه لیانگ (Hsue - Liang)، مارشال جوان منچوری، از یک مأمور ژاپنی خریداری شد، برای اولین بار در سال ۱۹۲۹ کشف گردید. شورای روابط پاسیفیک - چین، مدرک مزبور را در ایالات متحده منتشر و آن را در معرض دید همگان قرار داد.

بایستی در راه تسخیر و کنترل منچوری و مغولستان باشد دیر یا زود مجبور خواهیم شد بر علیه روسیه شوروی وارد نبرد شویم ... چنان چه در آینده خواهان دستیابی و کنترل چین باشیم، بایستی نخست ایالات متحده را در هم بشکنیم. »

در ماه مارس ۱۹۲۷، چانگ تسولین (Tschang Tso-lin) فرماندهی نیروهای چین و آدمک بدنام ژاپن، یورش را به سفارت شوروی در پکن ترتیب داده و اعلام کرد که شواهدی دال بر توطئه‌ی بلشویک‌ها بر علیه چین کشف کرده است. این علامت حمله‌ای بر ضد انقلاب چین به شمار میرفت. نیروهای گومین دان نیز با تشویق و قول ژاپنی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها، مبنی بر حمایت مالی و اسلحه و شناسائی، جبهه‌ی متحد خود را با نیروهای کمونیست، ناگهان در هم شکسته و به متحدین انقلابیشان حمله بردند. قتل عامی به دنبال آن در گرفت. هزاران کارگر، دانشجو و دهقان چینی مظنون به هواداری از لیبرال‌ها و یا کمونیست‌ها در شانگهای، پکن و سایر نقاط دستگیر و تیرباران شده و یا به اردوگاه‌ها فرستاده شده و از شدت شکنجه جان سپردند. جنگ داخلی چین را در برگرفت.

انقلاب چین اما، جنبش‌های آزادیخواهانه در سراسر آسیا را از بالقوه به بالفعل درآورد. اندونزی، هندوچین، برمه و هند به جوش و خروش افتادند. امپریالیست‌ها که خطر را با تمام وجود احساس کرده بودند، چشم امید خود را به ژاپن دوختند تا آنان را از گزند "بلشویسم" رها نماید. در همین زمان در ستادهای فرماندهی اروپا، نقشه‌های قدیمی برای جهاد ضد بلشویکی و حمله‌ی عمومی به مسکو از قفسه‌ها به بیرون کشیده شد.

طی سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۶، دیپلمات‌های انگلیسی و فرانسوی با حدت تمام برای عمل کردی مشترک بر علیه روسیه‌ی شوروی، با آلمانی‌ها به مذاکره نشستند.

سخنگوی حزب محافظه کار انگلیس، عالی جناب دابلیو.سی. ا. اورمزی گور (W.C.A. Ormsby Gore)، در نطقی در منچستر به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴، مذاکرات لوکارنو را به گونه‌ای صریح و اشتباه ناپذیر در میان نهاد:

« همبستگی تمدن مسیحی برای ممانعت از شیطانی‌ترین نیروئی که نه فقط در زمان ما بلکه در گذشته نیز در اروپا ظهور کرده است امری است ضروری. مبارزه در لوکارنو از دید من به این شکل است: آیا آلمان آینده‌ی خویش را با سرنوشت قدرت‌های بزرگ غربی

هم گره می بیند یا این که خواهان همکاری با روسیه برای در هم شکستن تمدن غربی است؟
لوکارنو دارای اهمیتی عظیم است. به این معنا که تا آنجا که به دولت آلمان مربوط می شود آن را (آلمان را) از روسیه جدا ساخته و سرنوشتش را با غرب مرتبط می سازد. »

در فرانسه، ریمون پوانکره (Raymond Poincare) وزیر فرانسوی، آشکارا تهاجم نظامی مشترکی را با شرکت قدرت‌های اروپائی شامل آلمان، بر علیه روسیه‌ی شوروی توصیه می کرد.
در برلین، مطبوعات امپریالیستی و ضد دموکراتیک آلمان اعلام می کردند که زمان برای خرد کردن بلشویسم فرا رسیده است. ژنرال ماکس هوفمان، پس از یک رشته کنفرانس‌ها با ژنرال‌های رایش ور و صاحبان صنایع نزدیک به حزب نازی، برای ارائه‌ی نقشه‌ی معروف خود به وزارت امور خارجه‌ی انگلیس و انتخاب گروهی از وکلای محافظه کار مجلس و نظامیان، به سوی لندن شتافت. صبح روز ۵ ژانویه ۱۹۲۶، روزنامه‌ی مورنینگ پست لندن، نامه‌ای شگفت آور به امضای سرهنری دیتردینگ منتشر نمود. دیتردینگ در این نامه رسماً اعلام می کرد که نقشه‌هایی برای آغاز یک جنگ تعرضی جدید علیه روسیه‌ی شوروی در حال تدارک است. وی اظهار می کرد:

« دیری نخواهد پائید که روسیه دوباره به دامان تمدن باز گردد و لکن با دولتی بهتر از دولت تزاری بلشویسم در روسیه قبل از پایان امسال خاتمه خواهد یافت و در این صورت، روسیه کلیه‌ی اعتبارات جهانی را به سوی خود خواهد کشید و مرزهایش به روی کلیه‌ی کسانی که میل به فعالیت دارند باز خواهد گشت. پول و اعتبار و حتی بهتر از آن، نیروی کار، از آن پس به داخل روسیه سرازیر خواهد شد. »

روزنامه نگار معروف و دست راستی فرانسوی، ژاک بنویل (Jacques Bainville) در پاریس اظهار نظر نمود که:

« اگر رئیس رویال داچ (کمپانی نفتی دیتردینگ - م.) زمان سرنگونی رژیم شوروی را معین کرده است حتماً دلیلی برای این کارش داشته است ... »

روز ۳ مارس ۱۹۲۷، ویکنت گری (Viscount Grey) در مجلس لردهای انگلیس اظهار داشت:

« دولت شوروی به هیچ وجه دولتی ملی در مفهوم عام نیست. این دولتی روسی، آن گونه که دولت فرانسه فرانسوی و دولت آلمان آلمانی است، نمی باشد. »

در روز ۲۷ مه ۱۹۲۷، پلیس انگلیس و مأموران سرویس مخفی به دفاتر آرکوس سازمان بازرگانی شوروی در لندن هجوم آوردند. آنان کارمندان را دستگیر و به تفتیش محل پرداختند. پرونده‌ها را بیرون کشیده، گاو صندوق‌ها را شکستند و حتی دیوارها، کف‌ها و اطاق‌ها را در جستجوی "آرشیوهای مخفی" سوراخ نمودند. هیچ گونه مدرک جرمی به دست نیامد اما مورنینگ پست، دلیلی میل و سایر روزنامه‌های ضد شوروی داستان‌های جنون آمیزی در مورد "شواهد" دسیسه‌های شوروی بر علیه بریتانیا که گویا در هجوم به آرکوس به دست آمده بود، درج نمودند.

دولت توری انگلیس روابط سیاسی و بازرگانی خود را با اتحاد شوروی قطع نمود. در همان تابستان، یورش‌های دیگری به کنسولگری‌ها و سایر آژانس‌های دولتی شوروی در برلین و پاریس انجام گرفت. در ماه ژوئن، سفیر کبیر شوروی در لهستان و. ای. وئیکوف (W. I. Wojkow) در ورشو به قتل رسید. در محل جلسه‌ی حزب بلشویک در لنین گراد نیز بمب‌هائی منفجر گردید.^{۲۲}

مارشال فوش در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی لندن ساندی رفری (London Sunday Referee) لندن به تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۲۷، سمت و سوی این خشونت‌ها را به وضوح نشان داد. او گفت:

« در فوریه ۱۹۱۹، در نخستین روزهای لنینیسم، به کنفرانس سفرای در پاریس اعلام کردم که چنان چه دول همسایه‌ی روسیه به مهمات و ابزار جنگی مجهز گردند، من وظیفه‌ی امحاء خطر بلشویسم

۲۲ - در همین زمان جنبش اپوزیسیون ترسکی در داخل اتحاد شوروی خود را برای سرنگونی دولت شوروی آماده می کرد. در کودتای نا فرجام ترسکی در ۷ نوامبر ۱۹۲۷، جمعی از هواداران وی دستگیر شدند و خود وی نیز تبعید گردید (به بخش ۱۵، پاراگراف ۴ مراجعه کنید).

را برای همیشه بر عهده خواهم گرفت. نظر من را به بهانه‌ی
فرسودگی ناشی از جنگ رد کردند ولی وقایع بزودی نشان داد که حق
با من بوده است. »

مارشال فوش در نامه‌ای به آرنولد رشبِرگ (Arnold Rechberg) یکی از
حامیان فعال و اصلی نهضت نازیسم در لندن چنین نوشت:

« من آن قدر احمق نیستم که باور کنم که می توان به یک مشت ظالم
جنایتکار اجازه داد تا بر نیمی از قاره‌ی اروپا و بخش‌های بزرگی از آسیا
حکمرانی کنند، لکن تا زمانی که آلمان و فرانسه متحد نشده‌اند هیچ عملی را
نمی توان به انجام رسانید. لطفاً سلام مرا به ژنرال هوفمان، رهبر بزرگ اتحاد
نظامی ضد بلشویسم، ابلاغ نمائید. »

به این ترتیب صحنه برای جنگ آماده می گردید.

منابع بخش یازدهم:

مطالب و تفاسیر در مورد فضای دیپلماتیک در اروپا و آسیا در این دوره می تواند در کتاب "سیاست‌های جهانی" (World Politics) نوشته‌ی آر. پالمی دات (R. Palme Dutt) چاپ راندون هاوزه (Random House)، نیویورک ۱۹۳۶، و نیز در "سیاست‌های بین‌المللی" (International Politics) از اف. ال. شومان (F. L. Schuman)، نیویورک ۱۹۴۱، یافت شود.

یادداشت تاناکا از جزوه‌ی "افشای امپریالیسم ژاپن" (Japanese Imperialism Exposed, The Secret Tanaka Document)، مدرک سری تاناکا چاپ انترناشیونال پابلیشرز (International Publishers)، نیویورک ۱۹۴۲، گرفته شده است.

بیوگرافی سر هنری دیتردینگ نوشته‌ی گلاین رابرنز (Glyn Roberts) افشاگر بسیاری دسیسه‌های ضد شوروی است که دیتردینگ و شرکایش در این دوره، در آنها دست داشته‌اند.

بخش دوازدهم - میلیونرها و خرابکاران

۱ - ملاقاتی در پاریس

در یک بعداز ظهر اواخر پائیز ۱۹۲۸، تعدادی مهاجر بسیار ثروتمند روسی با مخفی کاری فراوان، در یک سالن غذاخوری خصوصی در رستورانی در گران بولوار پاریس گرد آمدند. همه گونه اقدامات احتیاطی برای جلوگیری از کشف گفتگوهای آنان توسط افراد خارج، به عمل آورده شده بود. جلسه‌ی مزبور توسط رهبران تورگ پروم، کارتل بین المللی میلیونرهای سابق تزاری تربیب داده شده بود. نام مردانی که درین جلسه گرد آمده بودند در روسیه‌ی قدیم جنبه‌ای افسانه‌ای داشت: گ.ان.نوبل؛ ان.ک. دنیسوف (N.K. Denisov)، ولادیمیر ریابوشینسکی (Riabuschinski) و سایر چهره‌های سرشناس.

این میلیونرهای مهاجر برای مذاکره‌ای فوق محرمانه با دو بازدید کننده‌ی برجسته از روسیه‌ی شوروی گرد آمده بودند.

پروفسور لئونید رامزین (Leonid Ramsin) دانشمند برجسته‌ی روسی و مدیر انستیتوی ترموتکنیک مسکو و عضو شورای عالی اقتصادی شوروی، یکی از این بازدید کنندگان بود. ملاقات کننده‌ی دیگر ویکتور لاریچف (Viktor Laritschew)، رئیس بخش سوخت کمیسیون برنامه ریزی دولتی اتحاد شوروی بود.

پروفسور رامزین و ویکتور لاریچف برای مأموریتی به اصطلاح دولتی به پاریس آمده بودند اما انگیزه‌ی اصلی آنان در این بازدید، گزارش دهی از فعالیت‌های سازمان جاسوسی - خرابکاری مخفی تحت رهبریشان، به رهبران تورگ پروم بود.

سازمانی که زیر رهبری رامزین ولاریچف قرار داشت "حزب صنعتی" نامیده میشد. این سازمان به طور عمده از عناصر تکنوکرات روسیه‌ی قدیم تشکیل شده بود، عناصری که قشری ممتاز را در رژیم تزار تشکیل می دادند. تعداد اعضای این حزب به ادعای خود آنان دو هزار نفر بود. بسیاری از آنان صاحب مشاغل مهم تکنیکی شوروی بودند. اعضای این حزب با حمایت و هدایت تورگ پروم فعالیت‌های خرابکارانه و جاسوسی را در صنعت شوروی به پیش می بردند. پروفسور رامزین نخستین سخنران در جلسه‌ی رستوران

مربوطه بود. وی به شنوندگانش گفت که هرگونه اقدام ممکن در راه ممانعت از پیشرفت برنامه‌ی وسیع پنج ساله‌ای که توسط استالین در راستای تلاش فشرده و وسیع وی برای صنعتی کردن روسیه یعنی یک ششم کره‌ی زمین برپا شده بود؛ به عمل آمده است. او گفت که اعضای حزب صنعتی در کلیه‌ی شاخه‌های صنعت شوروی فعال بوده و فنون به دقت سیستماتیزه و علمی خرابکاری را به کار می‌برند.

رامزین در دنباله‌ی توضیحات خود گفت:

« یکی از شیوه‌های ما حداقل استانداردها می باشد و این به مفهوم کند سازی پیشرفت اقتصادی و انجماد در فرایند صنعتی سازی کشور است. دومین شیوه ایجاد عدم تناسب میان شاخه‌های مختلف اقتصادی ملی و نیز مابین بخش‌های هر شاخه می باشد و سرانجام روش "انجماد سرمایه" که عبارتست از سرمایه گذاری یا در امری مطلقاً غیر ضروری و یا در امری که در حال حاضر عمده نبوده و ممکن است به تعویق انداخته شود. »

پروفسور رامزین خشنودی خود را از نتایج به دست آمده بویژه از شیوه‌ی "انجماد سرمایه" اظهار داشت:

« این شیوه به مفهوم پائین آوردن ضریب رشد صنعتی به معیاری سریع می باشد و بدون شک سبب نزول سطح زندگی اقتصادی کشور و در نتیجه نارضایتی در میان توده‌های وسیعی از مردم گردیده است. »

پروفسور رامزین از سوی دیگر خاطر نشان ساخت که پیشرفت کارها امید بخش نبوده است. گروهی از اعضای حزب صنعتی که در معادن شاختی به کار مشغول بوده‌اند، اخیراً توسط گ. پ. او. دستگیر شده‌اند. چندین نفر دیگر نیز که در حمل و نقل و صنایع نفتی کار می کرده‌اند به همین ترتیب به دام افتاده‌اند. علاوه بر این از زمانی که لئو ترتسکی به تبعید فرستاده شده و جنبش اپوزیسیون وی از هم پاشیده، آن نارضایتی و مبارزه‌ی سیاسی داخلی سابق نیز، در سطح وسیع خوابیده و به موازات آن عملیات حزب صنعتی با دشواری بسیار روبرو گردیده است. رامزین در خاتمه گفت:

« ما به حمایت بیشتری از جانب شما نیازمندیم. اما چنان چه قرار است بلشویک‌ها سرنگون شوند، دخالت نظامی را بیش از هر چیز دیگر ضروری می‌بینیم. »

پس از آن ان. ک. دنیسف، گرداننده‌ی تورگ پروم رشته‌ی سخن را به دست گرفت. سکوتی احترام‌آمیز گروه کوچک را در بر گرفت.

« همان طور که اطلاع دارید، ما ملاقاتی با آقای پوانکره و آقای بریاند (Briand) داشته‌ایم. آقای پوانکره مدتها است استقبال خود را از نظریه‌ی سامان بخشی به یک دخالت نظامی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام داشته است و در یکی از کنفرانس‌های اخیر با او، همان طور که ممکن است به خاطر داشته باشید، اظهار داشت که مسئله قبلا به ستاد فرماندهی نظامی فرانسه برای اجراء، ارجاع شده است. اکنون افتخار دارم خبرهای جدیدی که دارای اهمیت فوق‌العاده می‌باشد، به این اطلاعات اضافه نمایم. »

دنیسف، در حالی که شنوندگانش با ناشکیبائی انتظار شنیدن سخنانش را داشتند، مکثی دراماتیک کرده و سپس ادامه داد:

« خبری که برایتان دارم این است که ستاد فرماندهی فرانسه کمیسیونی ویژه به رهبری سرهنگ ژوانویل برای سازماندهی تهاجم بر علیه اتحاد شوروی برپا نموده است. »^{۲۳}

۲۳ - سرهنگ ژوانویل قبلا ارتش متجاوز فرانسه در سپری در سال ۱۹۱۸ را فرماندهی کرده بود. ستاد فرماندهی نظامی فرانسه در زمانی که جلسه‌ی تورگ پروم در پاریس تشکیل می‌شد، مرکب بود از مارشال فوش، که دخالت نظامی علیه روسیه را از سال ۱۹۱۹ تبلیغ کرده بود، مارشال پتن که احساسات ضد شوروی‌اش تنها با وحشت و نفرتش از دموکراسی برابری می‌کرد و ژنرال وگان (Weygand) که نیروهای لهستانی را در سال ۱۹۲۰ علیه ارتش سرخ رهبری کرده و از آن زمان به صورت شریکی خستگی‌ناپذیر در هر نوع توطئه‌ی ضد دموکراتیک و ضد شوروی شرکت نموده بود. فوش در سال ۱۹۲۹ درگذشت؛ آجودان شخصی او رنه لو پیتال (Rene l' Hôpital) متعاقباً رئیس کمیته‌ی معروف فرانسه - آلمان گردید که در اواخر سال ۱۹۳۵ توسط مأمور نازی اتو آبتس (Otto Abetz)، برای گسترش تبلیغات نازی و ضد شوروی در فرانسه تأسیس شده بود.

بلافاصله مهمه‌ی هیجان آلودی برخاست و همه به سخن گفتن در این اطاق مملو از دود آغاز نمودند. چندین دقیقه گذشت تا دنیسف سرانجام قادر گردید سخن خود را با گزارش از فعالیت‌های تورگ پروم دنبال نماید ...

۲ - طرح حمله

زمان تهاجم نظامی به اتحاد شوروی برای اواخر تابستان سال ۱۹۲۹ یا حداکثر تابستان ۱۹۳۰ تعیین گردید.

قرار بر این شد که عمده نیروی نظامی توسط لهستان، رومانی و فنلاند تأمین شود. ستاد فرماندهی فرانسه، ارسال مربیان نظامی و احتمالاً استفاده از نیروی هوایی را به عهده بگیرد. آلمان تکنیسین‌ها و هنگ‌های داوطلبان را تدارک و انگلیسی‌ها نیروی دریایی خود را به عاریت دهند. نقشه‌ی حمله اقتباسی از طرح هوفمان بود.

اولین حرکت می بایستی توسط رومانی، به دنبال تحریک یک حادثه‌ی مرزی در بسارابیا (Bessarabien) انجام گرفته و سپس لهستان به همراه ایالات مرزی بالتیک مداخله نمایند. ارتش سفید و رانگل که گفته می شد مرکب از ۱۰۰ هزار نفر می باشد عرض رومانی را پیموده و به ارتش متعرض در جنوب به پیوندند. ناوگان انگلیس عملیات دریای سیاه و خلیج فنلاند را حمایت نماید. نیروئی شامل قزاقان کراسنف که از سال ۱۹۲۱، در بالکان متمرکز شده بودند، در سواحل دریای سیاه، در نواحی استان نووروسیسک (Noworossijsk) پیاده شده و به طرف دون حرکت نمایند و در آنجا شورش قزاقان دون را دامن زده و آن را به اوکراین گسترش دهند. هدف از این ضربه قطع ارتباط بین میدان‌های زغال سنگ دونتس و مسکو و ایجاد بحران در امر تأمین فلزات و سوخت شوروی بود. مسکو و لنینگراد به طور هم زمان مورد حمله قرار می گرفتند و در همان حال ارتش جنوبی با جناحی از آن در ساحل راست دنبیر نواحی غربی اوکراین را در می نوردیدند.

کلیه‌ی حملات می بایستی بدون هیچ گونه اعلان جنگ و به گونه‌ای کاملاً غافلگیرانه صورت گیرد. به نظر می رسید که ارتش سرخ در برابر چنان فشاری به سرعت مضمحل شده و سقوط دولت شوروی چند روزی بیشتر به طول نخواهد انجامید.

در کنفرانسی که توسط رهبران تورگ پروم ترتیب داده شده بود، سرهنگ ژوانویل از سوی ستاد فرماندهی نظامی فرانسه از پروفیسور رامزین درباره‌ی امکان کسب کمک نظامی فعال از سوی عناصر اپوزیسیون در داخل شوروی، به هنگام تهاجم از خارج، جويا شد.

رامزین پاسخ داد که این عناصر اگر چه پس از اخراج لئو تروتسکی پراکنده شده و به زیر زمین پناه برده‌اند، ولی تعدادشان هنوز آن اندازه هست که نقشی را در این زمینه ایفا نمایند. سرهنگ ژوان ویل توصیه نمود که حزب صنعتی و متفقین آن یک "شاخه‌ی نظامی" ویژه برپا نمایند. وی نام چندین مأمور مخفی فرانسوی در مسکو را که می توانستند در برپائی چنین سازمانی مدد برسانند، به رامزین داد ...

پروفیسور رامزین هم چنان به عنوان مقام تجاری شوروی، برای ملاقات نمایندگان رویال داچ شل متعلق به دیتردینگ و مترو ویکرز تراست تسلیحاتی غول آسای انگلیس تحت تسلط سر بازیل زاخارف (Sir Basil Zaharoff) شیطان صفت که زمانی صاحب منافع عظیمی در روسیه‌ی تزاری بود، از پاریس به لندن روانه شد. به اطلاع دانشمند روسی رسانیده شد که اگر چه فرانسه نقش عمده را در طرح مداخله علیه روسیه‌ی شوروی به عهده دارد، انگلیس نیز آماده است که نقش خود را درین زمینه ایفا نماید. سرمایه‌های انگلیس از این عملیات حمایت مالی کرده، به آوردن فشارهای سیاسی برای منفرد ساختن شوروی ادامه و ناوگان انگلیس را در زمان حمله به عاریت خواهند داد ...

پروفیسور رامزین در بازگشت به مسکو، به شرکایش در توطئه درباره‌ی نتایج سفر خود به خارج گزارش داد. در نتیجه توافق شد که حزب صنعتی کوشش خود را صرف انجام دو وظیفه نماید: ایجاد بحرانی ترین وضعیت در صنعت و کشاورزی در جهت تحریک نارضائی عمومی و تضعیف دولت شوروی و توسعه‌ی دستگاهی برای اعطای کمک مستقیم به ارتش‌های مهاجم از طریق عملیات خرابکارانه و تروریستی در پشت خطوط شوروی.

وجوه مالی تورگ پروم، از طریق مأموران فرانسوی در مسکو برای تضمین عملیات خرابکارانه در مراحل گوناگون صنعت، به داخل سرازیر شد. سهم صنایع فلزی ازین بابت ۵۰۰ هزار روبل، صنایع سوختی- نفتی و زغالی ۳۰۰ هزار روبل، صنایع نساجی ۲۰۰ هزار روبل و صنایع برقی ۱۰۰ هزار روبل بود.

بنا به درخواست کارگزاران فرانسوی، انگلیسی و آلمانی، اعضای حزب صنعتی و متحدینشان به گونه‌ای منظم گزارشات ویژه‌ی جاسوسی در مورد

تولیدات هواپیمائی، ساختمان فرودگاه‌ها، توسعه صنایع شیمیائی و اسلحه سازی و وضعیت راه‌های آهن، تهیه می‌کردند.

هر چه زمان تعرض نظامی نزدیک تر میشد، آرزوهای میلیونرهای تزاری اوج بیشتری می‌گرفت. یکی از رهبران تورگ پروم یعنی ولادیمیر ریابوشینسکی در روز ۷ ژوئیه ۱۹۳۰ مقاله‌ای حیرت آور بنام "جنگی ضروری" در روزنامه‌ی سفیدهای پاریس، وُسروش دنیه (Wosroshdenje) منتشر ساخت که در آن گفته می‌شد:

« نبردی که بر علیه انترناسیونال سوم، در راه تضمین آزادی روسیه در پیش است بدون تردید عادلانه‌ترین و سودمندترین جنگ‌ها است. وی اضافه می‌کرد که تلاش‌های قبلی برای دخالت در روسیه از این روی به شکست منتهی و در نتیجه رها شده که اجرائشان بسیار پر خرج بوده است: از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵، خبرگان نظامی حاضر به اجرای این عملیات در عرض مدت شش ماه و با ارتشی مرکب از یک میلیون نفر بوده‌اند. مخارج این عملیات ۱۰۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ برآورده شده بود. »

میلیونر مهاجر تزاری می‌افزود که به دلیل وجود مشکلات داخلی در زمینه‌ی سیاسی و اقتصادی در روسیه‌ی شوروی، هزینه‌ی لازم برای درهم شکستن رژیم شوروی به میزانی قابل ملاحظه کاهش یافته است. به احتمال قوی ۵۰۰ هزار نفر جنگی و سه تا چهار ماه کافی خواهد بود تا کار یکسره شود. سرکوبی نهائی دارو دسته‌های کمونیست البته به زمان کمتری نیاز خواهد داشت و این بیشتر عملیاتی پلیسی خواهد بود تا نظامی. ریا بوشینسکی سپس به شمارش بسیاری از منافع "تجاری" که از تعرض به روسیه حاصل میشد، پرداخته و اطمینان داد که یک اقتصاد شکوفا در روسیه که تحت کنترل مردانی چون وی قرار دارد، ثروت سالانه‌ی عظیمی را باعث خواهد شد:

« این ثروت که از طریق تقاضا برای کالاهای گوناگون به سیستم اقتصادی اروپا سرازیر خواهد شد، ارتش پنج میلیونی افراد بی‌مشغله در اثرش، آلمان و بریتانیای کبیر را از بن برخواهد کند. جهاد ضد شوروی البته "یک تعهد عظیم و مقدس و یک وظیفه‌ی اخلاقی برای انسانیت است" ولی حتی اگر این امر را در نظر نگیریم و به آن تنها "از نقطه‌ی نظر مادی گرایانه و بی‌روح تجارت نگاه کنیم ... می‌توانیم به این امر اطمینان داشته باشیم که هیچ گونه

معامله‌ای در جهان از نظر بازرگانی توجیه پذیرتر و پرسودتر از رهائی روسیه نیست.
با صرف یک میلیارد روبل، نه کمتر از ۵ میلیارد روبل به چنگ انسان می افتد، سودی معادل پانصد درصد در سال و با دورنمای افزایش سالانه‌ای برابر با صد تا دویست درصد؛ در کجا تجارتی از این پر منفعت تر سراغ دارید؟»

۳ - نگاهی به پشت صحنه

در اواخر سال‌های بیست در آلمان گوشه‌ای از دسیسه‌های حیرت انگیز ضد دمکراتیک و ضد شوروی که در آن روزها در دنیای زیر زمینی سیاست‌ها و سرمایه‌های بزرگ اروپا جریان داشت، بر حسب تصادف، به معرض دید همگان گزارده شد...

مأموران آگاهی آلمان، در جریان سرکشی روزانه‌ی خود در شهر فرانکفورت، تصادفاً به انبوهی اسکناس‌های جعلی شوروی (چرونتز- Tscherwonz) برخوردند که در بسته‌های بسیار بزرگ در یک انبار به منظور ارسال به روسیه‌ی شوروی روی هم چیده شده بود.

دادگاهی که به دنبال این ماجرا بنام چرونتز تشکیل شد هیجان بسیاری در اطراف جهان برپا کرد. تا قبل از این که دادگاه پایان بیابد، نام سرشناس‌ترین شخصیت‌های اروپا در اسناد و مدارک دادگاه آورده شده بود. در میان این افراد شخصیت‌هایی چون سرهنری دیتردینگ و مأمور اسرار آمیز وی جرج بل، میلیادر نفتی ترازوی نوبل، سرمایه دار باواریائی طرفدار نازی ویلی اشمیت و ژنرال ماکس هوفمان معروف که اندکی پیش از پایان دادگاه درگذشت، قرار داشتند.

متهمین به جعل اسکناس‌های شوروی، بل، اشمیت و دو توطئه گر ضد شوروی گرجستانی بنام‌های کارومیدزه (Karumidse) و ساداتیرا شویلی (Sadatiraschwili)، از شرکای سابق ژوردانیا بودند. در جریان دادرسی روشن شد که افراد مزبور قصد داشته‌اند ناحیه‌ی قفقاز شوروی را غرقه در اسکناس‌های تقلبی نموده و از این طریق در شوروی ایجاد تشنج و آشوب نمایند.
رئیس دادگاه مزبور خاطر نشان ساخت که:

« به نظر می آید عوامل اقتصادی چون چاه‌های نفتی و مواد معدنی، نقش عمده را در این طرح‌ها ایفا مینمایند. »

بزودی روشن شد که دسیسه‌ی نامبرده تنها مرحله‌ی کوچکی از یک توطئه‌ی غول آسا بوده است. اشمیت سرمایه دار نازی اذعان کرد که نظر وی در وحله‌ی اول در پی "سرکوبی کمونیسم در آلمان" بوده است و این که معتقد است اولین گام ضروری برای این منظور، سرنگونی رژیم شوروی در روسیه می باشد. وی پرداخت هزینه‌ی سفر ژنرال هوفمان را که در سال ۱۹۲۶ برای تسلیم رونوشتی از نقشه‌ی خود به وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، دایر بر اتحاد فرانسه، آلمان و بریتانیا بر علیه روسیه، به لندن رفته بود، تأیید نمود. اشمیت به دادگاه گفت که بیشترین اطمینان از ژنرال هوفمان هم به لحاظ شخصیت وی و هم به جهت اشتراک وی با منافع بزرگ نفتی در انگلیس، داراست. توطئه گر گرجی کارومیدزه، مشخص نمود که منظور از "منافع بزرگ نفتی"، منافع سرهنری دیتردینگ بوده و هم اوست که حامی اصلی نقشه‌ی دسیسه‌ی مربوطه می باشد.

شهادت‌های بعدی نشان داد که دسته های پر قدرت مالی و سیاسی در آلمان، فرانسه و بریتانیا مشترکاً در طرح جدائی قفقاز از اتحاد شوروی، به عنوان اولین قدم در راه برپائی جنگ عمدی بر علیه روسیه، دست داشته اند. سندیکاهائی برای "بهره برداری اقتصادی از نواحی آزاد شده" برپا شده بود. قرار بر این نهاده شده بود که آنها نفرات نظامی، تکنیسین و اسلحه صادر نمایند. گروه‌های انگلیسی-فرانسوی نیز فشارهای مالی و سیاسی به رومانی و لهستان وارد نمایند تا از این طریق شرکت آنان در این جهاد تضمین شود...

مدرکی که "ممکن بود در صورت علنی شدن، ایمنی دولت آلمان را به خطر اندازد"، در جلسه‌ای بسته برای دادگاه خوانده شد. گفته می شد که این مدرک پای سرفرماندهی نظامی آلمان را نیز به میان می کشید.

دادگاه داشت به صورت خطری جدی در می آمد. "اگرچه وزارت امور خارجه‌ی (آلمان) و سفارت انگلیس اعلام کردند که هیچ چیز از انظار عمومی مخفی نگاه داشته نخواهد شد (نیویورک تایمز ۲۳ نوامبر ۱۹۲۷) "اما" این مسئله به صورت رازی آشکار درآمد که پلیس دستور داشت آن را در کل پرده پوشی نماید."

دادگاه چرونتز به صورتی ناگهانی و غیر عادی خاتمه یافت. این دادگاه مدلل ساخت که از آنجا که اسکناس‌های مزبور هرگز به جریان نیفتاده و قبل از توزیع به چنگ پلیس افتاده، هیچ گونه جعلی، به معنی دقیق کلمه صورت نگرفته است. با این که به گفته‌ی دادگاه "عمل جعل ارز شوروی قطعاً به اثبات

رسیده" ولی جعل کنندگان و همکارانشان "به دلایل سیاسی غیر خود خواهانه به این اعمال تحریک شده‌اند و از این جهت حکم تبرئه برایشان صادر می‌گردد." توطئه گران متهم شده، صحنه‌ی دادگاه را آزادانه ترک نمودند. به دنبال سخنان علنی سرهنری دیتردینگ هر گونه اشاره‌ای در مورد این محاکمه‌ی هیجان انگیز از روزنامه‌ها رخت بر بست:

« واقعیتی است که من ژنرال هوفمان را می‌شناختم. من او را به عنوان یک سرباز و یک فرمانده ستایش می‌کردم. اکنون وی با کمال تاسف در گذشته و نمی‌تواند از خود دفاع کند. اما من از وی دفاع خواهم کرد ...
ژنرال هوفمان دشمن آشتی ناپذیر بلشویسم بود. وی سال‌ها روی طرحی برای اتحاد قدرت‌های بزرگ به منظور نبرد با خطر روسیه، کار می‌کرد ... این امر که وی برای جنگ با مسکو سرسختی داشت، برای هر دانشجوی امور سیاسی پس از جنگ روشن است. چقدر حیف است که او در گذشته است، وگرنه پاسخی کامل به این هتاکان می‌داد ...»

۴ - پایان جهان

نقشه‌ی حمله به اتحاد شوروی از سال ۱۹۲۹، به تابستان ۱۹۳۰، معوق گردید. "عدم آمادگی فرانسه" دلیلی بود که در محافل سفید برای این تعویق به میان آورده می‌شد. با وجود این بر همه روشن بود که انگیزه‌ی اصلی این امر عدم توافق گروه‌های مختلف بر سر مسئله‌ی "دوائر نفوذ در قلمروهای آزاد شده" بوده است. انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بر سر کنترل قفقاز و مناطق زغال خیز دونتس در جدل بودند و در عین حال هر دو با ادعاهای آلمان در مورد اوکراین مخالفت می‌کردند. با وجود این، سرهنری دیتردینگ، رهبر واقعی این جنبش، در مورد امکان رفع این اختلافات خوش بین مانده و با اعتماد به نفس فراوان، آغاز جنگ را پیش از تابستان ۱۹۳۰، پیش بینی می‌کرد. وی در روز ۱۵ ژوئن ۱۹۳۰، در پاسخ نامه‌ی تشکر آمیز یک سفید به خاطر وجهی دریافتی، نوشت:

« چنان چه واقعاً خواستار ابراز قدردانی می باشید، از شما می خواهم که تلاش کنید تا در روسیه‌ی جدید که تا چند ماه دیگر مجدداً سر بر خواهد افراشت، یکی از بهترین فرزندان نیاکان خود باشید. »

یک ماه بعد، سرهنری دیتردینگ سخنگوی اصلی در میتینگی بود که به مناسبت دهمین سال تأسیس اکول نورمال (Ecole Normale) روسی در پاریس برگزار شده بود. این یک آکادمی نظامی برای فرزندان افسران سفید و اشراف روسیه بود. مراسم مزبور با شرکت شاهزادگان، اسقف‌ها، ژنرال‌ها، دریا سالاران و افسران پائین مهاجر تزاری برپا گشته بود. دوش به دوش افراد مزبور، اعضای عالی رتبه‌ی ارتش فرانسه در یونیفورم‌های کامل رژه حضور داشتند.

دیتردینگ در طی نطق خود به حاضران گفت که نیازی به تشکر از او به خاطر حمایت وی از فعالیت‌هایشان نیست چرا که وی تنها به انجام وظیفه‌ی خود در قبال تمدن غرب دست می زند. وی سپس خطاب به گروهی از سفیدهای جوان یونیفورم پوش حاضر گفت:

« شما بایستی به خود متکی باشید. به خاطر داشته باشید که کلیه‌ی فعالیت‌ها و اعمال شما در خاک روسیه صورت خواهد گرفت. امید به آزادی هرچه سریع‌تر روسیه - که اکنون به دامان مصیبتی ملی افتاده است - هر روز بیش از پیش افزایش می یابد. زمان رهائی نیاکان بزرگ شما دور نیست. »

کلیه‌ی حضار از جمله افسران فرانسوی که کمتر از سفیدها به شوق نیامده بودند، برای این گفته‌ی سرهنری ابراز احساسات کردند:

«آزادی روسیه خیلی زودتر از آن چه ما فکر می کنیم فرا خواهد رسید و این ممکن است چند ماهی بیشتر طول نکشد!»

و اما در بحبوحه‌ی این تدارکات و آماده سازی جنگی، وقفه‌ای نا منتظره و "مصیبت بار" به وقوع پیوست: بحران جهانی. در روز ۱۸ دسامبر ۱۹۳۰، موسولینی اثرات این رخداد بی سابقه را در اروپا به این صورت جمع بندی کرد:

« وضعیت در ایتالیا رضایت بخش بود تا این که در پائیز ۱۹۲۹، ورشکستگی بازار آمریکا انفجار ناگهانی بمبی را تداعی نمود که برای ما شهرستانی‌های بی‌نوا ی اروپا غافلگیرانه بود. ما نیز مانند جهانیان از شنیدن خبر مرگ ناپلئون، در تحیر و ماتم فرو رفتیم. ناگهان آن چشم انداز زیبا در هم فرو ریخت و روزهای شوم فرا رسید. بورس‌ها سی، چهل و پنجاه درصد سقوط نمودند: بحران عمق بیشتری یافت ...

از آن روز بود که کشتی‌های ما بار دیگر به دریا‌های شمالی رانده شدند و دریانوردی نیز برایمان بسیار مشکل گردید. »

بیکاری، گرسنگی، ضعف روحیه‌ی عمومی و محرومیت، همراهان اجتناب‌ناپذیر ورشکستگی اقتصادی بودند که در وال استریت آغاز و بزودی مانند سیلابی سراسر اروپا و آسیا را درنوردید و تمام کشورهایی که می‌بایستی اتحاد مقدس بر علیه بلشویسم را تشکیل می‌دادند، را در خود گرفت

بانک‌ها و تراست‌های صنعتی عظیم روز به روز دچار ورشکستگی می‌شدند؛ سرمایه‌گذاران کوچک نابود و کارگران به خیابان‌ها فرستاده می‌شدند. در حالی که میلیون‌ها نفر از گرسنگی جان می‌سپردند، گندم‌های انباشته در سیلوه‌ها می‌گندیدند، ذرت‌ها به خاک سپرده می‌شدند، قهوه‌ها در اجاق‌ها سوزانده شده و ماهی‌ها به دریا ریخته می‌شدند. دنیا دیگر قادر به پرداخت کالاهایی که بیش از حد تولید شده بود، نبود. سیستم توزیع اقتصادی در کل در هم شکسته شده بود.

در اوائل سال ۱۹۳۱، مونتگیو نورمن (Montagu Norman)، رئیس کل بانک مرکزی انگلیس به موره (Moret) رئیس کل بانک مرکزی فرانسه چنین نوشت:

« چنان چه اقدامات عاجل به عمل نیاید، سیستم سرمایه داری در سراسر دنیای متمدن، در عرض یک سال، در هم خواهد شکست. »

دنیا به ویرانی کشیده شده بود و در میان این ویرانی هولناک، انسان‌ها به سان ارواح گمشده، سرگردان بودند... در خاور دور، ژاپن موقعیت را مناسب یافته و نخستین بخش از "یادداشت تاناکا" را به مرحله‌ی اجرا نهاد.

شامگاه ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱، نیروهای نظامی ژاپن به منچوری هجوم آوردند. ارتش‌های گومین دان چین که به جنگ داخلی علیه کمونیست‌ها سرگرم بودند، ناگهان غافلگیر شده و مقاومت اندکی از خود نشان دادند. ژاپن عرصه‌ی منچوری را درنوردید "تا چین را از چنگ بلشویسم برهاند" جنگ دوم جهانی آغاز شد، اما نه به آن گونه‌ای که تدارک شده بود.

منابع بخش دوازدهم:

شرح کامل جلسه‌ی منعقدہ در پاریس در سال ۱۹۲۸ که در آن پروفیسور رامزین شرکت و دنیسوف طرح ستاد ارتش فرانسه برای حمله به روسیه را اعلام نمود از شهادت پروفیسور رامزین در برابر بخش نظامی دادگاه عالی اتحاد شوروی مندرج در کتاب "خرابکاران در دادگاه، شرح دادرسی حزب صنعتی منعقدہ در مسکو، نوامبر- دسامبر ۱۹۳۰" (Wreckers on Trial, A) (Record of the Trial of the Industrial Party, Held in Moscow) آورده شده است. این شرح دادرسی شامل جزئیات طرح حمله به شوروی و شهادت در مورد مذاکرات گوناگونی است که توسط رامزین و سایرین با شخصیت‌های سیاسی و صنعتی فرانسوی، انگلیسی و آلمانی به عمل آمده است. جریان اسرار آمیز دادگاه چرونتز در بیوگرافی دیتردینگ نوشته‌ی گلاین رابرتز آورده شده است. هم چنین در شماره‌های نیویورک تایمز سال ۱۹۲۷ و نیز در کتاب "هیترلر بر فراز روسیه؟" چاپ سیمون و شوستر (Simon and Schuster)، نیویورک ۱۹۳۶، در این باره سخن رفته است.

بخش سیزدهم - سه محاکمه

۱ - محاکمه‌ی حزب صنعتی

اتحاد جماهیر شوروی، سرزمینی به وسعت یک ششم کره‌ی زمین که از سال ۱۹۱۷، از دایره‌ی مسائل جهانی به بیرون نهاده شده بود، تنها کشوری بود که از گزند بحران جهانی برکنار ماند.

مادام که مردم جهان در چنگال بحران دست و پا می زدند، اتحاد شوروی در شاهراه عظیم ترین توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی تاریخ به پیش می رفت. نخستین طرح پنج ساله‌ی استالین روحی از تلاش خلاقانه را در کالبد روسیه دمیده بود. شهرهای نوین از دل دشت‌های سترون سر بر می افراشتند و به موازات آنها، آسیاب‌ها و کارخانه‌های تازه. میلیون‌ها روستائی یک باره به صورت کارگران آموزش دیده، مهندسان، دانشوران، پزشکان، معماران و آموزگاران تحول یافتند. پیشرفت هزاران سال در عرض چندین سال تحقق یافت و موژیک‌ها (سرف‌های روسی - م.) که از زمان‌های دیرین، کمرشان با داس‌ها و خیش‌های چوبین خمیده بود، اکنون زمین‌های پر محصول خود را با تراکتور و کمباین درو می کردند و آفات را با سمپاشی از طریق هواپیما نابود می نمودند. در جریان این تلاش‌های عظیم ملی و انقلابی، نسلی نوین که اضمحلال بساط ستم تزاری را به چشم ندیده بود پا به عرصه‌ی بلوغ می نهاد ... در همان هنگام، دولت شوروی دشمنان داخلی را با ضربات محکم خود درهم می کوبید. در جریان سه محاکمه، توطئه‌ی تورگ پروم که نماینده‌ی آخرین تلاش‌های بزرگ امپریالیست‌های روسی و ضد انقلاب تزاری در روسیه به شمار می رفت، افشاء و درهم شکسته شد.

روز ۲۸ اکتبر ۱۹۳۰، پروفیسور رامزین به همراه بسیاری سران و اعضای دیگر حزب صنعتی، محاصره و دستگیر شدند. گ. پ. او. یورش‌های ناگهانی‌اش در سراسر روسیه را به طور هم زمان سازمان داده و به این ترتیب اعضای جنبش‌های زیر زمینی سوسیال انقلابی (اس.ا.ر.)، منشویک و گارد سفید همراه با تعدادی مأموران مخفی لهستانی، فرانسوی و رومانیائی بازداشت شدند. محاکمه‌ی رهبران حزب صنعتی در برابر دادگاه عالی شوروی در مسکو انجام و از ۲۵ نوامبر تا ۷ دسامبر ۱۹۳۰، به طول انجامید، هشت متهم از جمله

پروفسور رامزین و ویکتور لاریچف (Viktor Laritschew)، به همکاری با توطئه گران خارجی بر علیه اتحاد شوروی و فعالیت‌های خرابکاری و جاسوسی و توطئه برای سرنگونی دولت شوروی متهم شدند. متهمین در برابر شواهد ارائه شده از سوی مأموران مخفی شوروی، یک یک به گناه خود اعتراف نمودند. اقرار آنان نه تنها کلیه‌ی جزئیات عملیات جاسوسی - خرابکاری را روشن نمود بلکه هیچ افرادی چون سرهنری دیتردینگ، سرهنگ ژوانویل، لسلی اورکهارت (Leslie Urquharts)، ریمون پوانکره (Reymond Poincares) و نظامیان، رجال سیاسی و تجار سرشناس دیگر اروپائی را نیز که از حزب صنعتی و تورگ پروم حمایت کرده بودند، باز نمود.

پنج نفر از متهمین از جمله پروفسور رامزین و ویکتور لاریچف به مجازات اشد یعنی اعدام به عنوان خیانتکار محکوم شدند. سه نفر دیگر، تکنیسین‌هایی که زیر فرمان سایرین عمل کرده بودند هر یک به ده سال زندان محکوم گردیدند.^{۲۴}

۲۴ - دو روز پس از پایان محاکمه، پروفسور رامزین و چهار متهم دیگر که به مرگ محکوم شده بودند از دادگاه عالی شوروی تقاضای بخشش نمودند. دادگاه تقاضای آنان را تحت این عنوان که رامزین و همکارانش آلت دست توطئه گران واقعی در خارج از اتحاد شوروی گردیده‌اند، پذیرفت و محکومیت آنان را به ده سال زندان تخفیف داد. در سال‌های بعد از محاکمه، پروفسور رامزین که توسط مقامات شوروی از کلیه‌ی وسائل برای ادامه‌ی کارهای علمی برخوردار بود، به کلی جذب شیوه‌ی زندگی شوروی شده و به اهدای خدمات گرانبهائی به برنامه‌ی صنعتی اتحاد شوروی نایل آمد. در روز ۷ ژوئیه به دریافت نشان لنین و جایزه‌ای به مبلغ ۳۰۰ هزار دلار به خاطر اختراع مدل ساده‌ای از توربو ژنراتور که گفته می‌شد بهترین نوع در جهان می‌باشد، مفتخر گردید. بر اساس حکم صادره از کرملین، توربو ژنراتور مزبور به نام مخترع آن نامیده شد.

۲ - محاکمه‌ی منشویک‌ها

اندکی پس از فروپاشی حزب صنعتی، مقامات شوروی ضربه‌ی دیگری وارد آوردند. روز اول مارس ۱۹۳۱، چهارده نفر از رهبران یک حلقه‌ی گسترده‌ی خرابکاری مرکب از منشویک‌های سابق، برای دادرسی در برابر دادگاه عالی شوروی در مسکو حاضر شدند.^{۲۰}

متهمین دادگاه منشویک‌ها، شامل تعدادی مأمورین عالی‌رتبه‌ی مراکز اداری و صنعتی حیاتی شوروی بودند. این منشویک‌ها در نخستین روزهای رژیم شوروی، وانمود کرده بودند که به دشمنی خود نسبت به بلشویک‌ها پایان داده‌اند. آنان سپس با همکاری حزب صنعتی و عناصر مخفی در شوروی به مشاغل کلیدی دولتی دست یافته بودند. گرومان (Groman)، یکی از این توطئه‌گران منشویک موقعیت مهمی در دفتر برنامه‌ریزی دولتی شوروی کسب کرده و سعی نموده بود با ارائه‌ی ارزیابی‌های نادرست و تقلیل اهداف تولیدی در مراحل مختلف نخستین برنامه‌ی پنجساله خرابکاری به عمل آورد. بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰، "دفتر اتحاد سراسری" که در واقع کمیته‌ی مرکزی سازمان مخفی منشویکی را تشکیل می‌داد، مبلغی در حدود ۵۰۰ هزار روبل از منابع خارجی دریافت نمود. بزرگ‌ترین اهداگر این مبلغ تورگ پروم بود. لکن سایر گروه‌های ضد شوروی نیز با بخشش‌های سخاوتمندانه نسبت به توطئه‌گران، در تماس نزدیک با آنان قرار داشتند. منشویک‌ها از جانب انترناسیونال دوم، سازمان کارگری تحت کنترل سوسیال دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های ضد شوروی، به شکلی فعال، حمایت می‌شدند.

به گفته‌ی متهمین، رابطه‌ی اصلی آنان با محافل ضد شوروی خارجی، رهبر سابق منشویک روسی رافائل آبرامویچ (Raphail Abramowitsch) بود

۲۵ - منشویک‌ها جناحی از حزب سوسیال دموکرات روسیه، سازمان مارکسیستی مادر در روسیه بودند. در دومین کنگره‌ی حزب سوسیال دموکرات روسیه منعقد در لندن بسال ۱۹۰۳، سازمان مزبور به دو گروه رقیب تجزیه شد. این دو گروه خود را به صورت دو حزب جداگانه متشکل ساختند. جناح لنین بلشویک‌ها (مشتق از کلمه‌ی روسی به معنی اکثریت) و بخش دیگر منشویک‌ها (اقلیتی‌ها) نامیده شدند. بلشویک‌ها بعدها با پیشنهاد لنین نام کمونیست بر خود نهادند و عنوان رسمی؛ حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تغییر یافت. منشویک‌ها با احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اروپائی که با آنها مرتبط بودند، انطباق نظر داشتند.

که پس از انقلاب به آلمان گریخته بود. واسیلی شِر (Wassili Scher) یکی از سردهسته‌های توطئه، شهادت داد که:

« در سال ۱۹۲۸، آبرامویچ از خارج بازگشت. ما اعضای دفتر اتحاد سراسری از قبل در مورد سفر او با خبر بودیم... آبرامویچ لزوم تمرکز بار فعالیت‌ها بر دوش گروه‌های کارمند مسئول شوروی را یاد آوری کرد. هم چنین خاطر نشان نمود که این گروه‌ها بایستی متحد گشته و قاطعانه فعالیت‌های هرج و مرج را شایع نمایند »

یکی دیگر از توطئه چینان منشویک، لازار سالکیند (Lasar Salkind) به دادگاه گفت:

« آبرامویچ به این نتیجه رسیده بود که لازم است روش‌های فعال خرابکاری در بخش‌های گوناگون سیستم اقتصادی شوروی به منظور بی آبرو سازی سیاست اقتصادی در انظار طبقه‌ی کارگر و دهقان آغاز شود. وی اظهار کرد که دومین مبنای مبارزه علیه قدرت شوروی مداخله‌ی نظامی می باشد.^{۲۶} »

در روز ۹ مارس ۱۹۳۱، دادگاه عالی شوروی رأی نهائی خود را اعلام کرد. متهمین منشویک به پنج تا ده سال زندان محکوم شدند.

۲۶ - انترناسیونال دوم محاکمه‌ی منشویک‌ها را به عنوان یک "سرکوب سیاسی" توسط "دیکتاتوری بوروکراتیک" استالین محکوم کرد. آبرامویچ بیانیه‌ای به منظور تکذیب سفر خویش به اتحاد شوروی و شرکت در کنفرانس‌های مخفیانه صادر نمود. وی با وجود این تأیید کرد که "در آنجا سازمانی از حزب ما فعالیت غیر قانونی داشته و اعضای آن از طریق نامه و از نظر سازمانی با نمایندگان ما در برلین در ارتباط بوده اند".

آبرامویچ پس از آن برای فعالیت‌های بعدی خود رهسپار آمریکا گردید (بخش ۲۳).

۳ - محاکمهی مهندسان ویکرز

حدود ساعت ۹/۳۰ شب ۱۱ مارس ۱۹۳۳، دولت شوروی ضربه‌ی نهائی خود را بر بقایای توطئه‌ی تورگ پروم وارد نمود. مأموران گ.پ.او در مسکو ۶ مهندس انگلیسی و ۱۰ نفر روسی، همگی کارمند اداره‌ی تراست مهندسی برق متروپالیتن - ویکرز (Metropolitan-Vickers)، در مسکو را دستگیر نمودند. جرم اتباع انگلیسی و شرکای روسی شان اعمال جاسوسی و خرابکاری در روسیه‌ی شوروی، در خدمت اینتلیجنت سرویس انگلیسی بود. نماینده‌ی اصلی ویکرز در مسکو مردی به نام کاپیتن سی. اس. ریچاردز (C.S. Richards) بود. وی اندکی قبل از این دستگیری‌ها مسکو را با شتاب به مقصد انگلستان ترک کرده بود. ریچاردز از سال ۱۹۱۷، مأمور انگلیس در روسیه بود. در آن سال‌ها وی به عنوان کاپیتن بخشی از اینتلیجنت سرویس در دسیسه‌های ضد شوروی، قبل از اشغال آرخانگل توسط متفقین، شرکت نموده بود.

به دنبال آن دفتر مترو - ویکرز در مسکو تحت مدیریت ریچاردز به صورت مرکز عملیات سرویس مخفی انگلیسی در روسیه درآمد. از میان "تکنیسین‌های" انگلیس که توسط مقامات شوروی در مسکو دستگیر شدند، یکی از شرکای سابق کاپیتن ریچاردز در هیئت اعزامی به آرخانگل، آلن مانکهاوس (Allan Monkhouse) قرار داشت که نقش معاونت ریچاردز را ایفا کرده بود. مانکهاوس در حین اعلام بی‌گناهی در مورد جرم‌های وارده، اعتراف کرد که سابقاً متفق ریچاردز بوده است. وی شهادت داد که:

« آقای ریچاردز، آن گونه که در سال ۱۹۱۷، در مسکو و بعدها در آرخانگل با وی برخورد، پست کاپیتن را در اینتلیجنت سرویس به عهده داشت. اطلاع دارم که وی در آوریل و مه سال ۱۹۱۸، در مسکو بوده است. میدانم برای چه به مسکو آمده بود، ولی بنا به سخنان خودش میدانم که به طور مخفی از مرز فنلاند گذشته بود. او در سال ۱۹۳۳، به مدیریت کمپانی صادرات الکتریکی مترو پالتین - ویکرز گماشته شد و در همان سال بود که برای مذاکره در مورد تأمین ماشین‌آلات و ابزار به مسکو آمد. »

مانکهاوس در سال ۱۹۲۴، دوباره به روسیه فرستاده شده بود تا زیر نظر ریچاردز در دفتر ویکرز در مسکو کار کند.

لسلی چارلز ثورن تن (Leslie Charles Thornton) یکی دیگر از کارمندان دستگیر شده ویکرز، که به عنوان سر مهندس ویکرز در امور نصب به مسکو فرستاده شده بود فرزند یک سرمایه دار نساجی ترازی و در کودکی شهروند روسیه بشمار می رفت. پس از انقلاب به تبعیت انگلیس و مأموریت اینتلیجنت سرویس در آمد. وی دو روز پس از دستگیری عریضه‌ای نوشته و امضاء خود را در پای آن نهاد. عریضه‌ی مزبور شامل مفاد زیر بود:

« کلیه‌ی عملیات جاسوسی ما در خاک روسیه‌ی شوروی توسط اینتلیجنت سرویس انگلیسی و از طریق مأمور آن سی. اس. ریچاردز که در مقام مدیریت کمپانی صادرات الکتریکی مترو پالیتن- ویکرز قرار داشت، رهبری میشده است. عملیات جاسوسی در خاک روسیه‌ی شوروی توسط خود من و مانکهاوس که نمایندگی شرکت فوق الذکر را داشته و بر طبق قرارداد با دولت شوروی کنتراتی تأمین توربین و ابزار الکتریکی و کمک‌های فنی بودیم، رهبری میشد. بر اساس دستور کاری که از طرف سی. اس. ریچاردز به دست من رسیده بود، پرسنل انگلیسی، پس از ورودشان به شوروی، به تدریج به داخل سازمان جاسوسی کشیده شده و دانستنی‌های لازم در این مورد به آنان داده می شد. »

ویلیام مک دونالد (William MacDonald) "مهندس" مترو ویکرز به اتهامات وارده به این شکل اعتراف نمود:

« رهبر عملیات شناسایی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در پشت سپر کمپانی مترو - ویکرز پنهان شده بود، آقای ثورن تن بود که در مسکو به عنوان سر مهندس نصب به کار مشغول بود. رئیس هیئت نمایندگی، آقای مانکهاوس بود که درین کار غیر قانونی آقای ثورن تن دست داشت.

دستیاری آقای ثورن تن در امور مسافرتی و در عین حال شرکت در کار جاسوسی، با مهندس کاشنی (Cushny) بود که قبلاً افسر ارتش بریتانیا و پس از آن مهندسی در مترو پالتین ویکرز گردیده بود. این گروه اصلی شامل کارکنان شناسائی بود که در کار جاسوسی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دست داشتند »

دستگیری این "مهندسان" ویکرز فرصتی بود برای بر پائی موج اعتراضی ضد شوروی در بریتانیا. نخست وزیر استنلی بالدوین (Stanley Baldwin)، بدون آن که برای شنیدن موارد اتهام و شواهد مربوطه درنگ نماید، با قاطعیت اعلام نمود که شهروندان انگلیسی دستگیر شده مطلقاً بی گناهند. اعضای توری مجلس بار دیگر خواستار فشار اقتصادی و سیاسی بر مسکو گردیدند. سفیر انگلیس در روسیه شوروی، سر اسموند اوی (Sir Esmond Ovey)، دوست سرهبری دیتزدینگ، با عصبانیت به دفتر امور خارجی شوروی در مسکو وارد شده و به ماکسیم لیتوینف گفت که تمام زندانیان میبایستی بی درنگ و بدون دادگاهی شدن، آزاد شوند تا از "پی آمدهای وخیم در روابط مشترک دو کشور" جلوگیری شود.

سرانجام زمانی که دادگاه در ۱۲ آوریل در تالار آبی کلوپ قدیمی اصیل زادگان در مسکو به کار آغاز کرد، روزنامه‌ی ایزورور دادگاه را به این گونه توصیف کرد:

« تجربه‌ای دردناک تحت عنوان عدالت که شباهتی را هیچ یک از دادرسی‌های قضائی که تمدن می شناسد، ندارد. »

دیلی اکسپرس ۱۸ آوریل دادستان شوروی ویشینسکی را به این شرح توصیف کرد:

« و این روسی سرخ صورت موحنائی فحاشی می کرد و بر میز می کوبید. »

ایوینینگ استاندارد همان هفته مشاور دفاعی شوروی براود (Braude) را به مثابه‌ی "نوعی از جهودان که می توان هر شب در خیابان شفتزبری (Shaftsbury Avenue) با آنها برخورد" وصف نمود.

برای مردم انگلیس چنین وانمود شده بود که گویا هیچ گونه دادرسی اصیلی صورت نگرفته و این که ترسناک ترین شکنجه‌ها برای وادار نمودن مهندسان انگلیس برای اقرار به جرم اعمال شده است.

روزنامه دیلی اکسپرس در روز ۲۰ مارس اعلام کرد که:

« هم میهنان ما وحشت زندان روسیه را در برابر چشمان خود دارند! »

تایمز ۱۷ آوریل نوشت:

« بین دو نشست دادگاه، در مورد احوال آقای مک دانالد در زندان، نگرانی بسیاری به وجود آمد. آنانی که با شیوه‌های چکا آشنائی دارند بر این باورند که جان شخص مزبور در خطر می باشد. »

روزنامه‌ی دیلی میل که می رفت به ارگان نیمه رسمی حزب فاشیست انگلیس به رهبری سر اوسوالد موزلی (Sir Oswald Mosley) تبدیل گردد، از یک "داروی تبتی" عجیب و غریب صحبت میکرد که گویا توسط گ. پ. او. بخورد "قربانیان" داده می شد تا قدرت اراده را از آنان سلب نماید.

انگلیسی‌ها اما بعدها آشکار کردند که با آنان از طرف مقامات شوروی با نهایت ادب و ملاحظه رفتار شده است. هیچ کدام از آنان مورد فشار و شکنجه قرار نگرفته‌اند. آلن مانکهاوس، که علیرغم کوهی از شواهد هم چنان بر عدم آگاهی خود از فعالیت همکارانش پا می فشرد، در نشریه‌ی لندن دیس پیچ (London Dispatch)، در مورد بازرسان. گ. پ. او. این چنین اظهار نظر نمود:

« آنان فوق العاده خوش رفتار و در بازجویی بسیار معقول بودند. بازجویان من مردان درجه اولی به نظر می رسیدند که در کارشان بسیار واردند. زندان گ. پ. او. در نهایت کفایت اداره شده و بسیار تمیز، با نظم و مجهز است. این اولین باری بود که در عمرم دستگیر می شدم، اما زندان‌های انگلیس را بازدید کرده‌ام و می توانم شهادت بدهم که مراکز گ. پ. او. تمام ملاحظات را برای راحتی من نشان می دادند. »

با وجود این، دولت انگلیس، زیر فشار حزب محافظه کار، واردات از روسیه را تحریم کرد. بارزگانی بین دو کشور متوقف گردید...

در روز ۱۵ آوریل، لزی ثورن تن در مصاحبه‌ای خصوصی با نمایندگان انگلیسی در مسکو، به ناگاه اعتراف به جرم امضاء شده‌ی خود در دادگاه را پس گرفت. در حالی که در دادگاه قبول کرده بود که فاکت‌هایی که نوشته بوده درست بوده‌اند و تنها کلمه‌ی "جاسوس" عبارت نا دقیقی بوده است. در توضیح این که چرا در وحله‌ی اول این کلمه را به کار برده است گفت که به "هیجان" آمده است. وی در بازپرسی عمومی در دادگاه که توسط دادستان شوروی ویشینسکی

به عمل می آمد تأیید کرد که اعترافات وی به "اراده‌ی آزاد خود" و "بدون هیچ گونه فشار و اعمال زور" صورت گرفته است:

ویشینسکی: آیا در هیچ یک از عبارات دست برده شده
ثورن تن: خیر، هیچ چیز را تغییر نداده‌اید.
و: شاید روگینسکی (Roginski - دستیار دادستان) در آنها دست برده باشد.
ث: خیر.
و: شاید هم گ. پ. او؟
ث: خیر من آنها را با دست خودم امضاء کردم.
و: و با مغزتان؟ آیا موقعی که در حال نوشتن بودید فکرتان کار می کرد؟
ث: (جواب نمی دهد)
و: و اما مغز چه کسی در حال حاضر برای شما کار میکند؟
ث: در حال حاضر خود را متفاوت احساس میکنم.
پس از مصاحبه‌ای خصوصی با نمایندگان انگلیس در مسکو، ویلیام مک دانالد نیز ناگهان بیانات اولیه‌اش را پس گرفت، اما پس از آن در رویارویی با شواهدی که توسط مقامات شوروی جمع آوری شده بود، نظرش را تغییر داده و به اعتراف اولیه‌ی خود دایر بر بزه کار بودن بازگشت. آخرین سخن او خطاب به دادگاه این بود:

« به جرم خود اقرار کرده و چیز دیگری ندارم به آن اضافه

کنم. »

روز ۱۸ آوریل، دادگاه عالی شوروی رأی خود را صادر نمود. کلیه‌ی متهمین روسی به استثنای یک نفر مجرم شناخته شده و به ۳ تا ۱۰ سال زندان محکوم گشتند. آلبرت گرگوری انگلیسی (Albert Gregory) به علت عدم مدارک کافی در مورد وی، تبرئه شد. ۵ نفر انگلیسی دیگر مجرم شناخته شدند. مانکهاوس، نور، دوال و کاشنی از اتحاد شوروی اخراج گردیدند. لزی ثورن تن و ویلیام مک دانالد به ترتیب به ۲ و ۳ سال زندان محکوم گردیدند.
محکومیت‌های سبک و بی مورد به سرعت خاتمه داده شد. دولت شوروی در هدف خویش دایر بر نابودی بقایای توطئه‌ی تورگ پروم و مرکز عملیات اداره‌ی اطلاعاتی برینانیا در روسیه توفیق یافت. مصالحه‌ای دو جانبه بین دولت‌های شوروی و انگلیس برقرار و بازرگانی بین دو کشور از سر گرفته شد. محکومین انگلیسی شامل ثورن تن و مک دانالد به انگلستان فرستاده شدند..... پدیده‌ای به مراتب خطرناک تر از دشمنی توری در آسمان سیاسی جهانی سر بر می افراشت. آدولف هیتلر قدرت را در آلمان به دست گرفته بود.

منابع بخش سیزدهم:

مدارک مربوط به محاکمه‌ی توطئه گران حزب صنعتی در زمستان ۱۹۳۰، از جراید همان زمان و نیز شرح جلسات دادگاه آن گونه که در کتاب "خرابکاران در دادگاه، شرح مفصل محاکمه‌ی حزب صنعتی، منعقد در مسکو نوامبر- دسامبر ۱۹۳۰" چاپ ورکرز لیبراری پابلیشرز (Workers Library Publishers)، نیویورک ۱۹۳۱ آمده است، استخراج گردیده شهادت‌های محاکمه‌ی منشویک‌ها در مارس ۱۹۳۱، در کتاب "محاکمه‌ی منشویک" (The Menshevik Trial) چاپ ورکرز لیبراری پابلیشرز، نیویورک ۱۹۳۱، ثبت شده است.

مجموعه‌ای از مطالب معاصر در رابطه با محاکمه‌ی منشویک‌ها توسط منشویک‌های مهاجر روسی و شرکای آنان در انترناسیونال دوم در اعلامیه‌ی "محاکمه‌ی مسکو و انترناسیونال کارگری و سوسیالیستی" (The Moscow Trial and the Labour and Socialist International) از سوی حزب کار انگلستان، لندن ۱۹۳۱، آمده است. این اعلامیه شامل مقاله‌ای به قلم رافائل آبرامویچ تحت عنوان "مسافرت من به مسکو" (My Journey to Moscow) می باشد که در آن وی برخی اتهاماتی که علیه وی در دادگاه آورده شده تکذیب و در عین حال وجود یک دستگاه توطئه چینی منشویکی مخفی در روسیه‌ی شوروی را تأیید می نماید.

شرح کلمه به کلمه‌ی دادگاه مهندسان ویکرز در آوریل ۱۹۳۳، در کتاب "محاکمه‌ی مهندسان ویکرز (Prozeß gegen die Vickers-Ingenieure)؛ صورت جلسه‌ی رسمی؛ شرح جزئیات جلسه‌ی ویژه‌ی دادگاه عالی شوروی در مسکو، ۱۲ تا ۱۹ آوریل ۱۹۳۳،" سه جلد چاپ (چاپخانه‌ی حقوقی دولتی)، مسکو ۱۹۳۳، درج شده است.

شرح بسیار جالب و بی پرده‌ی مذاکرات بین سفیر کبیر انگلیس در روسیه، سر ازموند اوی و کمیسر شوروی در امور خارجه، ماکسیم لیتوینف درباره‌ی دستگیری و محاکمه‌ی مهندسان ویکرز در "کتاب سرخ" (Rotbuch) منتشره توسط دولت شوروی در ۱۶ آوریل ۱۹۳۳، در مسکو، یافت می شود. روایت آلن مانکهاوس در مورد دستگیری و محاکمه‌اش به وسیله‌ی دولت شوروی در کتاب وی به نام "مسکو، ۱۹۹۳-۱۹۱۱" (Moscow)، چاپ لیتل و براون & کمپانی، بوستن، ۱۹۳۴، (Boston, Little, Brown and Company) آورده شده است.

شرح مختصر ولی کامل در مورد واکنش مطبوعات انگلیسی در قبال
محاكمه‌ی مهندسان ویکرز در کتاب "مطبوعات و محاكمه‌ی مسکو" (The
Press and the Moscow Trial) چاپ لندن ۱۹۳۳، نگاشته شده است.

بخش چهاردهم - پایان یک دوران

افسانه‌ی تبلیغاتی "خطر بلشویسم" نازی‌ها را به قدرت رسانید. آدولف هیتلر، سر جوخه‌ی گمنام و جاسوس رایش ور، با ادعای نجات آلمان از کمونیسم به مقام صدراعظمی آلمان ارتقاء یافت. در شب ۲۷ فوریه ۱۹۳۳، هیتلر با ترتیب یک عملیات تحریک آمیز مافوق تصور یعنی آتش زدن رایشتاگ (پارلمان آلمان - م.)، مرتبتي از آن هم بالاتر به دست آورد.

با وجود این که این آتش که توسط خود نازی‌ها برافروخته شده بود، وی اعلام کرد که علامتی است برای یک شورش کمونیستی علیه دولت آلمان. نازی‌ها به این بهانه وضعیت را غیر عادی اعلام کردند، ضد فاشیست‌های سرشناس را زندانی و به قتل رساندند و سندیگاه‌های کارگری را درهم کوبیدند. از ورای خرابه‌های سوخته‌ی رایشتاگ، هیتلر به عنوان پیشوای رایش سوم سر برافراشت.

رایش سوم جای ضد انقلاب سفید تزاری را به عنوان سرنیزه‌ی ارتجاع جهانی و ضدیت با دموکراسی، پر نمود. نازیسم تجلی آمال ضد انقلاب بود که با منابع غول آسای صنعتی و نظامی امپریالیسم نوخاسته‌ی آلمان مجهز بود، اصول سیاسی آن مولد رستاخیزی بود برای کینه‌های سیاه و تبعیضات جنون آمیز تزاریسم. یکان‌های صاعقه (Die Sturmtruppen) آن، صدهای سیاهی بودند که این بار به صورت یک دستگاه نظامی عادی تولد یافته بودند. کشتار جمعی و ریشه کنی ملیت‌ها بخشی از برنامه‌ی رسمی دولت رایش سوم بود. پروتکل صهیون اساس ایدئولوژی نازی را تشکیل می‌داد.

رهبران نازی خود وابسته‌های روحانی وحشت‌های سفید روسیه، چون ورنانگل‌ها و اونگرن‌ها بودند. پانزده سال صلح قلابی و جنگ سری علیه دموکراسی و پیشرفت جهانی تحت شعار "ضد بلشویسم" لاجرم میوه‌ی تلخ خود را به بار آورده بود. شعله‌هایی که رایشتاگ را سوزاند، می رفت بزودی گسترش یافته، شدت گرفته و تمام کره‌ی زمین را در برگیرد...

هیتلر در نبرد من نوشت:

« آن چه را که شش قرن پیش پایان دادیم از نو آغاز می‌کنیم. مهاجرت ازلی آلمان به جنوب و باختر اروپا را وارونه کرده و نگاه خود را به جانب خاور می‌اندازیم. به این ترتیب به سیاست‌های

تجاری و استعماری دوران قبل از جنگ پایان داده و سیاست منطقی آینده را در پیش خواهیم گرفت. گفتگو از یک خاک جدید نظر ما را طبعاً به روسیه و دولت‌های همسایه‌ی آن متوجه خواهد کرد. »

فریب "آنتی بلشویسم" هم چون آهنربا، نیروهای ارتجاع و امپریالیسم جهانی را به حمایت از آدولف هیتلر جذب نمود. همان دولتمردان و نظامی‌گرانی که سابقاً هرگونه دسیسه و توطئه‌ی سفید بر ضد روسیه را حمایت می‌کردند، اکنون به صورت توجیه‌گران و مبلغین نازیسم سر برآوردند. در فرانسه، حلقه‌ی ضد بلشویکی که به دور مارشال فوش و دستیاران سابق وی پتن و وگان گرد آمده بود، در عطش اتحاد با این جنبش جدید و نیرومند ضد بلشویکی، خطر آن را برای کشور خود نا دیده گرفت. مانرهایم فنلاندی، هورتی مجار، سیروی چکوسلواکیائی و کلیه‌ی دست‌نشانندگان دیگر جنگ سری ضد شوروی، یک شبه به سرنیزه‌ی تعرض نازی‌ها به خاور بدل شدند.

در ماه مه ۱۹۳۳، تنها چند ماه قبل از قبضه‌ی قدرت توسط هیتلر، آلفرد روزنبرگ برای گفتگو با سرهنری دیتردینگ به انگلستان رهسپار شد. "فیلسوف" نازی به یکی از املاک روستائی میلیاردر نفتی در باک هرست پارک (Buckhurst Park) نزدیک قلعه‌ی ویندسور (Windsor) دعوت شده بود. تا قبل از این تاریخ، یک گروه نیرومند و در حال رشد طرفدار نازیسم در میان مبلغین جهاد ضد بلشویکی درون حزب توری (محافظه کار) انگلستان شکل گرفته بود.

۲۸ نوامبر ۱۹۳۳، روزنامه‌ی دیلی میل، لرد **راذر میر**، موضوعی را مطرح نمود که می‌بایست بزودی سیاست خارجی بریتانیا را تحت الشعاع خود قرار دهد:

« نازی‌های جوان و نیرومند آلمان نگهبانان اروپا در برابر خطر کمونیسم می‌باشند... جهت‌گیری ذخائر انرژی آلمان و قدرت سازماندهی آن به سوی روسیه‌ی بلشویکی به حیات بخشی دوباره‌ی ملت روس و ایجاد موجودیتی متمدن کمک کرده و ممکن است بار دیگر بازرگانی جهانی را به سوی کامیابی سوق دهد. »

نیروهای پراکنده‌ی آنتی بلشویک، ضد دموکراتیک و ضد انقلاب جهان به صورت یک نیروی یگانه و بین‌المللی، برای درهم شکستن دموکراسی

اروپائی، تجاوز به روسیه‌ی شوروی و احتمالاً تلاش برای سلطه بر جهان، بسیج می شدند.

اما با این همه، دولتمردان دور اندیشی در دموکراسی‌های غربی یافت می شدند که از پذیرش آنتی بلشویسم هیتلر به عنوان توجیه و گذشت در قبال جنایات و توطئه‌های نازی سرباز می زدند. در انگلستان و آمریکا دو رهبر برجسته دریافتند که با پیروزی نازیسم در آلمان، دوره‌ای از تاریخ جهان به پایان خود رسیده است. پانزده سال جنگ مخفی بر علیه شوروی، این هیولای مخوف را در قلب اروپا پرورانیده بود. هیولای نظامی که صلح و امنیت کلیه‌ی ملل آزاد را تهدید می کرد. زمانی که یکان‌های حمله با آواز "امروز آلمان از آن ماست، فردا تمام جهان!."، چماق در دست در خیابان‌های آلمان رژه می رفتند، صدائی از انگلستان برخاست که از آن پیامی هشدار دهنده و اخطار کننده شنیده می شد. این صدا، هر چند نا مترقبه، صدای وینستون چرچیل به شیوه‌ای پر احساس، از همکاران توری خود بریده و نازیسم را به مثابه‌ی خطری برای امپراتوری بریتانیا محکوم کرد و در پاسخی مستقیم به گفته‌ی لرد رازمیر که "نازی‌های نیرومند و جوان نگهبانان اروپا در برابر خطر کمونیسم می باشند"، چنین گفت:

« کلیه‌ی این دارو دسته‌های جوانان توتنی قوی هیکل که در خیابان‌ها و جاده‌های آلمان در حال رژه‌اند ... در جستجوی اسلحه‌اند و باور کنید هنگامی که اسلحه را به دست آوردند خواهان بازگشت سرزمین‌ها و مستعمرات از دست رفته می گردند و بر آورده شدن این خواسته‌ی آنان نمی تواند به لرزانیدن و حتی ریشه کنی مبنای کلیه‌ی کشورهای دیگر نیانجامد. »

چرچیل خواستار توافقی با فرانسه و حتی اتحاد شوروی بر علیه آلمان نازی گردید. وی به عنوان خائن و جنگ طلب از جانب آنانی که قبل از این او را به عنوان قهرمان دعوی ضد بلشویکی ستایش می کردند، محکوم گردید... مرد دیگری در آن سوی اقیانوس اطلس دریافت که دورانی از تاریخ جهان به سر رسیده است. این رئیس جمهور تازه منتخب آمریکا، فرانکلین دلانو روزولت (Franklin Delano Roosevelt) بود که ناگهان سیاست ضد شوروی را که پیش کسوتش، پرزیدنت هربرت هوور (Herbert Hoover) دنبال کرده بود، وارونه نمود؛ در روز ۱۶ نوامبر ۱۹۳۳، روابط سیاسی کامل بین ایالات متحده و اتحاد شوروی بر قرار شد. در همان روز، روزولت نامه‌ای به این مضمون به ماکسیم لیتوینف ارسال نمود:

« اطمینان دارم که روابط نوینی که بین ملت‌های ما برقرار گردیده برای همیشه عادی و دوستانه باقی بماند و این که ملت‌های ما در مسیر منافع متقابل خویش و حفظ صلح در جهان با یک دیگر همکاری کنند. »^{۲۷}

یک سال نگذشت که آلمان نازی خود را از اتحادیه‌ی ملل بیرون کشید و جای آن در شورای ملل توسط اتحاد شوروی سوسیالیستی پر گردید. دوران افسانه‌ای ترین و عظیم ترین خیانت در تاریخ، دورانی که دیپلماسی سری از طریق وحشت، قتل، توطئه، کودتا و جعل و فریبی که در گذشته همانند نداشت، قدم به جلو می نهاد.

دورانی که می رفت نقطه‌ی اعتلای خود را در قالب جنگ دوم جهانی بیابد.

منابع بخش چهاردهم:

۲۷ - در همان سال سرهنگ ریموند رابینز دیداری دوباره را از اتحاد شوروی، در قالب یک دیدار سه ماهه به منظور بازرسی از مؤسسات اقتصادی و اجتماعی شوروی به عمل آورده بود. در جریان این بازدید، مسافتی معادل پانزده هزار کیلومتر را درنور دیده و مدارک و ارقام پر بهائی در مورد پیشرفت کشور از زمان انقلاب جمع آوری نمود. وی قبل از این که مسکو را ترک کند، اجازه‌ای برای یک مصاحبه‌ی طولانی با استالین به دست آورد که در جریان آن در مورد روابط بین آمریکا و روسیه گفتگو شد. رابینز در بازگشت خود به ایالات متحده، به کاخ سفید دعوت شد تا گزارشی شخصی را به روزولت تسلیم نماید. اندکی بعد از این بود که روزولت شناسائی رسمی رژیم شوروی را اعلام نمود.

در مورد چگونگی ظهور هیتلر بر عرصه‌ی قدرت، نگارندگان به طور
اخص به کتاب کنراد هیدن "تاریخ ناسیونال سوسیالیسم" چاپ آلفرد آ. کنوف
(Alfred A. Knof)، نیویورک ۱۹۳۵ مراجعه کرده اند. مطالبی نیز از کتاب
هیتلر به نام "نظم نوین من" (My New Order) به اهتمام و تفسیر رائل
دروسی دسال (Raoul de Roussy de Sales)، چاپ نیویورک ۱۹۴۱، بیرون
آورده شده است.

کتاب "نبرد من" (Mein Kampf) هیتلر بهترین مثال ممکن در مورد
استفاده‌ی ضد انقلاب فاشیست از ابزار تبلیغاتی "خطر بلشویسم" می باشد. منابع
سودمند در مورد دوران بلافاصله پس از تأسیس رایش سوم عبارتست از:
"سیاست خارجی روزولت ۱۹۴۱-۱۹۳۳" (Roosevelt's Foreign Policy,)
۱۹۴۱ - ۱۹۳۳) چاپ ویلیام فونک (William Funk, Inc.)، نیویورک ۱۹۴۲؛
کتاب‌های فردریک ال. شومان (Frederick L. Schuman): "بعد از ظهر در
اروپا" (Europe on the Eve) چاپ آلفرد آ. کنوف، چاپ نیویورک ۱۹۳۹، و
"شبکه‌ی قهوه‌ای" چاپ نایت پابلیکشن (Knight Publications ۱۹۳۶)،
نیویورک ۱۹۳۶.

دو کتاب ارزنده و پیامبرانه ارنست هنری (Ernst Henri) به نام‌های "هیتلر
بر فراز اروپا؟" چاپ سیمون و شوستر، نیویورک ۱۹۳۶ و "هیتلر بر فراز
روسیه؟" چاپ سیمون و شوستر، نیویورک ۱۹۳۶.

پایان کتاب دوم

www.toufan.org
toufan@toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت
نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران